

نصیحت بفریب خوردگان باب و بہاء

ترجمہ کتاب

نصایح الہدی الی من کان مسلماً فصار بابیا

تالیف

آیة اللہ علامہ محقق

الحاج شیخ محمد جواد بلاغی

قدس سرہ العزیز

ترجمہ

آیة اللہ العظمی سید علی علامہ فانی اصفہانی

دام ظلہ العالی

نصیحت بفریب خوردگان باب و بہاء

ترجمہ کتاب

نصایح الہدی الی من کان مسلماً فصار بائیا

تالیف

آیة اللہ علامہ محقق

الحاج شیخ محمد جواد بلاغی

قدس سرہ العزیز

ترجمہ

آیة اللہ العظمی سید علی علامہ فانی

اصفہانی دام ظلہ العالی

چاپ اول - ۱۳۳۱ شمسی اصفہان

چاپ دوم - ۱۴۰۵ قمری قم

شناينامه كتاب

نصيحت به فريب خوردگان باب و بهاء

تأليف : علامه الحلاج شيخ محمد جواد بلاغى

ترجمه : علامه فانى اصفهانى

چاپ اول : ۱۳۳۱ ش

چاپ دوم : ۱۴۰۵ اق - قم چاپخانه اسلام

تعداد : ۲۰۰۰ نسخه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن
على اعدائهم اجمعين .

اما بعد در ماه رمضان المبارک ۱۳۶۹ هجری قمری که از نجف اشرف
باصفهان آمده بودم بخواهش بعضی از دوستان موفق بترجمه کتاب
نصایح الهدی از تألیفات علامه بزرگوار مرحوم شیخ محمد جواد بلاغی
قدس سره العزیز شدم و در سال ۱۳۳۱ شمسی در اصفهان بچاپ رسید و چون
نسخه‌های آن نایاب گردیده اینک در سال ۱۴۰۵ قمری در قم تجدید چاپ میشود
اینک ترجمه مؤلف ، مرحوم علامه دانشمند حاج شیخ محمد جواد بلاغی
نجفی رحمة الله علیه

در سال ۱۲۸۵ واندی از هجرت در نجف اشرف متولد گردیده و در
خدمت علماء بزرگ آن زمان مثل مرحوم ملا محمد کاظم خراسانی و
حاجی آقا رضا همدانی و آ میرزا محمد تقی شیرازی در نجف و سامره تحصیلات
خود را پ پایان رسانیده و از مراجع تقلید شیعه بشمار میرفت و در فقه و اصول
و تفسیر تألیفاتی فرموده که از آن جمله : آلاء الرحمن در تفسیر قرآن است
که بسیار با دقت نظر و سبک متینی نوشته شده و دیگر کتاب الهدی الی دین المصطفی
است در دو جلد در رد شبهاتی که مسیحیین بر دین اسلام و قرآن کرده اند و در آن

بطلان مذهب مسیحین و حقانیت دین مقدس اسلام را بطور وافیه اثبات فرموده
و بسیار کتاب علمی مفیدی است و نیز کتاب انوار الهدی را در رد شبهات شبلی
شمیل طبیعی و اثبات صنایع و دین اسلام مرقوم داشته و سه جلد رحله المدرسیه
که در اثبات دین اسلام ورد یهود و نصاری و طبیعین و اثبات معاد میباشد ،
تالیف فرموده و در زمان خود مرجع حل شبهات فرقه های باطله بوده و با کمال
قناعت و عفت نفس و اقتصاد در زندگی شبانه روز بتالیف و تصنیف اشتغال
داشت بدون آنکه از کسی حقوقی داشته باشد یا اعانتی طلب نماید تا اینکه
در سال ۱۳۵۲ قمری تقریباً در سن هفتاد سالگی وفات فرمود و این ضایعه بزرگ
اثری دردناک در قلوب علماء و کافه اهل دیانت ایجاد نمود و در تمام بلاد عراق
عرب مجالس سوگواری برپا نمودند و قصائد و اشعاری در مرثیه ابن بزرگوار
سروده اند ، خداوند او را جزای خیر عنایت فرماید .

علی الحسینی الاصفهانی العلامة الفانی

رجب المرجب ۱۲۰۵

بسم الله الرحمن الرحيم

درود خدا بر پیامبر رحمت ، محمد و آل طاهرینش و لعنت بر دشمنان
خانندان آنحضرت باد ، منت خدای عزوجل را که توفیق احیاء آثار اعظام
علما شیعه اثنی عشریه را به این ناچیز عنایت فرمود و آن طبع ترجمه کتاب
مصائب الهدی تألیف مرحوم آیه الله بلاغی بقلم حضرت آیه الله العظمی
آقای حاج سیدعلی علامه فانی اصفهانی دام ظلّه العالی باذوق سرشار
خدا داد معظم له می باشد ، امید آنکه مورد توجه حضرت بقیه الله امام زمان
عجل الله تعالی فرجه الشریف واقع شود :

یا ایها العزیز منا واهلنا الضر و جنتنا ببضاعة مزجاة نأوف لنا الکیل
وتصدق علينا ان الله یجزی المتصدقین .

عبدالله المجدد الفقیهی

بسم الله الرحمن الرحيم

ای برادر نوعی امروز من که امید است بتوفیق خداوند برادر دینی فردای من شوی، ای کسی که در گذشته سالیان دراز متدین بدین اسلام و معتقد به معارف آن و مؤمن به نبوت پیغمبر خاتم بودی، کتاب اسلام را سند خرد قرار میدادی، از پیشوایان این دین پیروی میکردی و در معتقدات خویش ثابت و استوار بودی، اکنون چه شده که آئین تازه اختیار کرده و راه و رسم جدیدی پذیرفته ای راه و رسمی که بیشک از لحاظ ماده و صورت و اصول و فروع و کتاب و احکام با اسلام و اسلامیت متباین است و با آن از هر جهت اختلاف کلی دارد؛ و اینک از باب حقیقه ما بیکدیگر داریم از تو میخواهم که در این مطلب بکمک همدیگر غرور بررسی کامل کرده و نهایت استقصاء و کوشش خود را در روشن نمودن حقیقت بنمائیم امید دارم طبق وظیفه که در مقام هدایت خود و رهبری دیگران برگردن است در مباحثه و مناظره هیچ امری از امور مذهبی خود را چه در باب اصول عقائد بایستگی وجه در احکام و فروع این طریقه از من مستور ننداری و با کمال سادگی و وضوح خالی از هر گونه توریه و ابهام حقایق این مذهب را توضیح و تشریح نمائی زیرا شک نیست که اولین وظیفه واجب در یافتن حقیقت و متابعت راه راست اینست که مطالب با کمال وضوح آدا شود و از خدعه و تدلیس خالی باشد و همانا خدعه و تدلیس دلیل ضعف مبنی و سستی شالوده است و انگهی در این زمان که عقیده آزاد و عنان فکر رها است و پیروان مذاهب در برابر شئون و آثار خود هیچگونه رادع و جلوگیری ندارند.

و اگر شخصاً مطلع بر امری از امور مذهبی خود نیستی و یا حکمی از احکام
 کتاب بیان بر تو مشتبه است حقیقت امر را از مبالغین مذهب سؤال کن
 زیرا با کمال تأسف مشاهده میشود تو و هم کیشانت دنبال طریقه میرزا علی
 محمد را که مؤسس مذهب بایبگری است گرفته در حالیکه هیچگونه
 اطلاعی بر حقیقت مذهب و کتابهای او که نسبتش را بخدا میدهد و آنها را
 معجزه خویش میخواند نداری، آیا میدانی که این مرد در کربلا کتابی
 بنام احسن التخصص و کتابی بنام قیوم الاسماء نوشت و کتابی نیز در اصفهان
 بنام نبوت خاصه نگاشت و کتابی هم بنام بیان نوشته و تمام دعاوی و براهین
 و مقاصد و احکام آئین خود را در این کتب جمع کرده است، تونه دنبال
 آنها رفته و نه میروی و نه از کسی که ترا باین طریقه جدید راهنمایی کرده
 است راجع به حقایق این کتابها چیزی می پرسی - چرا از وی نمیخواهی
 که ترا بر این کتابها واقف کند شاید دلیل واضحی در آنها پیدا کنی که
 دیگران را نیز آگاه نمائی و بدین وسیله جمعیت کثیری را بدین مذهب
 هدایت کنی چرا این کتابها را ظاهر و آشکار نمیکنید تا بمنزله مشعل
 حقانیت و لوای دعوت شما باشند زیرا تردیدی نیست که مؤلف بدین
 منظور بتألیف این کتب پرداخته است که آنها را منتشر نموده و بوسیله آنها
 شریعت خود را ظاهر نماید و علوم و کمالات خویش را در معرض انظار
 قرار دهد، و نیز آنها را تحریر کرده است تا علومش در دسترس درس
 و تدریس باشد نه آنکه در معرض اندزاس و فراموشی در آید و در پرده استتار
 پیچیده شود، پس شما بچه دلیل با این شدت و سختی آنها را پنهان میکنید
 چرا این کتابها را افتخار دعوی خود و زینت جامعه دین خود در میلت
 مردم قرار نمیدهد آیا قدرت مالی شما کم یا همت های شما پست است که

برای شما مقدور نیست از آنها استنساخ کرده منتشر نمائید آیا شما و حسینعلی
ویحیی و عباس بیش از قوت یومیة خود دارائی و ثروت ندارید که
کتابها بتانرا انتشار و در میان مردم رواج دهید، مگر نمی بینید نصاری برای
نشر انجیل و مسالمن برای ترویج و توسعه قرآن خود چه جدیدتی بخرج
میدهند ما نشنیده ایم در هیچ ملتی اینقدر مراتب استتار نسبت بکتاب مذهبی
بجا آورده شود بلکه هیچ جامعه اعم از مذهبی و غیر مذهبی کتب خود را
مستور نمیدارند علت چیست که شما کتب مذهبی خود را از انظار دوست
و دشمن پنهان میدارید با آنکه سالهای عدیده ایست ادیان آزاد شده، چرا
علت این مطلب را از مبلغین خود سؤال نمیکنید برای چه آن اشخاصیکه
دعوت شما را می پذیرند باید از مطالب و حتی از رؤیت کتب دینی خود بی
اطلاع بمانند، چرا آنها را به کتب خودتان مطلع نمیسازید تاراه راست را
از کج تشخیص دهند .

خدا ترا هدایت کند این اطاعت کورکورانه چیست ؟

چرا بر قنایت نمیگویی ما چه جواب دهیم از کسانیکه سبب این
پرده پوشی را از ما می پرسند و کتایه بما میگویند خودتان علت های مرموز
این اختفاء را میدانید .

چه بسیار پرسنده از کار او که آگاه باشد زاسرار او

هر چه شما در پنهان داشتن کتابها بتان بکوشید باز خواهی نخواهی
بسیاری از مضامین آنها جسته جسته بدست مردم افتاده و کم و بیش از آنها
مطالع و ساخبرند چون حجابهای اختفاء همه تصنعی و پوششالی است و قدر
و قیمتی بر آن نمیتوان قائل گردید .

این کتبی که به عقیده شما تالی قرآن بلکه ناسخ آنست بقدری

با ادبیت و منطق سلیم مابین است که باید گفت زبان عربی را ضایع کرده ، معارف را باستهزاء گرفته ، توحید را اهانت کرده ، شرایع انبیاء را زشت شمرد ، اسائه ادب بحکمت و فلسفه و شرافت نموده . راستی را با زیچه گرفته و باین ترهات در حقیقت بدست خود اساس دعوت شمارا یکباره از هم پاشیده است . زیرا این زیر و بمها و تناقض گوئیها و خلط و مزجهای باطل در نظر هر ذی شعوری خود دلیل بارزی بر بطلان ادعائ و پوچ بودن کتب و تشویش واضطراب نویسندگان آنها است و بهترین شاهد تناقض کلام و سستی بیان و کمراهی فکر و بی اساسی و سستی عقاید گوینده و انشاد کننده آنها است و این مطلب نیز از ما پوشیده نیست که طرفداران این کتب خود باین امور بخوبی پی برده و فقط برای مقاصد پست مادیت دست از آنها برنداشته اند . در حقیقت آن ها حاضر نیستند این رونقی که در کار خود دیده اند و مقاماتی که برای خویش کسب کرده اند پشت بازده شالوده و اساس جامعه خود را منهدم و این گفته های بی اساس را درهم ریزند . از این جهت این کتاب ها را در گورستان اختفا دفن میکنند شاید بدینوسیله این مذهب سخیف را مستور داشته و کلمه سست و فاسد خود را باقی گذارند .

این ها باین آرزو هستند که با گذشت زمان آن معایب از نظرها دور شده و در زاویه نسیان بیفتد و آنچه را خودشان صلاح دانند باسم آن کتاب ها ظاهر کنند هر چند با اصل آن مغایرت تام داشته باشد .

اگر رقابت این ادعای مخالفین را تکذیب کنند بآن ها بگویند علی رغم دشمنان و برای اینکه کذب این تهمت را ثابت کنند آزادانه این کتاب ها را در دسترس عموم قرار داده شرافت خود و اساس و حیثیت مدعای

خوبش را بدینوسیله حفظ کنند . بیایند علی رغم میل خود بشیوهٔ جمیع مذاهب و اُمم این کتاب ها را دلیل ادعای خود قرار دهند .
 و اگر مترسید دستورات مربوط به کیمیا گری « ١ » آن بدست مردمان بیافتد ممکن است از انتشار این قسمت خود داری کنید و مردم را از این فیض محروم نمایند ولی آخر مردم شائقند علوم « ٢ » عربیت و فصاحت و بلاغت و صحت کلام و سخن پردازی و صحت معارف را از آن بیاموزند !!
 اگرچه ایمان بآن نیاورند .

ای برادر خدا ترا هدایت کند بر فقاییت بگوچه جهت دارد این کتب اصلی را در پشت پرده نگاهداشته و در عوض يك مشت جزوه های كوچك را منتشر می نمایند که قسمتی از آن بطور آشکار ادعیه ایست که از عبارات ائمه طاهرين اسلام عليهم السلام مأخوذ شده و فقط از ترتیب اولیه آنها خارج ساخته و بصورت زشتی در آورده و توأم با غلط و اشتباهش کرده اند و ضمناً بعضی از کلمات متصوفه و اصطلاحات آن ها را نیز در خلال آن داخل نموده و قسمت دیگر این جزوه ها از خطب و عبارات گویندگان فارسی دزدیده شده و با کلمات و اشعار صوفیانه بهم بافته شده است چرا بر فقاییت نمیکوئی این مذهب ادعائی شما که شریعت اسلام را باطل میداند و احکام شرعیه را یکباره تغییر داده يك مشت دعا های بهم بافته مغلوط و سوز و گداز های صوفیانه چه دردی را دوا میکند بیایید همت کنید و کتابهای علی محمد را که

١ - در کتاب بیان تعلیمات بی اساسی راجع به عمل کیمیا ذکر شده
 و مؤلف قدس سره بآن تعریض میفرماید

٢ - تعریض بر اینستکه در این کتابها بومی از امور مذکور استشمام
 نمیشود بلکه قضیه بعکس است .

اساس دعوت شما است بمانشان دهید ، مجموعه های تعلیم و تربیت و حلال و حرامش را بر روی دائرة حقیقت بریزید .

آیا هیچوقت بررقای خود گفته ؟ و یا حس کنجکاوی ترا وادار کرده است که در مقام تحقیق بر آئی و از منابع اولیه این کتب و ادله که دلیل بر حقیقت این شالوده باشد آگاهی حاصل کنی بدون آن که با آنچه از زبان این و آن بشنوی اکتفاء نمائی . با اینکه مؤسس این شالوده علی محمد در باب نهم از واحد ششم همین کتاب بیان تمام پیروان خود دستور داده است که بیان را بخوانند بلکه در باب چهاردهم از واحد هشتم تأکید کرده است هر کس سواد دارد شبانه روزی هفتصد آیه بخواند و همچنین در باب اول از واحد ششم امر کرده است هر کس باید جزوه از بیان را که اقلاً هزار بیت داشته باشد نزد خود نگاهدارد با این همه تأکید چرا به رفقای خود نمی گوئی کتاب بیان کجاست تا آنرا بخوانیم و دو کتابی که حسین علی باسم ایقان و اقدس نوشته است و در آن ها اصول شریعت خود را شرح داده کجا است چرا پنهان است و نشر نمیشود . بگو مردم میگویند در کتابهای علی محمد و حسینعلی مطالب کفر آمیزی نظیر ادعای خدائی علاوه بر ادعای پیغمبری و انکار معاد جسمانی و انکار معجزات مسیح برخلاف گفته قرآن و انجیل و کتاب های عهد جدید موجود است اگر مردم دروغ میگویند بوسیله نشر کتابها تا آن دروغ آنهارا ثابت کنید بشرط آنکه اگر بدین عمل اقدام کردید آنچه از کتاب های علی محمد را مورد اتفاق فرقه های مختلفه پیروان او از ازل و بیتهائی بوده و آنچه از آثار حسینعلی منتشر مینمائید مورد قبول پسران او عباس و محمد علی و اتباع آنها باشد و نیز با آنچه مسلمین بطایف الحیل با همه سخت گیری های شما در اکتفاء آنها از کتب شما بدست

آورده اند «۱» مطابق باشد .

آنچه تا کنون ذکر کردیم برای راهنمایی اهل عقل و انصاف و بیداری آنان از خواب غفلت کافی است که جملگی وظیفه توبه بود اینک وظیفه من آغاز میشود که با تو به بحث و احتجاج پرداخته و هیچ گونه توضیح و بیان حقیقتی را از تو مضایقه نکنم تاراه عذر بسته شود . والله ولی التوفیق .

این مطلب بر هیچکس پوشیده نیست که بسیاری از مردم چنان مجذوب و فریفته عقاید خود میشوند و در راه ترویج مذهب خویش مبالغه میکنند که بتدریج در مباحثات از جاده انصاف خارج شده و ضمناً حجت غلبه و تظاهر به فضل و از طرفی بغض مغلوبیت و ترس از افشاء باطلشان یکباره حجت باطن و وجدان را کشته و فقط هوای نفس محرک زبان آن ها میگردد که در مقابل حق و عدالت صف آرائی کرده بمکابره و مجادله می پردازند ، بهر امر پوچی متمسک میشوند، مخصوصاً اگر هم نشین و طرف بحث آن ها شخص جاهلی باشد یا مجلس از اهل فضل و فهم خالی باشد یا رقعاتی فی المجلس آنان را بدین گفتارها ترغیب و تشویق کنند، این گونه اشخاص با این همه شجاعت غالباً از نوشتن و طبع و نشر این گفتارها گریزانند و اگر احياناً بدان ملزم شوند بقدر امکان سعی میکنند مطالب خود را از هر حیث هنزه و بی عیب بنویسند مبادا این نوشته ها خود سند جهل و نادانی آنان

۱ - نه آنکه آنچه مورد اعتراض مسلمین بوده از آنها حذف نماید مانند بسیاری از عبارات توریة و انجیل که چون مورد استدلال با اعتراض مخالفین آنها بوده حذف و تعریف شده است

گردد و دعاوی فاسده و سستی دلائل آنرا در نظر عموم ظاهر گرداند بهمین دلیل است که من (مصنف) برای ریشه کن کردن این ریشه های فساد تصمیم گرفتم کلیه مباحثات خود را بنویسم والله الهادی الی سواء السبیل .

اینک در مقام سؤال از تومی پرسم برای چه از دین فطرت و شریعتی که بر آن نشو و نما کردی و قرآنی که متمسک بآن بودی دست کشیدی و بایگیری را انتخاب نمودی با اینکه بایگیری چنانچه اشاره کردیم بطور قطع مخالف اسلام است . آنچه را در جواب میتوانی بگویی یکی از سه چیز است : اول آنکه چون عقاید و احکام دین اسلام را باطل یافتیم و دیدیم بستگی و ارتباطی با خداوند ندارد بدین جهت از باطل بدین حق و شریعت صحیح عدول کردم این خود مطلبی است ولی البته حق خواهی داد برهان این ادعا را از تو بخواهیم که چه چیز ترا بر آن داشت که اسلام را تکذیب و بایگیری را تمجید کنی - شاید توبه عقیده خود بتوانی برهان قاطعی اقامه کنی یا آنکه ما حقیقت را بتو ثابت نموده ترا متقاعد کنیم که حق ظاهر و آشکار گردد لیکن بهتر است راه نزدیکتری را طی کنیم بدین طریق که بانیان این ادعا و رؤسای این مذهب که علی محمد و حسین علی باشند خود بالمآل نه تنها ادعاه ترا تکذیب نموده اند بلکه کلام ترا باطل میدانند و پایه ادعای خود را بر حقایق اسلام و بر رسالت محمد « ص » و کلام الله بودن قرآن و امامت علی « ع » و فرزندان او قرار داده اند و اعتراف دارند که مهدی « ع » موعود (پسر امام حسن عسکری ع) امام برحق است .

علی محمد در باب دوم از واحد ششم از کتاب اسماء از بیان میگوید و البته باید شهادت دهی که مثل ظهور قائم شما مثل ظهور محمد رسول الله صلی الله علیه و آله است پیش از وی آن کسیکه در سابق فرقان را نازل کرده

این آیات را نازل کرده است و در باب هشتم از واحد ششم در معرفت اسم مرتف میگوید « بدرستی که خدا آیات قرآنرا تعلیم محمد «ص» کرد و آیاتی را نیز تعلیم علی «ع» نمود » تا آخر و نیز گفته است در آنار نقطه در کتاب فاه که ابتدا به جمله بسم الله الابهی الابهی میکند و در ماده این کلمه چنانچه شیوه او است ادامه میدهد به کلماتی مثل بهیان و ابتهان تا آنجا که میگوید « انا جعلناك جردانا جریداً للجار دین » سپس گوید « بگوتا آنکه ظاهر نماید خداوند کسیرا که ظاهر میکند مثل آنکه ظاهر کرد محمد رسول الله صلی اله علیه و آله را و همچنین در مقاله که بجملة یاخلیل بسم الله الاقدم الاقدام ابتدا میکند و ادامه میدهد سخن را بر این ماده (القدامین والقدمات والقدمات) تا آنکه میگوید « این مردم اطاعت مرا نخواهند کرد و اگر مرا متابعت میکردند بیشك موسی را قبل از عیسی و محمد «ص» را بعد از عیسی پیروی مینمودند » و نیز در مقاله که در آن باجملة قضی اله عدد النفر بالنفی لا اله وحق علی کل نفس ان تثبتن الف الاثبات شروع میکند میگوید « تمام دین در ظاهر و باطن و اول و آخر همانا کلمه لا اله الا الله است از آن پس کلمه محمد رسول اله «ص» آنگاه اقرار بولایت ائمة طاهرین که حجج اله اند نموده » تا آنجا که میگوید « ما میوه های درخت اول را برای محمد رسول اله «ص» مقدر کردیم و این از مواهب پروردگار تست که قبل قطع و منع نخواهد بود و آنگاه برای علی «ع» که امام بحق و محبوب است و سپس خاص حضرت فاطمه برك درخت اول و با این عقاید شما محشور خواهید شد » و « پس از آن اختصاص به حسن و حسین دارد که خداوند آنانرا امام و پیشوای دو عالم قرار داده است و نیز در کلامی که راجع به صنعت کیمیا است چنین میگوید « شنیدی که محمد رسول اله «ص» سنك برشکم

گذارد « و نیز در ضمن این عبارت خود که « هو هذا وانی قائم الذی کل
 ينتظرون یومه » می گوید « بجان خودم قسم اگر نیک بیندیشید خواهید
 دید که امر خدا در حق من از امر محمد رسول الله « ص » عجیب تر
 است او در عرب تربیت شد و بعد از چهل سال خداوند آیات را بر او نازل
 فرموده و او را رسول عالمیان قرارداد و حال آنکه من در عجم تربیت شدم
 و خداوند بعد از بیست و پنج سال که از عمرم گذشت آیاتی را بر من نازل
 فرمود که جمله مردم از آوردن آن عاجزند « تا میگوید « مادر پیش در قرآن
 وعده دادیم که آنچه بجا می آورید نسخ میکنیم » تا میگوید « ایمان آوردم
 بسر آل محمد « ص » و بفارسی میگوید « محمد رسول الله « ص » رکن
 هوا است و علی و ائمه « ع » حجج اله رکن ماه هستند « و در نامه که به
 شهاب الدین آلوسی مفتی بغداد فرستاده و اول آن اینست « بسم الله
 الامنع الاقدس » می نویسد « و همانا پیش از این محمد رسول الله « ص »
 بر حق و محبوب است و برای هدایت آمد و آنچه از کتاب پروردگارش باو
 نازل شد تبلیغ کرد و این همانست که امروز شما بآن ایمان دارید « و در
 جای دیگر در ضمن این عبارت « ولله علم ما یخرج من الارض ورق الشمس
 والقمر » چنین میگوید « وما استشعرتن فی قيمة محمد رسول الله « ص »
 هنگامیکه از نزد پروردگار با آیات محکم برای هدایت آمد جز اندکی
 بوی ایمان نیاوردند تا آنجا که میگوید ذکر اول محمد رسول الله « ص »
 است « و در مورد دیگر چنین بیان میکند « بدان آنچه در قرآن نازل شده
 تمامی در کلمه بسم الله نازل گردیده و همانا در آن (قرآن) همه گونه علوم
 وجود دارد که علم خدا بدان محیط است و چیزی از آنها بر محمد و آل
 محمد « ع » پوشیده نیست « پس از آن استشهاد کرده است بدعا « عشرات

ودعاء صحیفه ودعاء سحر ودعاء مباحله وسوره حشر تا آنجائیکه میگوید
 « این مطلب حروفش در مقام امامت است و خداوند برای هر حرفی مظهر
 کاملی خلق فرموده است اول آن محمد « ص » و دوشم علی « ع » سومش
 فاطمه چهارمش حسن پنجمش حسین ششمش علی بن الحسین هفتمش
 محمد بن علی هشتمش جعفر بن محمد نهمش موسی بن جعفر دهمش علی بن
 موسی یازدهمش محمد بن علی دوازدهمش علی بن محمد سیزدهمش
 حسن بن علی « و خودش را چهاردهم قرار داده و نیز در این مقاله گفته است
 « از این کلام خدا در آخر سوره اسری قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن الخ
 استفاده کن » و نیز در بیان گفته « همه اسم ها اسم خدا است در حالیکه
 او را اسمی نیست و همه صفتها صفت خدا است در حالیکه او را صفتی نیست
 باطن اسم خدا لاله الا الله است و ظاهر اسم او در قرآن محمد رسول اله
 « ص » است « و هم چنین اگر بکتاب بیان و کتاب احسن القصص در تفسیر
 قول خداوند ادقل يوسف لایه یا بیتی « ۱ » اتی رأیت احد عشر کوكبا
 تا آخر و در آیه لاتقص رؤیاءك علی اخوتك و آیه كذلك یجتیبك ربك و
 یعلمك من تأویل الاحادیث مراجعه کنی خواهی دید نام پیغمبر اسلام
 و فاطمه و حسین و ائمه طاهرین را به عظمت یاد کرده و بشهادت حضرت
 ابی عبدالله اشاره نموده و فضیلت زیارت آن حضرت و زوار آن حضرت را
 تصدیق کرده است و نیز در الواح حسینعلی نظیر این کلمات را فراوان میتوان
 یافت چنانچه در نامه که یکی از مبلغین خود بنام عند لیب فرستاده میگوید
 « در مرحله اول قدم بآنچه خداوند در قرآن نازل فرموده است تمسك باید
 کرد در آنجائیکه میفرماید قل « ۲ » ادعوا الله ثم ذرهم فی خودنهم یلعبون»

و در کتاب ایقان مطابق نسخه خطی که نزد ما است در اثناء گفتار خود راجع
برسالت موسی و مؤمن آل فرعون چنین میگوید « رب الغزة بئراى جيب
خود میفرماید » « وقال رجل مؤمن من آل فرعون يكتم ايمانه الخ » و
در باب اول بعد از ذکر آنچه در انجیل راجع به علام رجعت حضرت مسیح
و انقضاء این جهان است میگوید « لهذا از شریعت فیض محمدی و از سحاب
فضل احمدی محروم شدند » و در ابتداء کلامش در تحویل قبله از بیت المقدس
بکعبه عبارت خود را اینطور آغاز میکند « وبعد از هجرت شمس نبوت محمدی
از مشرق بطحاء به یثرب » و در اواخر باب دوم گفته است « مثل در کتاب
میز رب العالمین بعد از ذکر ختمیت (یعنی محمد صلی اله علیه وآله) فرمایش
فرموده ولكن رسول الله ص » و خاتم النبیین « ۱ » .

منظور از تمام این شواهد این بود که با کلمات پیشوایان مذهب
باب و بهاء و اعترافات صریح آنان حقانیت اسلام را بر تو ثابت کنیم ولی تو
خود میدانی که بعضی از مبلغین شما جسته جسته و بطور پنهانی اذهان
شمارا بایک رازی آشنا کرده اند رازی را که مانیز بخوبی از مدتها پیش
بدان پی برده می بینیم بسیاری از مبلغین در دعوت غیر اهل اسلام بدین حربۀ
متمسک میشوند و بالضرارة دشمنان اسلام را به ضدیت و مخالفت با اسلام
تحریر و ترغیب میکنند . آری این راز که اذهان شما نیز با آن کم و بیش
آشنا شده است همانا جرئت و جسارت به مقام قدس خاتم الانبیاء ص »

۶ - دانستی که روساء مذهب بوج بابت و بهائیت اعتراف برسالت
و خاتمیت محمد بن عبدالله صلی علیه وآله و امامت ائمه هدی علیهم السلام دارند
و بنابراین جای هیچ انکاری باقی نماند مگر از روی جدال و عناد که البته
از باب احوال باطل و غرضهای فاسد هیچگونه رادعی از انکار بعد اقرار ندارند

وجلات کلام الله مجید است چنانچه در بعض انتشارات آنان که به طبع رسیده این نکته را بخوبی یافته ایم و نیز میدانیم که این کار به تحریک چه مقام و بدست چه اشخاصی جامه عمل پوشیده است طرز عمل و القاء این شبهه اینطور صورت عمل میگیرد که ابتدا با اشارات و کنایه ها بتوجین تلقین میکنند که دین اسلام و کتاب و قانون آن حقیقت ندارد لکن این ظهور و سرنقطه چنین اقتضا میکرده است که قلوب مسلمانانرا در بدایت امر تألیف و بحقایق اسلامی مانوس کنند آنگاه اذهان آنانرا آماده کرده و جسته گریخته با آنان گوشزد کنند که دین اسلام مانند سرابی بی حقیقت است . به به ، مر حبا و آفرین بر این ظهور و نوریکه مردم را به پرتو خود به خیانت و نادرستی میکشاند و ابتداء آنانرا فریب داده و دیانت اصلی ایشانرا مانع و سنگ راه قبول این دعوت جدید قلمداد می کنند و مسلم است که اساس این دین با چنین خطمشی برخلاف عقل و منطق سلیم است زیرا ملتفت نیست که تصدیق ضمنی به حقانیت اسلام و انکار بعدی آن خودیگانه موجب ضعف و شکست است .

اما جواب دوم تو در مقابل سؤال ما اینست که ادعا کنی دین اسلام برحق است و این مذهب جدید برای اصلاح و تکمیل آن آمده است این جواب را دو گونه میتوان تفسیر نمود: یکی اینکه بگوئیم مقصود تو اینست پیغمبر اسلام «ص» و قرآن عقاید و احکامی آورده اند که شایسته و کامل نیست این جواب نیز شبیه بجواب اول و خود یکنوع انکاری از حقانیت اسلام است که رد آن را به تصریح پیشوایان مذهب خودتان در صفحات پیش ذکر نمودیم، زیرا پیغمبری که بتصدیق خودتان از جانب خداوند مبعوث شده و کتابیکه از طرف رب العزة نازل گردیده است محالست ناشایسته و ناقص

و یا فاسد باشد، بلی اگر پیغمبری دروغ با کتابی میجول مدعی مذهب شود خواهی نخواهی بدعتی است غیر صالح و ناشایسته .

تفسیر دیگر اینکه بگوئی دین اسلام بالذات برحق و صحیح و کامل است لکن اغراض فاسد دشمنان و هواهای شیطانی آنان زوائد و چیزهایی که برخلاف اصول اسلام است بآن آمیخته اند و بایگیری برای آن آمده است که آن زوائد نامانوس را از اسلام خارج کرد و آنانرا از هرگونه آلودگی پاک و منزّه نماید چنانچه مذهب پرستان بعقیده خود عیسویت را از خرافات و آلودگیهای ناروا تهذیب کرده است .

این جواب نیز قابل قبول نیست زیرا متأسفانه بایگیری بطور آشکار برخلاف اصول مسلمة اسلامی قدم برداشته بسیاری از ضروریات این مذهب را که مورد اتفاق و اجماع کلیه مسلمانان است باطل شمرده و در احکامیکه بشهادت هر عاقلی از مسلمات قرآن و اسلام است از قبیل احکام ارث و نکاح و طلاق و شهود و روزه و نماز و غیره تغییر و تبدیل داده است خداوند ترا هدایت کند به بین چگونه مبلغین حقیقت را بر تو مخفی داشته اند چرا در کتاب بیان (باب) و صحیفه الاحکام بهاء دقت نمیکنی چرا آداب نماز و روزه را در این کتابها نمی بینی تا خود تصدیق کنی چگونه در این دو عبادت که ضروری دین اسلام است ولت لباب این شریعت مقدس است تصرفهای ناروا بعمل آمده است اینها کجا و اصلاحاتی مانند اصلاحات پرستانها که در مذهب مسیح نموده اند کجا، تو خود میدانی هدف نهایی و منظور اصلی پرستانها حفظ حقایق انجیل و احکام نصرانیت است و بیا یک انقلاب و تحول این شریعت را از افکار موهومه پاپها و خرافات و بدعتهای ننکین آنان مذهب داشته و ادعا کردند که سجده بر صورتها بیکه ساخته انسان است

و تأویل و تفسیرهاییکه برخلاف عقل و منطق منلیم است و هیچ ارتباطی با احکام و قوانین شریعت ندارد و اموری مشابه آن در دین نصرانیت بوسیله پاپهاییکه خود را فرستاده و نایب خاص مسیح دانسته و خیال میکنند آراء آنها الهامات ربانیه است و باید مقدس شمرده شود در دین مسیح وارد شده است اینست اصلاحات پروتستانها و آن بود اصلاحات شما سوم جواییکه در مقابل سؤال ما میگوئی اینست که بگوئی دین اسلام و قرآن بر حق و کلیه دستورات آن از طرف خداوند و حاوی جمیع مراتب کمال و صلاح است لکن طریقه بایگیری ناسخ آن است چنانچه اسلام نیز خود ناسخ ادیان گذشته بوده است و همانطوریکه کلیه ادیان سلف آمدن دین اسلام را بشارت داده اند اسلام نیز بایگیری را بشارت داده است و آنچه در دین اسلام از بشارت بر بایگیری موجود است بر حقیقت این طریقه کافی است و مابینای صحت طریقه خود را بر اسلام قرار داده و در دعوت و تبلیغ همه جا رجوع باسلام کرده و قرآن و احادیث و روایات ائمه طاهرین علیهم السلام تمسك و استدلال میکنیم .

میگوئیم آری اساس و جوهر دعوت شما همین است و پیشوایان این طریقه نیز چنانچه در سابق اشاره نمودیم و بعداً نیز در جای خود متذکر خواهیم شد پیوسته بر این مطلب تصریح کرده اند و اگر شما درین خود بطور خفیه اسراری غیر از این و قرارداد های متناقض با این مطلب دارید کما اینکه این امر منسوب بشما و از شاهکارهای بسیاری از مبغین شماست خود بهتر میدانید که این اقزار بعد از انکار و این نوع دروغ و حیل و تزویر که دلیل بر سستی اساس و کمراهی این طریقه است از تنگین ترین خیانتها و زشت ترین خیانتها است .

اکنون باید دانست که اثبات هر گونه مدعا قبلاً مستلزم اینست که وجود آن مدعا بالذات امکان پذیر بود و مواعی برای تحقق آن نباشد و پس از آن دلیل برای تحقق وقوعش اقامه شود بنا بر این در صورتیکه این دواصل موجود نباشد و وجود مدعا ملازم با مانع گردد مسلماً اقدام بر اثبات آن بیهوده و حاکی از جهالت و بی اطلاعی مدعی است و در این صورت چون دعوی علی محمد بالطبع ملازم با مواعی بسیاری است نه تنها مسموع نیست بلکه خود دلیل بر بطلان و غیر منطقی بودن حجت آنست .

اکنون ما بذكر آن مواعی میپردازیم: و اگر بعد از توجه باین مواعی برای نوجای استدلالی بر حقانیت دعوی خود باقی ماند البته مادر آن بررسی کافی خواهیم کرد و اگر آن مواعی ترا متقاعد کرده و بطلان این ادعا را برای توثبات و آشکار نموده از خداوند سپاس گذار می شویم که راهنمای بندگان او است و حق را به آسان ترین راه ظاهر فرموده .

اینک بتوفیق الهی میگوئیم با آنکه کتابهای شما در دسترس مانست و هر چه بیشتر در طلب آنها میکوشیم میان ما و آنها (بر خلاف حقیقت و حکمت) بیشتر پرده استتار حاصل میگردد ولی خوشبختانه با مساعی خستگی ناپذیر خود موفق شده ایم مقدار کمی از آن کتابها را در نسخه های متعدده تحصیل کنیم و در این جا فقط بآنچه مورد اتفاق این نسخه ها است اعتماد کرده و از کتاب بیان والواح شالوده دعوت و جوهر ادعاء شما را به جامعه معرفی میکنیم و آنچه از این گفته استدلال کنیم گوینده کتاب و محل آنرا ذکر کرده و عین الفاظ آنرا نقل میکنیم تا شما با مقابله آنچه در نزد خودتان است صحت و مطابقت آنرا تصدیق کنید .

نخست آنکه میرزا علی محمد در دعوت خود متزلزل و بر ادعا های

گوناگون است يك مرتبه ادعا میکند نائب امام زمان روحیه داده است و از
 این جهت نام خود را باب گذارده و اول نوری که ظاهر شده است مولای
 خود حجة الله عليه السلام را قرار میدهد چنانچه در احسن القصص که
 در تفسیر سوره یوسف است بدین عبارت تصریح میکند « خداوند مقدر فرموده
 که این کتاب در تفسیر احسن القصص خارج شود از طرف م ح م د بن الحسن
 بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن
 علی بن ایطالب بر بنده او (کنه مرادش خود او است) که بر تمام مردم
 حجة بالغة خداوند باشد ای جماعت شاهان و شاهزادگان دست از مملکت
 خداوند بردارید علی الحق بالحق جمیلا تا آخر مخاطبه او با پادشاه ایران
 محمد شاه « و باز در تفسیر سوره یوسف گفته است « نگویید چگونه کسیکه
 بیست و پنج ساله است از طرف خداوند سخن میگوید بشنوید به پروردگار
 آسمان و زمین قسم من بنده خدایم و از جانب بقية الله المنتظر امام شما که
 خداوند پیمان و پیمان بمن داده است « و حسین علی نیز در او آخر کتاب
 ایشان از اول کتاب قیوم الاسماء این کلام را از علی محمد نقل میکند
 « جانم سر تا پا فدای تو ای بقية الله از دشنام در راه تو خوشنود و جز کشته
 شدن در راه محبت تو آرزوی ندارم و خداوند حافظ قدیم مرا کافیست «
 و در کلام خود خطاب به ملا محمد علی ملازندرانی ملقب به قدوس مطالبی
 میگوید که خلاصه آن چنین است « اول طرزی که ظاهر و پرتو افکن شده
 و سپس محلم را بنور خویش منور کرد حضرت نور و محو کننده حجابهای
 ظلمت حجة الله مولای منست « و به زرین تاج که لقبش را قره العین نهاده
 خطاب کرده میگوید « رجعت قائم عجل الله فرجه همانا ظهور این نور است «
 ولی همین علی محمد که تا این جا خود را فقط باب امام میدانست جای

دیگر ادعا میکند که او خود حضرت مهدی «ع» دوازدهمین از ائمه اثنی عشر شیعیان و چهاردهمین معصوم است چنانچه در کتاب بیان در ذکر بسمله و نقطه و اعتماد بر تأویل حروف مقطعه و ذکر کلامی بر طریقه شیعه اثنی عشری در شماره امامان و معصومین میگوید «رسول الله و امیر المؤمنین و زهرا «ع» و امامها را يك يك ذکر میکند تا آنجا که سیزدهم حسن عسکری است «ع» چهاردهم بهائی است که در شب قدر نازل گردید «و در نامه که بشهاب الدین آلوسی نوشته میگوید «همانا منم مهدی موعود هر که بقرآن ایمان دارد فرض است بدانند که منم آن کسیکه به ظهور وی وعده داد شده است» همین علی محمد مدعی مهدویت جای دیگر ادعا میکند که او پیغمبری است که خداوند او را مبعوث و در بین خلایق فرستاده است و کتابی بروی نازل فرموده که جن و انس از آوردن مثل آن عاجزند و همچنین ادعا مینکند که احکام عملیه از میان مردم برداشته شده و آنانرا نهی میکند به غیر از کتاب بیان بکتاب دیگری عمل نشود و در مقابل قرآن افتخار می کند و مدعی است قادر است قرآنیکه در مدت بیست و سه سال نازل شده است در ظرف چهار روز نظیر آنرا بیاورد حتی میگوید «امر من از امر رسول اله صلی اله علیه و آله عجیب تر است» .

اینک شمه از دعاوی او را از بعض کلمات خودش شرح میدهم :- از نامه که بملا محمد علی مازندرانی نوشته است میگوید «تفسیر شأن پیغمبر و مناجات شأن ولی و علم شأن بابها است و ما این شئون را ظاهر کردیم» .

و در تفسیر سوره یوسف گفته است: «خدا بمن وحی فرموده که اگر خدا را دوست میدارید مرا اطاعت کنید» و در نامه اش بآلوسی میگوید

« خدا مرا مبعوث نمود همانطوریکه پیش از من محمد رسول الله ص »
 را مبعوث کرد « و نیز گفته است « ما آنچه عمل میکردید از شما برداشتیم »
 آنکه میگوید « و جز آنچه در بیان نازل شده است پیروی نکنید که آنچه
 نفع و صلاح شما در آنست همین است » و نیز گفته است « روزیکه فرقان
 بر محمد ص نازل شده تا روزیکه خداوند بیان را بر من نازل فرموده زار
 و دو یست و شصت سال است و گفته است آنچه در یست و سه سال
 نازل شده اکنون در چهار روز نازل میشود پس نزد من حاضر شوید تا صدق
 این مدعا را مشاهده کنید (۱) » و در تفسیر سوره یوسف میگوید « اگر جن
 و انس دست در دست هم دهند همانند این کتاب را نتوانند آورد هر چند
 تمام اهل زمین و برابر آنها از کسان دیگر دستیار آنها باشند » و همانطوریکه
 در جای دیگر اشاره کردیم در کتاب بیان چنین میگوید « بجان خودم قسم
 است اگر فکر کنید خواهید دید امر خداوند درباره من عجیب تر است از امر
 رسول الله ص پیش از من اگر شما فکر کنید . . . » و نیز میگوید « او در عرب
 تربیت شد و بعد از چهل سال آیاتی بروی نازل شد و برای مردم پیغمبر شد
 بگو من در عجم تربیت شدم و در یست و پنج سالگی آیاتی را خدا بر من
 نازل کرد که تمام از آوردن همانند آن عاجزند و گفته است بجان خودم
 اول کسیکه بر من سجده کرد محمد است و پس از آن علی و شهداء بعد از
 علی و سپس ابواب هدایت اینها هستند که با پروردگارشان سبقت جسته اند
 و اینهاست رستگاران » اینها بود شمه از ادعاهای علی محمد که تا آنجا که
 در دسترس ما قرار داشت بیان نمودیم و عاجز باندگی از نوشتجات او دست

۱ - مخفی نماند که جمله های او عربی و مخلوط و رکیک است

و ماصحیها معنی کرده و مضمون آنرا تحریر میکنیم .

نداریم و شك نیست ادعاهای دیگری نظیر اینها دارد که دره وقع خود ذکر کرده در اطراف آن بحث خواهیم نمود .

اکنون میردازیم بدعاوی حسینعلی ملقب به بهله . وی ادعا میکند که خداوند او را مبعوث فرموده و با همه جزات او را پیغمبر (ص) قرار داده است و اینکه وی مسیح است که برای دفعه دوم آمده است تا گفتارهای قبلی خود را تکمیل نماید و نیز مدعی است کتابی بنام اقدس بروی نازل شده است که دزای شریعت و احکام است (البته شریعتی سرتا پا مخالف شریعت اسلام) . همچنین در نامه که در آن بایبهای ازلی و اتباع میرزا یحیی صبح ازل را تکفیر میکند میگوید « خدا مرا مبعوث کرده و با آیات بینات » (مقصود معجزات آشکار است !) بسوی شما فرستاده است . من تمام کتب الهی و صحف آسمانی و آنچه در کتاب بیان نازل شده است تصدیق میکنم ، در ضمن همین رساله بنامه که در جواب نامه یکی از کشیشهای اسلامبول نوشته و بنحیال خود کلام خداوند دانسته تذکر داده و در آن میگوید « قوله تعالی همانا نوشته تو در ملکوت پروردگار رحمن تو حاضر شد . . . تا آخر » آنگاه به کشیش خطاب کرده و از او میخواهد که ملت مسیح را بطریقه وی دعوت نماید و میگوید : « بگو ای قوم بار دیگر روح القدس بسوی شما آمده تا آنچه را که قبلا گفته است برای شما کامل کند همانطوریکه در الواح وعده این امر بشما داده شده است اگر اهل معرفت باشید . . . بدان آن کسیکه با اسمانها بالا رفت بار دیگر بدوستی نازل شد و نسیم های بخشش او بر عالم وزید » حال بر گردیم و قدری در ادعاهای میرزا علی محمد که بیانش گذشت تأمل کنیم و از روی کمال مروت و انصاف قضاوت کنیم آیا اینگونه دعاوی ممکن است بر اساس حق و حقیقت باشد یا نه ؟

بر هیچکس پوشیده نیست که هر گاه مدعی در دعاوی خود مطالب متناقض اظهار کند و آنچه را در يك مورد تصدیق میکند در مورد دیگر تکذیب یا انکار نماید بطور قطع ادعای او از درجه اعتبار ساقط است و این نوع تناقض و خلاف گوئی خود شاهد کذب آن ادعا و دلیل بارزی بر فساد و نادرستی آنست :

حال خود از روی وجدان پاك قضاوت کن اگر کسی بگوید من نائب فلان شخص هستم بعد بگوید خود فلانی هستم آیا هر ممیز با شعوری نمیفهمد که این دو کلام متناقض است و حتماً شخص دروغگوئی برای پیشرفت مقصود خود باقتضاء زمان و مکان و حال مخاطب خود بچنین کلامی مبادرت کرده است ؛ مگر نمی بینی در یکجا میگوید من بنده خدایم که بمن آیات بینات داده است و از جانب بقیة الله امام منتظر شما آمده ام و آن طرزی که ظاهر شده حجة الله مولای من است و در جای دیگر میگوید من آن مهدی موعودم که شما را بظهور آن وعده داده اند ، آیا هر کدام از این دو ادعاه دیگری را تکذیب نمیکند و آیا این تناقض گوئی خود یکی از موانع قبول صدق این دعوی و دلیل بطلان آن نیست و برای هر شخص عاقل و منصفی کافی نیست که بنحو کامل از ماهیت آن اطلاع حاصل کند ؟ أمّا خو شبختانه اینگونه تناقض ها یکی دو تا نیست و ما مجبوریم چند مورد دیگر را نیز ذکر کنیم ؟

این مرد همانطوریکه ذکر کردیم بدفعات متعدده بحقیقت اسلام اقرار نموده و رسالت حضرت ختمی مرتبت «ص» و امامت یازده امام را تصدیق کرده و آن را از جانب خدا میداند حتی پایه دعاوی و خیالات واهی خود را بر اساس این تصدیق میگذارد ولی او باین اعترافات سند بطلان سائر

دعاوی خود را بطور آشکار بدست میدهد زیرا شکی نیست که این دعاوی مخالف با احکام شریعت اسلام و ضروریات این دیانت مقدس و مذهب حقه امامیه است مثلاً ادعا میکنند من مهدی موعودم و خداوند مرا برسالت مبعوث نموده و بمن وحی فرستاده است و کتابی نیز با خود میآورد که مبنای يك شریعت جدیدی است که کاملاً مخالف با شریعت اسلام است با اینکه این دعاوی با آنچه بطور یقین از دین اسلام و قرآن و مذهب امامیه و اخبار پیغمبر و ائمه طاهرین «ص» ثابت گردیده مخالفت و مباحثت تمامه دارد .

اکنون بشرح این مخالفتها مبادرت می نمایم اولاً او مدعی است که مهدی موعود است در حالیکه اسم او میرزا علی محمد و پدرش میرزا رضای بزاز شیرازی و مادرش خدیجه است و اول محرم یکهزار و دو بیست و سی و پنج هجری در شیراز متولد شده . پدرش در زمان شیر خوارگی او مرده و در دامان دائمی خود میرزا سیدعلی تاجر تربیت شده است و در اوائل بلوغش دائمی مذکور وی را به تجارتخانه خود آورده و دستورات لازمه تجارت را بوی آموخت سپس او را با خود ببوشهر برد و تاسن بیست سالگی در آنجا اقامت داشت در ایام اقامتش در شیراز و بوشهر مقداری از صرف و نحو را آنطوری که تاجرزاده ها از روی تغنن میآموزند تعلیم گرفت اندکی از حکمت نیز بیاموخت ولی تجربه های متعددی نشان داد که آنچه را خوانده است بطور کامل فرا نگرفته و اغلاط بیشماری در کلمات وی موجود می باشد . خودش میگوید در نزد نظام العلماء تبریز در کودکی صرف و نحو را خوانده ام و این بهترین شاهد این مدعی است . بلخی چیزی که قابل انکار نیست ریاضت های سخت و مشکلی است که در بوشهر برای تسخیر ستارگان تحمل کرده بطوری که خالویش از اعمالش به تنگ آمده برای

اینکه او را از خیالات ریاضت کشی خارج کند و وی را بتکمیل مدارج علمی نائل سازد او را به عتبات میفرستند . نامبرده ابتدا مدتی در کربلا اقامت نموده و در جلسات تدریس سید کاظم رشتی که مطالب شیخ احمد احسانی را تفریر میکرده است حاضر میشود و تالیست و پنج سالگی در عراق میماند و آنگاه ببوشهر مراجعت میکند . در نوزدهم شعبان ۱۲۶۱ حکومت وقت وی را بشیراز احضار نموده زندانی نمود . وی مدتی در زندانهای شیراز بسر برد سپس باصفهان منتقل میشود و از آنجا به قلعه چهریق در باکوی آذربایجان فرستاده تا بالاخره در ۲۷ شعبان ۱۲۶۵ در تبریز کشته میشود با اینکه ضرورت مذهب امامیه و صریح اخبار متطافره و فرمایشات ائمه طاهرین علیهم السلام و موافقت جمعی از علماء اهل سنت و جماعت آنستکه مهدی موعود فرزند صلیبی امام حسن عسکری علیه السلام و درسامراه از حضرت نرجس که ام ولد است شب پانزدهم شعبان ۲۵۶ هجری متولد شده و پدر بزرگوارش آن حضرت را به عده از شیعیان خود نشان داده و مخصوصاً تنبیه فرمود که مهدی منتظر علیه السلام او است که غیبت خواهد کرد و جماعتی از اهل تاریخ مانند ابن خلکان در کتاب تاریخ خود و ابن حجر در صواعق ولادت و صفات آن حضرت را ذکر نموده اند و احدی تاریخ وفاتش را ذکر نکرده است و این مطلب بقدری واضح بود که خلفاء عباسی معاصر آن حضرت از گفته های خود ائمه علیهم السلام میدانستند که حضرت مهدی فرزند امام حسن عسکری است و باین جهت با جدیت تمام در تعقیب آن حضرت بودند و حتی چند نفر از کنیزان حضرت عسکری را تحت مراقبت و تفتیش قرار داده بودند که مبادا به حضرت مهدی علیه السلام آبتن باشند .

اکنون بذکر پاره‌ای از آن اخبار از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله
وسلم و اهل بیت آن حضرت پرداخته و از هر حدیثی قسمتی که تصریح بنام
و نسب مهدی علیه‌السلام نموده ذکر می‌کنیم و برای اجتناب از اطاله کلام از
نقل تمامی حدیث خودداری می‌نمائیم ولی ماخذ هر يك را بانضمام مصنف و
تاریخ تصنیف آن کتب می‌نگاریم : تا برای طالبین مراجعه‌بان اخبار و سند
آن‌ها ممکن و سهل « ۱ » باشد اینک بذکر کتابهایی که از آن‌ها نقل حدیث
می‌شود می‌پردازیم :

۱ - کتاب سلیم و او کسی است که درك حضور امیرالمؤمنین «ع»
وسلمان فارسی را کرده و از آن دو بزرگوار روایت کرده است .

۲ - کتاب غیبت فضل بن شاذان که از اصحاب خاص حضرت رضا
«ع» است و درك زمان ولادت حضرت حجت را کرده و در زمان حضرت
عسکری ع وفات نموده است .

۳ - کتاب اصول کافی ثقة‌الاسلام که از تمام محدثین در نقل حدیث
محتاط تر و اتقان و دقتش بیشتر می‌باشد شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب
کلینی متوفی در سال ۳۲۸ هجری یعنی یکسال قبل از غیبت کبری .

۴ - کتاب غیبت شیخ أبو عبدالله محمد بن ابراهیم کتاب نعمانی
که در سال سیصد و چهل و دو هجری تالیف شده است .

۵ و ۶ - کتاب اختصاص و امالی و ارشاد دانشمند عالمقدار شیخ

مفید متولد در سال ۳۳۳ هجری

۸ و ۹ - کتاب اکمال الدین و کتاب عیون الاخبار شیخ صدوق

ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی متوفی در سال سیصد و هشتاد و یک هجری

۱۰ - کتاب کفایت الأثر شیخ بزرگوار علی بن محمد بن علی خز از معاصر ابو جعفر صدوق .

۱۱ - کتاب مقتضب الاثر شیخ احمد بن محمد بن عیاش متوفی در سال چهارصد و یک هجری

۱۲ - کتاب غیبت شیخ الطائفة ابو جعفر محمد بن حسن طوسی متوفی در سال چهارصد و شصت هجری

۱۳ - کتاب فرائد السمطين حموینی شافعی

۱۴ - کتاب مناقب خطیب فقیه بن مغازلی شافعی .

و غیر از کتب نامبرده کتابهای دیگری که در محل خود اسامی آن ها را ذکر خواهیم نمود . و اینک بذکر اخبار می پردازیم .

۱ - کلینی در اصول کافی و نعمانی در کتاب غیبت روایت نموده اند از کتابی که در سنه سیصد و سیزده هجری تالیف شده و مؤلف آن شفاهاً حدیث را برای آن ها روایت نموده و نیز صدوق در کتاب عیون و باب بیست و هشتم اکمال الدین و شیخ مفید در اختصاص و شیخ طوسی در کتاب غیبت و طبرسی در احتجاج و حموینی شافعی در باب سی و دوم از سمط ثانی از فرائد السمطين باسند های متعدده از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده اند که وی در نزد فاطمه علیها سلام اله لوحی دیده است که در آن خداوند اسامی هر يك از ائمه علیهم السلام و شماره آن ها را ذکر فرموده است . در این لوح بعد از ذکر حسن عسکری میفرماید « آنگاه خداوند آن را (دین و حقایق آنرا) به فرزندش م ح م د کامل فرمود که آن حضرت رحمت عالمیان و دارای جمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب است »

۲ - و نیز صدوق در باب بیست و هشتم اکمال الدین و در عیون به

سندی که غیر از سند گذشته است از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرزندان خود را جمع فرمود و برای آن ها نوشته بخط علی علیه السلام و املاء رسول الله صلی اله علیه وآله بیرون آورد که در آن آنچه در حدیث لوح جابر اشاره کردیم بتامی ذکر شده بود .

۳ - همچنین صدوق در باب بیست و هشتم اکمال الدین و در عیون به سندی غیر از اسناد مذکوره از امام ششم علیه السلام روایت کرده که فرمود صحیفه یافتیم که با املاء رسول الله ص « است و در آن صحیفه همان حدیث لوح را بالتمام ذکر میفرماید .

۴ - و نیز صدوق در باب بیست و هشتم اکمال الدین و خزاز در کفایة الاثر از جابر انصاری حدیثی روایت کرده اند که در آن حضرت رسول الله ص « تعداد ائمه علیهم السلام را ذکر میفرماید که قسمتی از آن چنین است .
« بعد از آن حسن بن علی (یعنی عسکری علیه السلام) آنگاه هم نام و هم کنیه من که حجت خدا در روی زمین و بقیة اله در میان بندگان خدا و پسر حسن بن علی است و بدست خود شرق و غرب زمین را فتح خواهد کرد و از میان مردم غیبت می کند غیبتی که کسی جز آن که خداوند قلب او را به ایمان امتحان فرموده است با امامت وی باقی نخواهد ماند

۵ - صدوق در کتاب عیون و در باب بیست و هفتم از اکمال الدین و طبرسی در احتجاج و حموی در باب سی و دوم از سمط دوم از فرات السمطین روایت کرده اند که حضرت باقر علیه السلام به جابر انصاری فرمود « ای جابر آنچه از صحیفه پنجم خود دیدی برای ما حدیث کن » پس جابر شرح صحیفه حضرت زهرا علیها السلام و آنچه در آن از اسامی ائمه یکی بعد از دیگری و نامهای پدران و مادرانشان در آن ذکر شده است بیان میکند تا میرسد به

حضرت عسکری علیه السلام وچنین می گوید آنکه ابو القاسم محمد بن الحسن « علیه السلام » حجت خدا بر مردم که قائم است و نام مادرش نرجس میباشد .

۶ - شیخ طوسی در امالی در ضمن حدیث صحیفه و مقابله امام پنجم نسخه خود را با نسخه جابر بعد از بیان اسامی هر يك از ائمه تا حضرت هادی و عسکری ع این جمله را از جابر نقل میکند « و خلف محمد (علیه السلام) وار مهدی آل محمد است که زمین را پر از عدل میکند همانطوریکه از ظلم و جور مملو شده است

توضیح - مراد از لفظ خلف فرزند صلیبی است که پس از مردن پدر در مقامات و آثار جانشین او است بنابراین خلف در این حدیث کسی است که پس از رحلت حضرت عسکری قائم مقام امامت هنگام مردن حسن عسکری میشود و آنکس فرزندش حجت بن الحسن « علیه السلام » است .

۷ - خزاز در کفایة الاثر از پیغمبر «ص» حدیثی روایت کرده که در آن شماره ائمه علیهم السلام و صفات و خصائص آنان ذکر شده و از جمله خصائص حضرت عسکری آن را قرار میدهد که او پدر حجت اله است و میگوید « خارج میشود از صلب « پشت » حسن علیه السلام قائم ما خانواده که زمین را از عدل و داد پر میکند همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد »

۸ - و نیز خزاز در کفایة الاثر و حموینی شافعی در باب سی و یکم سمط ثانی از فرائد السمطین از ابن عباس از پیغمبر «ص» روایت کرده اند که در ضمن مکالمه ای با یکنفر از یهود تعداد ائمه را یکی بعد از دیگری ذکر میفرماید تا میرسد به حسن عسکری میفرماید « پس از آنکه حسن در گذشت پسر او حجت بن الحسن محمد است که اوست مهدی «ع» و جمله اینها ۱۲ نفرند »

و این حدیث را فضل شاذان در کتاب غیبت از محمد بن ابی عمیر و احمد بن محمد بن ابی نصر از ابان بن عثمان از ابان بن تغلب از عکرمه از عبدالله بن عباس از رسول الله «ص» روایت کرده است

۹ - و خزاز در کفایة الاثر حدیثی از ابن عباس از پیغمبر «ص» روایت کرده که در آن شماره ائمه یکی بعد از دیگری ذکر شده است تا حسن عسکری و بعد میفرماید وقتی حسن در گذشت پسر او حجت است .

۱۰ - و خزاز در کفایة الاثر روایت نموده به سه سند از اصبع بن نباته و شریح بن هانی و عبدالرحمن بن ابی لیلی که هر يك روایت کرده اند از امیر المؤمنین علیه السلام از پیغمبر «ص» حدیث مفصلی را در چگونگی خلافت و امامت از آدم علیه السلام تا میرسد بامام حسن عسکری و میفرماید « حسن امامت را بفرزند خویش حضرت قائم تحویل میدهد آنگاه آن حضرت از مردم غائب میشود تا آنقدر که خدا بخواهد و برای او دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی تر است » سپس میفرماید « الحذر الحذر وقتی که فرزند پنجم از هفتمین ایشان غائب شود »

۱۱ - و نیز خزاز روایت کرده است از محمد بن حنفیه از امیر المؤمنین «ع» از پیغمبر «ص» در حدیثی که آن حضرت به علی «ع» میفرماید « و از ذریه تو میباشند ائمه پاک و مطهر و عنقریب بعد از من فتنه سخت و شدید ظاهر خواهد شد و این هنگامی است که شیعیان فرزند پنجم از هفتمین ائمه را نیابند »

توضیح

شاید کسی که در این دو حدیث تا قبل از سال یکهزار و دوست و شصت نظر میکرد تعجب میکرد و میگفت آیا بعد از غیبت چه فتنه ممکن

است ظاهر شود که از سایر فتنه های اسلامی مهمتر وهولناک تر باشد در حالیکه آن فتنه ها موجب آن اندازه اختلاف شدید بین مسلمانان و آن همه خونریزیها و شهادت دودمان پیغمبر و اسیری اهل بیت آن حضرت و شیوع ظلم و جور و فسق و فجور و ریختن خون مردمان پاک طینت و درستکار و دور کردن امامان از حقوق حق الهیه و غیره گردید لکن اگر همین شخص وقایع و حوادث بعد از ۱۲۶۰ هجری را میدید معنای این دو حدیث و اسراری که در این دو روایت نهفته است میفهمید خواهی نخواهی تصدیق میکرد که این فتنه از سایر فتنه های اسلامی امتیاز دارد و اعتراف می نمود که بسیار جا دارد مردم را از این فتنه ترسانید و بر حذر داشت زیرا سر لوحه این فتنه دور انداختن قرآن کریم و تمسک بگفتارهایی از قبیل « انا جعلناک جرداناً جریداً للجاردین » یا کلمات بهم بافته نظیر آن میباشد یکی از جنایات این داعیه باطل اینست که روزی مجسمه و جاهت و ملکه زیبائی زرین تاج قزوینی ملقب بقرة العین در قریه دشت نزدیک بسطام با صورت باز و چهره زیبا در بهار عمر و نهایت جمال بالای منبر رفت و با صدای بلند در میان مردم فریاد زد « که به ظهور باب شریعت محمد باطل شدو چون احکام این شریعت تازه هنوز بما نرسیده است اکنون در دوره فترت هستیم و عمل با احکام محمد لغو و باطل است بنا بر این امروز ماهیچ گونه حکم یا تکلیفی نداریم نه چیزی بر ما حرام و نه بر ما عتاب و عقابی است » آنکاه حکم داد که زنها پرده از چهره بر گیرند و خود با دسته از بیگانگان داخل خانه شد .

(شد آنچه شد که لب نکندم تر بگفتنش)

(از من مپرس چون شد و میباش خوش گمان)

یکی دیگر از جنایات این فتنه اینست که ملاحسین بشروئی هنگامی که در جنگ غالب شد و دشمنانش فرار کرده و بدهکده فراد از دهات مازندران پناهنده شدند . وی آنانرا تعقیب نموده و وارد دهکده گردیده اهل آن قریه را که بهیچوجه در جنگ با او شرکت نداشتند بتمامی از زن و مرد و بچه و پیر و جوان بکشت و ده را خراب کرده آتش زد آنوقت حسین علی بها در صفحه هشتاد و هشت از کتاب ایقان در شأن ملاحسین بشروئی مزبور این عبارت را بفارسی میگوید « و از این جمله ملاحسین است که محل اشراق ظهور شدند » آنگاه بعباری میگوید که مفهوم آن اینست « اگر او یعنی ملاحسین نبود خداوند بر عرش رحمانیت خود مسلط نمیشد و بر کرسی صمدانیت خود قرار نمیگرفت » و در نزد مانسخرهای است خطی در هشتاد ورق که عبارات فوق الذکر تقریباً در هشت ورق بآخر مانده اش ذکر شده فعلاً بهمین مقدار از ذکر لطائفات آنان قناعت می کنیم و شاید بعداً نیز امثال این کلام را از کفر و الحاد این طایفه بیان نمایم . و باز از جنایات این فتنه اینست که بسیاری از مردم را که بر فطرت اسلام متولد شده اند بگمراهی انداختند بنحوی که از روی جهالت ضروریات دین را منکر شده و مرتد فطری گردیدند شریعت حقّه را تغییر داده و کتاب خدا را متروک و مهجور نمودند

۱۲- ابن مغازلی در مناقب روایت کرده است از جابر از رسول الله «ص» حدیثی را که در آن عدد ائمه را برای جندل یهودی ذکر میکند تا میرسد بحسن عسکری ع پس میفرماید « و بعد از او فرزندش محمد «عج» است که مهدی و قائم و حجت خوانده می شود و غائب میگردد و پس از غیبت ظهور میکند و بعد از خروج عالم را پراز عدل و داد می نماید همانطوری که

از ظلم و جور پر شده است و خوشا به حال مردمانی که در غیبت آن حضرت پای ثبات استوار کنند و بر این فتنه شکیبیا باشند « و این حدیث را فضل بن شاذان در کتاب غیبت نیز از محمد بن حسن واسطی از ذفر بن هـ زیل از سلیمان بن مهران اعمش از مورق از جابر بن عبدالله انصاری از رسول الله ص روایت کرده است .

۱۳ - همچنین خزاز در کفایة همین حدیث را با کمی تفاوت ذکر کرده است تفاوت بین این روایت و روایت فضل و روایت ابن مغازلی اینست که بعد از ذکر حسن عسگری میفرماید « پس امام آنان غائب میشود » جندل عرض میکند آیا غایب حضرت حسن است رسول الله صلی الله علیه و آله میفرماید او نیست و لکن فرزندش حجت است .

۱۴ - خزاز در کفایة از حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است و چنین میفرماید روزی پیغمبر خدا ص « خطبه ایراد فرمود و در آن شماره امامان را یکی بعد از دیگری ذکر کرد تا حسن عسگری آنگاه چنین فرمود و خداوند از صلب حسن حجت قائم امام زمان را خارج میکند که غایب و از نظر ها پنهان میشود »

۱۵ - و نیز خزاز از حسن مجتبی ع « و او از رسول الله ص « حدیثی را روایت کرده است و در آن حدیث میگوید رسول خدا و ائمه هدی علیهم صلوات الله باهل ایمان سزاوار ترند از خودشان بخودشان و نیز ائمه را یکی بعد از دیگری ذکر میفرماید تا حسن عسگری بعد میفرماید « حجت بر الحسن اولی ۱ است به مؤمنین از خود آنها »

۱۶ - و بسند دیگری روایت کرده از حسین علیه السلام از رسول الله

«ص» که پیغمبر از جبرئیل چنین می‌رسد « کیست قائم ما اهل بیت عرض میکند نهمین فرزند حسین » پس ذکر می‌کند جبرئیل ائمه را یکی بعد از دیگری تا می‌رسد بحسن عسکری آنگاه می‌گوید « خارج میشود از صلب آن حضرت کلمه حق و لسان صدق و ظاهر کننده حقیقت و حق حجت خدا بر خلق خدا که از برای او است غیبت طولانی و خداوند بدست او اسلام و اهل اسلام را ظاهر و روشن و اهل کفر را باطل و ناچیز می‌فرماید.

۱۷ - و نیز از حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش از حسین علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است شمه از آنچه در شب معراج مشاهده کرد و بدان حضرت وحی شد و اینکه آن حضرت نورهای ائمه علیهم السلام را رؤیت فرمود که اسامی آنان را یکی بعد از دیگری تا حسن عسکری «ع» ذکر کرده آنگاه می‌فرماید « و محمد بن الحسن قائم «ع» در میان آنها مانند ستاره درخشانده بود »

۱۸ - ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی و حموی در فرائد السعیدین از ابی سلیمان جوپان رسول الله «ص» همین حدیث را نقل کرده اند که قسمت اخیر آن چنین است « و محمد بن الحسن مهدی «ع» مانند ستاره درخشانده در میان امامان بود »

۱۹ - شیخ طوسی در غیبت از حضرت صادق علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین روایت کرده است در ضمن وصیت پیغمبر «ص» باینکه هر امامی عهد امامت را با امام بعد می‌سپارد پس از بیان عدد ائمه در ذکر حضرت هادی می‌فرماید « پس باید عهد امامت را بفرزندش حسن تسلیم کند و هنگامی که رحلت حسن فرا می‌رسد باید عهد امامت را بفرزندش محمد «ع» که حافظ دین است از آل محمد علیهم السلام تسلیم کند.

۲۰ - فصل (۱) کلینی در اصول کافی در باب غیبت و نعمانی در کتاب غیبت و صدوق در باب بیست و ششم از اکمال الدین و مفید در اختصاص و شیخ طوسی در کتاب غیبت و خزاز در کفایة الاثر بروایت های مختلفه از اصبع بن نباتة روایت کرده اند از امیرالمومنین علیه السلام که میفرماید فکر میکنم در مولودی که در پشت من است و یازدهمین فرزند من است و او است مهدی که اوزمین را از عدل و قسط پر خواهد کرد همانطوری که از ظلم و جور پر شده است . از برای او حیرتی «۲» و غیبتی است که در آن گروهی بگمراهی میافتند و جماعتی بعقیده ثابت باقی میمانند .

توضیح

مخفی نماند که در نسخ خطیه مصححه اصول کافی و در کتاب وافی و بحار عبارت (یکون من ظهري الحادی عشر) میباشد که ترجمه آن ذکر شد و در نسخه مؤلف قدس سره ظهر بدون یا بوده باین سبب در بیان معنی در تکلف واقع شده

۲۱ - شیخ مفید در « کتاب جوابات » ذکر میفرماید از روایاتی که سنی و شیعه ذکر کرده اند خبر کمیل بن زیاد است از امیرالمومنین « ع » و در آن خبر است « لیکن من در نهمین فرزند حسین علیه السلام فکر میکنم که زمین را از قسط و عدالت پر میکند همانطوری که از ظلم و جور پر شده است از برای او غیبتی است که اهل باطل در آن متزلزل میشوند ، ای کمیل برای خداوند بناچار در روی زمین حجتی است که یا ظاهر است و یا غائب

۱ - در هر فصلی از مصومی روایت میشود

۲ - حیرت و سرگردانی مردم در غیبت آن بزرگوار راجع بامر امامت و عقیده بوجود آن حضرت است

و از نظر ها مستور و این بدین منظور است که حجت خدای تعالی هیچگاه تعطیل نگردد .

۲۲ - صدوق در باب بیست و ششم اکمال الدین از حضرت رضا روایت کرده است از پدران خود تا امیرالمؤمنین «ع» حدیثی که قسمتی از آن چنین است «نهمین فرزند تو ای حسین قائم بحق است و آشکار کننده شریعت و گستراننده عدل و داد است؛ حسین بن علی علیه السلام عرض میکند یا امیرالمؤمنین آیا این مطالب شدنی است؟ حضرت میفرماید آری بحق آن کسیکه محمد «ص» را بر رسالت مبعوث فرموده و او را بر جمیع خلق برگزیده است و لکن بعد از غیبت وی و سرگردانی و حیرت مردم که در آن بجز اشخاص پاکدل که دارای اخلاص و روح یقین هستند و خداوند عهد و پیمان ولایت و محبت ما را از آنان گرفته و ایمان را در دلهای آنان ثابت و استوار فرموده و بروح خود آنان را مؤید داشته است بدین حق باقی نخواهند ماند .

توضیح

معنای فرمایش حضرت که ثابت نمی مانند بر دین خدا مگر اشخاص با اخلاص سر واقعی آن ظاهر نمی شود مگر بعد از سال ۱۲۶۰ هجری .

۲۳ - ابن عیاش «۱» در کتاب مقتضب الاثر در سال دویست و هشتاد و پنج هجری حدیثی را روایت کرده است که خود وی از زبان عده ای شنیده و

۱ - مخفی نماند که ابن عیاش در سال ۴۰۱ هجری از دنیا رفته و این حدیث را از ابو عمر هاشم دستوانی از شیخ ابوالحسن بن علی بن علی روایت کرده است از کتاب او که در سال ۲۸۱ هجری تالیف نموده و اصل کتاب را با ابو عمر نشان داده و شیخ مذکور روایت مسطور را از عبید بن کثیر شنیده

سند آن به جماعتی از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) منتهی میشود و در آنست که در ضمن حدیث از آن حضرت پرسیده شد . فرزند بهترین زنهای زر خرید کیست آن حضرت فرمود « آن گم شده آواره محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین است » و هنگامیکه بنام حسین رسید دست خود را روی سر آن حضرت قرارداد و فرمود « این حسین » .

۲۴. و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در شرح خطبه که راجع به بنی امیه است میگوید این خطبه را جماعتی از اصحاب تاریخ ذکر کرده اند و بین آن ها متداول و معروف و سند آن مستفیض و بسیار است و در آن خطبه کلماتی است که سید رضی « قده » ذکر نکرده از آن جمله فرمایش آن حضرت که میفرماید « خداوند بوسیله مردی از خاندان ما برای خلق گشایش و فرج خواهد رساند پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان زر خرید که بمردمان فتنه انگیز و فاسق بهره جز از شمشیری که بردوش دارد نخواهد داد » .

۲۵ - ابن ابی الحدید از علماء معتزله که خود نیز از پیروان آن فرقه است نقل نموده که آن مهدی که عالم را از عدل و داد پر خواهد کرد از ام ولد است « چنانچه در اخبار سابق نیز بدان امر اشاره شده » .

۲۶ - نعمانی در کتاب غیبت از حضرت صادق روایت کرده است که امیرالمؤمنین در بالای منبر کوفه فرمود « ای مردم شما بعد از این فتنه های

است که آواز نوح بن دراج از یحیی بن اعمش از زبید بن وهب از ابو جحیفه و حرث بن عبدالله همدانی و حرث بن شرب روایت کرده که آن ها تماماً از حضرت امیر علیه السلام سؤال نموده اند

تاریک و آشوبهای مظلوم و بن بست در پیش دارید که از آن‌ها نجات پیدا نمیکند مگر آن کسی که مردم را میشناسد و حال اینک که مردم را از حال او اطلاعی نیست و در گوشه اعتزال خواهد زیست، ای مردمان بدانید که زمین از حجت و امام خالی نمی ماند لیکن بسبب کثرت ظلم و جور و تعدی مردم بهمدیگر خداوند آنانرا از فیض زیارت او محروم میفرماید و اگر یک ساعت زمین خالی از حجت بماند بناچار اهلش را بخود فرو میبرد از اینرو حجت مردم را میشناسد و مردم او را نمی شناسند.

میگویم این دو حدیث اگر چه صراحت ندارد بر اینکه مهدی پسر عسکری است ولی بر روی هم و بایمان اینکه زمین ولو در یک ساعت خالی از حجت نمی ماند دلالت دارد بر اینکه غیر از مهدی موعود امامی نخواهد بود و مدعیانی که آمدند و رفتند جملگی بدروغ این ادعارا مینمودند.

۲۷ - فصل - صدوق در باب بیست و نهم اکمال الدین و طبریسی در احتجاج و حموینی در باب بیستم و چیزی از سمط دوم فرائد السمطین از حضرت مجتبی روایت میکنند حدیثی را که در آن میفرماید « خداوند ولادت حضرت قائم را مخفی می دارد و شخص آن حضرت تا هنگام ظهور و خروج خود را از انظار پنهان می دارد وزیر بار بیعت « ۱ » کسی نخواهد بود و آن حضرت نهمین سلاله برادرم حسین و فرزند خاتون کنیزان است، خداوند زندگانی ویرا در دوره غیبت طویل و او را بصورت جوانی کمتر از چهل ساله ظاهر میفرماید تا مردمان بدانند که خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است.

توضیح - از این حدیث ظاهر میشود که طول عمر و غیبت آن

۱ - یعنی بواسطه تقیه و گرفتاری بدست سلاطین جور مجبور نشود مداهنه کند و دست مسالمت بکسی بدهد.

حضرت بقدری زیاد است که با عمر عادی اهل زمان سازش نخواهد داشت
و هر کس اعتقاد بقدرت کامله الهی نداشته باشد در شك و تزلزل می افتد
بلکه وجود مبارکش را انکار میکند.

۲۸ - فصل - خزاز در کفایة از حضرت سیدالشهداء «ع» حدیثی روایت
کرده است که شامل شماره ائمه است تا آنجا که میفرماید «علی هادی
«ع» و بعد از او حسین پسرش و بعد از او خلف مهدی نهمین فرزند من است
که در آخر زمان دین اسلام را برپا خواهد نمود».

توضیح

مفهوم قسمت آخر حدیث اینست که آن حضرت شریعت و دیانت
را بعد از آنکه یکباره کهنه و فراموش شده و در اثر هواپرستی های اهل باطل
حقیقت آن محو و نابود گردیده است «و بجای آن قوانین غیر مشروع
در سراسر دنیا جایگزین شده» از نو تجدید و احیاء خواهد فرمود و بعداً
انشاءاله شرح خواهیم داد که دین اسلام تا ابد دین الهی و تغییر ناپذیر است
چنانچه در قرآن فرموده **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** یعنی دین در نزد
خداوند منحصر بدیانت اسلام است و اخبار متواتره نیز بر آن شهادت
می دهد.

۲۹ - صدوق در باب سی ام اکمال الدین از حضرت حسین علیه السلام
روایت کرده است که میفرماید «قائم بامر در این امت نهمین فرزند من است
و او است که غیبت خواهد کرد».

۳۰ - و نیز صدوق از حسین علیه السلام روایت نموده که میفرماید
در نهمین فرزند سنت و شباهت حضرت یوسف و سنت و شباهت حضرت موسی
موجود است و او قائم ما خوانواده است.

۳۱ - همچنین صدوق در باب سی ام و ابن عیاش در مقتضب و خزاز در کفایة بسندهای مختلفه از حضرت سیدالشهداء روایت کرده اند که می فرماید « ما دوازده نفر مهدی داریم که اولین آنها امیرالمؤمنین و آخر آنها نهمین فرزند من است و او امام قائم بحق است که دیانت را از نو آشکار خواهد کرد و برای وی غیبتی است که در آن گروهی از مردمان از دین بر میگرددند و گروهی پایدار میمانند.»

توضیح

پوشیده نماند که مراد از نهمین فرزند سلسله طبقات متوالی نسل بعد نسل است یعنی فرزند و فرزند فرزند و بهمین ترتیب تا نهمین طبقه زیرا جز این مفهوم دیگری برای آن نمیتوان تصور نمود. «گروهی از دین بر میگرددند و گروهی پایدار میمانند» بیک مضمون بسیار دقیق خبر از يك امر غیبی است زیرا تا قبل از پیدایش بایگیری اگرچه بسیاری از مردم غیبت حضرت حجة بن الحسن را انکار و حتی گروهی ادعا داشتند که اصلاح حسن عسکری فرزندی نیاورده است لیکن هیچ يك از این دو گروه از دین اسلام خارج نمیشدند در صورتی که بعد از پیدایش بایگیری که تا زمان تالیف این کتاب هفتاد و پنج سال میشود پیروان آن یکبارہ انکار دیانت کردند و قرآن را کنار گذاشته احکام اسلام را تغییر و تبدیل دادند و باینسیاری از ضروریات دین مبین اسلام مخالفت نموده و از فطرت اسلام برگشته رشته دیانت را گسستند و از قید دین بالمره خارج شدند.

۳۲. فضل بن شاذان در کتاب غیبت روایت کرده است از حسن بن محبوب از مالک بن عطیه از ثابت بن دینار مشهور بابو حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود «حسین بن علی «ع» شب

عاشورا در میان یاران خود خطبه خواند و خیر شهادت خود را داد و برای آن ها ذکر حضرت قائم را فرمود که از دشمنان خدا انتقام خواهد گرفت آن وقت از آنحضرت سؤال شد این قائم کیست حضرت پاسخ داد وی هفتمین فرزند فرزندانم محمد بن علی « حضرت باقر » است و او حجت بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی فرزند من است .

۲۳ - فصل - صدوق در باب سی و یکم اکمال الدین بدو سند و طبرسی در احتجاج حدیثی را روایت میکنند که سند آن به حضرت زین - العابدین منتهی میشود و در آن حدیث بیان میکند چرا جعفر بن محمد را صادق می نامند میفرماید رسول خدا چنین امر فرموده است زیرا پنجمین فرزند حضرت صادق نیز بنام جعفر است که ادعای امامت خواهد نمود در صورتیکه وی در نزد خدا جعفر کذاب است که برخدا دروغ می بندد همانا او میخواهد سر خدا « ولادت و وجود حجت بن الحسن » را در وقت غیبت آن بزرگوار آشکار نماید آنگاه فرمود گویا جعفر کذاب را می بینم که بدکاران و پادشاهان ظالم زمان خود « بنی عباس » را به تفتیش امر حجت و ولی خدا و جستجوی کسی که از نظر مردم غالب و پنهان و محفوظ به حفظ الهی است و ادا میکند و این اقدام وی با جهل بولادت آنحضرت برای آنستکه اگر متولد شده کشته شود بجهت طمع در میراث برادرش حسن عسکری . آنگاه فرمود پس غیبت ولی خدا بطول خواهد انجامید .

میگویم - این روایت را فضل بن شاذان در کتاب غیبت روایت کرده است از صفوان بن یحیی از ابراهیم بن ابی زیاد از ابو حمزه ثمالی از ابو خالد کابلی از زین العابدین و این روایت از خصوص آشکار است که آن

حجت قائمی که غائب میشود و مدت غیبت و پنهانی او طول میکشد پسر حضرت عسکری علیه السلام است .

٣٤ - و صدوق در باب سی و یکم به دو سند روایت کرده است از

امام زین العابدین که فرمود در حضرت قائم سنت و نشانه از نوح موجود است که آن طول عمر است .

٣٥ - و نیز روایت کرده است فرمایش آن حضرت را که از برای

غایب ما دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی تر میباشد اما غیبتی که طولانی است مدتش بقدری زیاد میشود که اکثر مردمانی که معتقد بامامت او هستند از عقیده خویش برمیگردند .

٣٦ - و نیز از آن حضرت روایت شده است که در قائم ما سنت و

نشانه هفت پیغمبر است از آدم و نوح درازی عمر و از ابراهیم پنهان بودن ولادت و کناره گیری از مردمان و از موسی ترس و پنهان شدن او است .

توضیح

البته لازم نیست که عمر امام زمان حجت اله درست باندازه عمر آدم یا نوح باشد بلکه ممکن است دراز تر باشد زیرا وجه شباهت با آدم و نوح فقط از حیث طولانی بودن عمر آن حضرت است نه مقدار آن و همچنین شباهت با ابراهیم و موسی در غیبت است نه مدت غیبت و نیز باید دانست که این

سه حدیث منطبق نمی شود مگر بامهدی فرزند حسن عسکری علیه السلام

٣٧ - خزاز در کفایة از حضرت زین العابدین علیه السلام حدیثی را

روایت کرده است که در آن میفرماید « از پشت فرزند م محمد هفت نفر

از جانشینان که در آن ها مهدی است بیرون خواهد آمد »

توضیح

این حدیث دلالت میکند بر اینکه مهدی قائم جانشین امام قبل و در زمان وفات آن امام زنده و موجود است .

۳۸ - و نیز خزاز از حضرت سجاد در شأن حضرت باقر حدیثی روایت کرده است متضمن اینکه امامت در فرزندان آن حضرت است تا قائم ما قیام فرماید و زمین را پر از عدل و داد کند .

توضیح

این حدیث دلالت میکند بر یابرداری امامت تا وقت ظهور قائم آل محمد و قیام آن حضرت .

۳۹ - فضل بن شاذان در کتاب غیبت از صفوان بن یحیی از ابی ایوب ابراهیم بن ابی زیاد خزاز از ابی حمزه ثمالی از ابی خالد کا بلی روایت نموده است که گفت داخل منزل علی بن الحسین علیه السلام شدم و در دست آن حضرت صحیفه بود که بر آن مینگریست و بسختی میگریست عرض کردم این صحیفه چیست فرمود نسخه لوحی است که خداوند برای پیغمبرش تحفه فرستاده و در آن اسم رسول الله و ائمه است و شمرد آنها را یکی بعد از دیگری تا حسن عسکری و فرمود « و فرزندش حجت خدا که قائم بامر خدا و انتقام کشنده از دشمنان خدا است وی کسی است که غائب خواهد شد به غیبت طولانی و بعد از آن ظاهر میگردد و زمین را از عدل و داد پر میکند همانطوری که از ظلم و جور پر شده باشد .

۴۰ - فصل - شیخ طوسی در کتاب غیبت از حضرت باقر حدیثی را روایت کرده که در آن شماره ائمه دوازده گانه است و در آن بعد از اینکه

حضرت علی بن محمد هادی امام دهم را ذکر میکند میفرماید « آنگاه امامت بفرزندش حسن و سپس بفرزند حسن محمد هادی مهدی «عج» تحویل خواهد شد »

۴۱ - کلینی در اصول کافی و نعمانی در کتاب غیبت و شیخ طوسی در کتاب غیبت بروایت های مختلفه از امام باقر علیه السلام روایت کرده اند که از آن حضرت سؤال شد تفسیر قول خداوند « فلا اقسام با النخس الجوارالکنس » حضرت فرمود این آیه اشاره بآن امامی است که در سال دویست و شصت غائب میشود آنگاه مانند برق جهنده که در تاریکی شب پیدا میشود ظاهر خواهد شد.

توضیح

سال مذکور سال وفات حضرت عسکری و سال امامت مهدی و غیبت آن حضرت است.

۴۲ - خزاز در کفایة از حضرت باقر روایت کرده است که به کمیت فرمود « ای ابومستهل قائم ما خانواده فرزند نهم حسین علیه السلام است » و نام میبرد امامان را یکی بعد از دیگری تا حسن عسکری و می فرماید « وی پدر آن قائمی است که ظاهر خواهد شد و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد »

۴۳ - همچنین روایت کرده است فرمایش باقر را که قائم ما هفتمین فرزند من است.

۴۴ - فصل - صدوق در باب سی و سوم از اکمال الدین بسند از حضرت صادق «ع» حدیثی را روایت کرده است که از آن حضرت سؤال شد که مهدی از فرزندان شما کیست فرمود « پنجمین فرزند هفتمین امام که

از نظر شما پنهان میشود و بر شما جایز نیست که نام « ۱ » ویرا بر زبان آورید .

۴۵ . هم چنین صدوق از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود « امام بعد از من فرزندی موسی است و آن فرزندیکه جمله مردم در آرزو و انتظار ظهور اویند از حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی متولد خواهد شد .

۴۶ - و نیز از همان حضرت روایت کرده حدیثی را که در آن شماره امامان است و بعد از نام بردن از حسن عسگری میفرماید « آنگاه محمد بن الحسن علیه السلام »

۴۷ - و نیز از ابوبصیر روایت کرده است که گفت به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم ای پسر پیغمبر من قائم شما خانواده کیست فرمود « او پنجمین سلاله از خلف فرزندی موسی است که فرزند خاتون کنیزان زرخرید خواهد بود که غیبت میکند غیبتی که در آن اهل باطل در باره وجود او دچار ریب و شک میگردند آنگاه خداوند او را ظاهر میفرماید و تمام اطراف زمین را از مشرق تا مغرب بدست آن حضرت میگشاید .

۴۸ - و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت در باب مسئله غیبت سؤال شد فرمود غیبت مخصوص فرزند ششم من خواهد بود .

۱ - بطوریکه از قسمتی از اخبار استفاده میشود از بردن نام آن حضرت نهی شده است و شاید حکمت آن از طرفی تفتیش دشمنان از حال آن حضرت و از طرفی بعلت احترام و در هر صورت حکم در حق ماتریمی است بدلیل روایات وارده که در آنها ذکر نام شده است

٤٩ - نعمانی در کتاب غیبت از حضرت صادق علیه السلام حدیثی را روایت کرده است که متضمن شماره ائمه علیهم السلام یکی بعد از دیگری است و بعد از ذکر نام حسن بن علی یعنی حضرت عسکری میفرماید «خلف حجت» و این حدیث را کراچکی نیز در کتاب خود از کتاب غیبت شیخ مفید روایت کرده است.

توضیح

در صفحات پیش اشاره کردیم که کلمه خلف بآن فرزند ی اطلاق می شود که در جمیع صفات و آثار حمیده و هم چنین کلیه مقامات و مراتب مادی و معنوی شایسته جانشینی پدر است و بعبارة اخری خلف قائم مقام حقیقی و جبران ضایعه فوت مخلف است.

٥٠ - خزاز در کفایة از حضرت صادق علیه السلام حدیثی را نقل کرده است که میفرماید «قائم ما از پشت حسن بیرون خواهد آمد و حسن از پشت علی و علی از پشت این فرزند» و اشاره بفرزندش موسی کاظم نمود.

٥١ هم چنین از آنحضرت حدیثی را در شماره امامان روایت کرده است که در آن پس از حسن عسکری میفرماید «و مهدی فرزند حسن علیه السلام»

٥٢ - نعمانی در کتاب غیبت و صدوق در باب سی و سوم اکمال الدین و شیخ طوسی در کتاب غیبت و خطیب فقیه شافعی معروف با بن مغازلی در کتاب مناقب باسناد و روایات خود از امام صادق حدیث مفصلی را روایت کرده اند که قسمتی از آن چنین است «من در کتاب جفر بکه علم گذشته و آینده در آنست نظر کردم و در ولادت قائم خود مان و

غیبت او و تأخیر ظهور و طول زندگانی وی تأمل نمودم و دریافتم چگونه در این امتحان اهل ایمان گرفتار تزلزل و تردید میشوند و از کثرت شبهات اغلب آنان از دین برگشته و علاقه آنرا از گردن باز میکنند، هم چنین میفرماید « خداوند تبارک و تعالی برای قائم ما سه چیز را مقرر فرموده است که برای سه نفر از پیغمبران خود مقدر نموده است . سرنوشت ولادت او را مانند و لادت موسی و غیبت او را مانند غیبت عیسی و تأخیر وعده ظهور ویرا مانند تأخیر و وعده نوح قرارداد و نیز عمر بنده صالح خود حضرت خضر را برهان طول زندگانی وی مقرر داشت »

در این جا حضرت صادق پس از بیان شباهت ولادت قائم با ولادت موسی میفرماید « بنی عباس » برای قتل قائم در میان دودمان پیغمبر شمشیر نهادند همانا نظوری که فرعون برای کشتن موسی در بنی اسرائیل شمشیر گذاشت و در شباهت غیبت آنحضرت با غیبت عیسی میفرماید « یهود و نصاری همداستان شدند که عیسی کشته شد در صورتیکه خداوند آنرا تکذیب نمود که ویرا نکشتند و بدار نزدند ولیکن امر بر آنها مشتبه گردید »^۱ غیبت قائم نیز مشابه آنست زیرا مردمان در اثر طول غیبت منکر غیبت میشوند و جمعی به عبث مدعی شوند که چنین شخصی تولد نیافته است و گروهی ادعا کنند که تولد یافته و از دنیا رفته است . عده از راه کفر و تمرد گویند امام یازدهم ما خانوادۀ عقیق بود و از وی فرزندی نماند و جمعی عصیان خدای نموده و گویند که روح حضرت قائم در هیکل شخص دیگری حلول کرد »

آنکه حضرت صادق بتأخیر ظهور حضرت قائم اشاره نموده و در شباهت

۱ - بنا بر روایاتی یهودا در نظر مردم بصورت حضرت مسیح در آمد و جمعیت یهود آنرا بجای عیسی کشتند .

آن با تأخیر زمان وعده نوح میفرماید: خداوند نوح را هفت بار امر بکاشتن هسته خرما فرمود بدین نحو که هسته از میوه درخت که با هسته قبلی بیار آمده بود. تا اینکه اهل ایمان امتحان شدند و آن کسانی که در دلشان شبهه از نفاق وجود داشت از دیانت روی بر تافتند. قائم ما نیز چنین است و غیبت او بعدی بطول میانجامد که حقیقت خالص آشکار و آن مردمانیکه دارای طینت و باطن ناپاکند از دین روگردان میشوند و از متابعت فرقه ما خارج میشوند و نیز فرمود «در طول عمر خضر حکمت قابل ملاحظه جز این نیست که برهان و شاهی بر طول زندگانی حضرت قائم باشد تا استدل دشمنان باطل و سخن آنان ناچیز گردد زیرا در علم خداوند گذشته بود که عمر قائم را مانند عمر خضر طولانی و دراز قرار خواهد داد» این بود موارد استدلال ملازمین حدیث مفصل و اکنون جا دارد بتوضیح چند جمله از آن بپردازیم آنجا که میفرماید (قدر ابطائه تقدیر ابطاء نوح) ملاحظه تأخیر ظهور سلطنت حقه آنحضرت را مانند تأخیر وعده نوح مقدر فرمود ولی بقراریکه عیده نقل میکنند یکی از طرفداران باب از این حدیث بسیار لذت میبرده آنرا برهان حقانیت بایگیری میدانسته و گفته است چه خوب بود مردم در معنای این حدیث تأمل کرده و گفته های ائمه را درک میکردند!! باین دعوی که مراد از کلمه تقدیر را زمان معین فرض کنیم تا با زمان دعوت علی محمد ملقب به باب منطبق گردد باین نحو که مهدی «ع» در سنه دو بیست و پنجاه و پنج یا شش متولد شده و حضرت نوح در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال درنگ نمود پس با زمان دعوی علی محمد منطبق میگردد ولی در اینجا واضح است مراد از تقدیر مقدار زمان نیست چنانچه از این جمله نیز که میفرماید «تقدیر ولادت موسی

و تقدیر غیبت عیسی همین معنی استفاده میشود و بنا بر این مقصود اینست که مشیت خداوند در مورد تأخیر ظهور آن حضرت مانند مشیت او است در مورد تأخیر وعده حضرت نوح که سبب هر دو تأخیر آزمایش اهل ایمانست که آنکسانیکه در دل آنان شائبه و خللی هست از دین روی بر میتابند در صورتیکه اگر مراد از تقدیر زمان معینی فرض شود مستلزم اینست که برای ظهور حضرت قائم زمان معینی تعیین شده باشد و این امر باروایاتیکه علم زمان ظهور قائم را منحصر بذات باری نموده اندوهم چنین باحدیث « کذب الوقاتون » مغایرت تامه دارد علاوه بر اینکه سال تولد حضرت مهدی « ع » سنه ۲۵۵ یا ۲۵۶ بوده و نهصد و پنجاه سال هم زمان دعوت نوح بوده پس باید ناچار ظهور او در سنه ۱۲۰۵ یا ۱۲۰۶ باشد در حالیکه علی محمد در سال هزار و دویست و سی و پنج بدنیا آمد و در سال ۱۲۶۰ در سن ۲۵ سالگی ادعای مهدویت کرده پس چگونه میشود آنرا باهمدیگر منطبق نمود - آیا این سخن خیلی عجیب نیست که کسی اقرار کند که مهدی سنه دویست و پنجاه و پنج متولد شده و بقدر زمان درنگ نوح که نهصد و پنجاه سالست غیبت نموده و بعد ظاهر شده است آنوقت بگوید آن مهدی علی محمدیست که در سال ۱۲۳۵ بدنیا آمده است آیا این شخص نمیگوید که متولد در سال ۲۵۵ چگونه میشود متولد بعد از نهصد و پنجاه باشد - مگر اینکه بگوید آن مولود اول از دنیا رفت و بعد از سالهای دراز بنا بر مذهب تناسخ (۱) روحش در بدن دیگری حلول کرد ولی گذشته از اینکه این سخن با عقل و منطق مغایرت دارد این حدیثی که بعضی از این گروه خواسته اند

شاهد مدعای خود قرار دهند خود بنفسه آنانرا تکذیب و رسوا میکند زیرا بطور آشکار آنهائیکه ادعا میکنند مهدی بدنیا آمده و از دنیا رفته و روحش به هیکل دیگری حلول کرده است سرزنش و ملامت میکند و خلاصه تصریح میکند که قائم مهدی پسر امام یازدهم است آنجا که میفرماید « و بعضی کافر شده میگویند یازدهمین ما نازاد است » و نیز بیان میکند که زمان غیبت او بقدری زیاد است که باید دلیل و برهان برای صحت آن آورد و از این جهت برای کسانی که به خضر نبی تصدیق دارند بآنحضرت و طول عمر او استدلال میفرمایند و معلوم است که عمر خضر متجاوز از دو هزار سال است .

نکته

در این جا ممکن است گفته شود چرا امام بعمر خضر استشهاد فرمود و مثلاً بعمر آدم و بسیاری از فرزندان آن حضرت که تورات عمر آنها را در حدود نهصد و هزار ذکر میکند تمثل نمود و حتی بعمر حضرت نوح نیز که در قرآن مدت مکث او را در قوم خود نهصد و پنجاه سال تعیین کرده است یا بعمر عیسی که اکنون نزد يك دو هزار سال میباشد تشبیه نمود شاید حکمت آن این باشد که چون خداوند بجمیع افکار و اغراض بندگان خود عالم است و میداند که عدّه ممکن است در مقام جدال و عناد طول عمر آدم و بعضی فرزندان او را انکار کرده و بگویند تورات صحیح نیست و کتابهای تاریخ اعتبار ندارد و بالفرض صحت آنرا نیز تصدیق کنند باز این شبهه پیش میآید که اگر اشخاصی مانند نوح یا دیگران عمر طولانی داشته اند آب و هوا و محیط ادوار گذشته اقتضای طول عمر را داشته است بخلاف دوره های بعد

که عوامل طبیعی و مقتضیات زمان و مکان کوتاهی عمر را ایجاب میکند و در باره عیسی نیز ممکن است گفته شود چون آنحضرت با آسمان رفت و از تحت تأثیر عوامل و نوامیس عالم سفلی خارج گردید. چنین عمر طولانی یافت لذا علی رغم تمام این شبهات آنحضرت بعمر خضر استدلال فرمود زیرا خضر الی الآن زنده و در زمین است و تقریباً اهل تمام ادیان بوجود و حیات او معتقدند و بنا بر این بر هر کس ثابت میشود که خداوندی که خالق آسمانها و زمین ها و کواکب و زمان حاضر و ادوار گذشته و جمیع مخلوقات است بهر چیزی قادر و توانا بوده و میتواند عمر قائم را برای حکمتهای عظیم زیاد و طولانی نماید چنانچه عمر خضر را در روی همین زمین و در همین زمان که دوره قائم است طولانی نمود، باینکه ممکن است بایگری منکر وجود خضر و طول عمر او گردد لیکن گذشته از اعتقادات سایر ادیان اجماع جمیع اهل اسلام و اتفاق اخبار فراران که از آن جمله این حدیث است حجت بالغه بر وجود خضر و طول عمر او است و باید دانست که در این حدیث پیش گوئی هائیکه مرور زمان صحت آنرا تأیید نموده مثلاً آنجا که میگوید « بسیاری از اهل ایمان بواسطه طول مدت غیبت از دین بر میگرددند و زشته دیانت را از گردن باز میکنند » امروز اشخاصی را می بینم که بفطرت اسلام متولد شده اند ولی بر اسلام و شریعت اسلامی باقی نمانده و منکر ضروریات دین و نصوص قرآن مجید و روایات متواتره گردیده اند .

۵۳ - کلینی در اصول کافی از حضرت صادق ع روایت نموده است که

فرمود « برای قائم ما دو غیبت است یکی کوتاه و دیگری طولانی که

در غیبت اول هیچکس جز شیعیان «۱» خاص از محل آن حضرت آگاه نیست
و در غیبت دوم هیچکس جز موالی خاص علم بمکان آن حضرت ندارد .

توضیح

مراد از موالی خدم و حشم حضرت میباشد .

۵۴ - و نیز کلینی و نعمانی در کتاب غیبت از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده اند که فرمود « برای قائم ما دو غیبت است در یکی از آن دو
در مواسم «۲» و اما کن اجتماع عمومی حاضر میشود و مردمانرا میبیند ولی
مردمان او را نمیبینند »

۵۵ - و نیز هردو روایت کرده اند این گفته حضرت صادق را که فرمود « امام
خودرا از دست میدهند و او در مجامع عمومی حاضر میشود و آنانرا میبیند
ولی مردم او را نمی بینند . »

۵۶ - ابن عیاش در مقتضب الاثر از حضرت صادق در بیان نام دوازده امام
و کسیکه بعد از حضرت باقر است روایت کرده که من جمله میفرماید « من
و این پسر (و اشاره بموسی کاظم میفرماید) و فرزند پنجم وی که غیبت
میکند و بر زبان آوردن نام او سزاوار نیست . »

توضیح

در این جا فقط بذکر نام موسی کاظم اکتفا میفرماید زیرا نزد شیعیان
مسلم و در اخبار بسیار موجود است که امامت بعد از حسین علیه السلام
در فرزندان و اولاد آن حضرت پشت اندر پشت است پس مثل آنستکه

۱ - مانند نواب اربعه که نیابت خاصه و وکالت از طرف حضرت داشته اند
۲ - مواسم جاهائی است که گروه انبوهی مردم جمع میشوند و در لسان
اخبار غالباً برای مواقع حج استعمال میشود .

حضرت بفرماید در اولاد موسی - که آخرین امام و تمام کنندۀ شماره غیبت خواهد نمود . «

۵۷ - حافظ ابو نعیم در اربعین از حضرت صادق روایت نموده است که فرموده « آن خلف صالح که مهدی این امت است از فرزندان من است نام وی محمد و کنیه ابوالقاسم و اسم مادرش نرجس و در آخر الزمان ظهور خواهد نمود . «

۵۸ - فضل بن شاذان در کتاب غیبت روایت نموده از علی بن حکم از سیف بن عمیرة از علقمة بن محمد خضرمی از امام صادق علیه السلام که فرمود « امامان دوازده نفر اند » و چون از اسامی آنان سؤال شد حضرت يك يك را تا حسن عسکری نام برد و سپس فرمود « و بعد از آن فرزندش مهدی (ع) »

۵۹ - فصل - کلینی در کافی و صدوق در باب سی و چهارم از اکمال الدین و خزاز در کفایة الاثر و شیخ طوسی در کتاب غیبت باسناد خویش از حضرت موسی بن جعفر روایت کرده اند که فرمود « اللهم الله (۱) در دین شما هنگامیکه پنجمین فرزند از هفتمین امام شما از انظار غیبت نماید مبادا کسی شمارا از دیانت منحرف سازد . همانا برای صاحب الامر بناچار غیبتی خواهد بود بحدیکه اکثر مردمان معتقد بدین امر (منه) از آن منحرف شوند

۶۰ - و نیز صدوق و خزاز در کفایة از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده اند که گفت وارد محضر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شده و پرسیدم ای فرزند رسول خدای آیا قائم بحق شماست آنحضرت فرمود آری من قائم بحقم لیکن آن قائمی که زمین را از دشمنان پاک خواهد نمود و آنرا از

عدل و داد پر خواهد کرد هم چنین که از ظلم و جور آکنده است پنجمین
فرزند من است و بعات خوف از دشمنان برای وی غیبتی است که بسیار
بطول خواهد انجامید و در این غیبت گروهی از دین برگردند و گروهی
پایدار بمانند ،

توضیح

در اینجا شایسته است ملاحظه شود چگونه امام علیه السلام مردمان را از فتنه
غیبت میترساند و به ثبات قدم و تمسک بدیانت حقه تاکید میفرماید مبادا
شبهات اهل ضلال و دعای باطل آنان که در همین خبر صریحاً بدان
اشاره شده است سبب ارتداد و انحراف مردمان گردد و بدین ترتیب صدق
گفتار و پیشگویی آنحضرت امروز بهتر از هر موقع آشکار شده است و نیز
جاء دارد يك نمونه دیگر از این حدیث را ذکر کنیم شاید سبب تنبه
و هشجاری و نجات گروهی از اهل ایمان گردد .

۶۱ - کلینی در اصول کافی و نعمانی در کتاب غیبت باسناد خویش از ایمان
خرما فروش روایت کرده اند که گفت نزد جعفر صادق نشسته بودیم و
حضرت میفرمود « برای صاحب این امر غیبتی خواهد بود که آنکس که در
دین بخواهد پایدار بماند مانند کسی است که تنه درخت پرخاری را با دست
خویش بتراند ، و با دست خود نشان داد اینطور (۱) سپس فرمود « کدام
يك از شما میتواند خارهای چنین درختی را نگاه دارید بدست خود ،
آنگاه مدت زیادی سرخویش را بزمین افکنده و پس از آن مجدداً فرمود
« همانا برای صاحب این امر غیبتی خواهد بود پس جادارد که بندگان
از خدای بترسند و رشته دیانت را نگاه دارند . »

۶۲ - مفید در کتاب جوابها این حدیث را از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود « حال شما چگونه خواهد بود آن زمانیکه هر چند بچپ و راست نظر کنید کسی را (از ما) نبینید. فرزندان عبدالمطلب همگان (۱) یکسان باشند چه بسا از معتقدین باین امر (اهل تشیع) که از اعتقاد خویش باز کردند و چه بسا از بین شما مردمانیکه در شب از اهل ایمانند و صبحگاهان کافر و مرتد شوند زنهار از خدای بترسید. از خدای در دین خود بترسید »

۶۳ - صدوق در باب بیست و سوم از اکمال الدین از حضرت صادق این قول را روایت کرده است که فرمود « برای صاحب الامر غیبتی است پس باید بنده خدا از خدای بپرهیزد و متمسک بدیانت گردد ».

۶۴ - کلینی در اصول کافی بدوسند و صدوق در باب بیست و سوم از اکمال الدین و شیخ طوسی در کتاب غیبت با سند خویش از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود « ای مردم بدانید که قسم بخداوند صاحب این امر غیبت خواهد نمود و شما بناچار مانند سفینه که گرفتار امواج دریای متلاطم و در حال غرق است دچار تزلزل و اضطراب خواهید شد و شمارا در غربال امتحان هر لحظه از این رو بدان رو خواهند نمود تا آنجائیکه از این انقلاب و گمراهی جز آن کسیکه خداوند از وی عهد گرفته و ایمان را در قلب وی مستقر داشته و از جانب خویش وی را مؤید فرموده است هیچکس نجات نخواهد یافت » مفضل گوید من گریبان شده و گفتم پس ما در این حال چه کنیم حضرت نظر بافتابی که در داخل

۱ - شاید کنایه از این باشد که هیچکدام از سادات بردیگری برتری نداشته باشند از جهت امامت که در این صورت هر کس از سادات مثل (علی محمد) دعوای امامت کند کاذب خواهد بود.

ایوان تاییده بود انداخت و فرمود ای ابو عبدالله این آفتاب را می بینی
عرض کردم بلی فرمود بخدا قسم امر ما روشن تر از این آفتاب است.

۶۵ - و کلینی در اصول کافی و صدوق در بساط سی و سوم از
اکمال الدین و شیخ طوسی در کتاب غیبت از منصور ضیقل از حضرت
صادق «ع» روایت کرده اند که فرمود «ای منصور همانا این امر (۱)
بجانب شما باز نگردد مگر پس از اینکه همگان از آن مأیوس شوند.
ولی نبی بخدا قسم بجانب شما باز نخواهد گشت مگر بعد از آنکه دو میان
شما تفرقه و جدائی افتد نه بخدا قسم باز نگردد مگر بعد از آنکه اهل
شقاوت به شقاوت رسند و اهل سعادت سعید گردند.»

۶۶ - شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از جابر جعفی
که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم که گشایش و فرج شما
خانواده چه زمانی خواهد بود فرمود «هیات هیات فرج ما نخواهد
رسید مگر بعد از آنکه شما را در غربال امتحان ریزند و غربال کنند غربال
کنند و غربال کنند (سه مرتبه تکرار فرمود) تا خداوند ناپاکی و تیرگی
ها را فرو ریزد و پاکها را نگاهدارد.»

۶۷ - نعمانی و شیخ طوسی در کتاب نهایی خود از حضرت باقر
روایت کرده اند که فرمود «ای گروه شیعیان همانا می بینم که تعدد اد
شما کاسته میشود و مانند سرمه که از چشم بیرون میرود از دین حق
خارج میشود زیرا اگر کسی سرمه در چشم کند داخل شدن آن را در
چشم احساس میکند ولی خارج شدن تدبیری آنرا نمی فهمد آری چه
بسا از شما که صبحگاهان بگمان اینست که بمانند ما است و حال اینکه

شامگاه از شریعت ما خارج شده است یا هنگام شب بر شریعت ما است و
بامداد از آن خارج شده است .

۶۸ - همچنین شیخ طوسی از حضرت صادق «ع» روایت کرده است
که فرمود « بخدا قسم است که شمارا در هم بشکنند » ۱ «مانند شکستن شیشه
یا از آن بدتر زیرا شیشه شکسته را میتوان از نو ساخت ، آری شما را
در هم میشکنند همچون درهم شکستن کوزه سفالی که چون شکست
دیگر قابل تبدیل بصورت اول نیست بخدا قسم شمارا در بوته امتحان
میازمایند و در غربال فتنه از آنسوی بدانسوی اندازند همانطوریکه گندم
را برای جدا کردن آن از دانه های بی حاصل غربال میکنند .

۶۸ - نعمانی از حضرت رضا «ع» روایت کرده است که فرمود
« بخدا قسم آنچه را که در انتظار (۲) آن هستند نخواهد رسید مگر پس
از آنکه شما را در بوته امتحان گذارند و در میان شما تفرقه و نفاق
افتد و بجز عده اندک و کمتر از اندک از شما بر دین ثابت نمایند » .

۶۹ - و نیز نعمانی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است
که فرمود « قسم بآن کسیکه جان من بدست او است بدانچه اشتیاق دارند
دست نیابند مگر بعد از آنکه گروهی از شما گروه دیگر را تکذیب
کنند تا میفرماید و در میان شما تفرقه و نفاق افتد بدانجا که جز
عده (۳) معدودی بر دین ثابت نماند عده که هیچگونه فتنه و آشوبی

۱ - مقصود اینستکه گروهی آن طوری از دین خارج میشوند که احتمال
بازگشت آن هست و این اشاره بموارد شك و تزلزل است و گروهی
خارج میشوند که قابل بازگشت نیست و این اشاره بارتداد است
(نمود بالله) . ۲ - دولت حق الهی

۳ - منظور اشخاصی هستند که در عقاید خویش ثابت و در بلا صابرند .

پای ثبات آنان را نخواهد لغزاید . »

۷۱ - همچنین نعمانی از حضرت باقر علیه السلام نیز نظیر این حدیث را روایت نموده است .

توضیح

مراد از این حدیث اینست که فتنه و دغاوی ضلال شیعیان را غربال کرده و پاك را از ناپاك و آنهايکه دارای ایمان ثابتند از بدعت گذاران جدا میکند تا آنجا که بر دین حق جز اشخاص نيك بخت و سعيد و پاك نیت که تند باد حوادث و فتنه ها ثبات آنان را متزلزل نکند پایدار نمایند . در این جا نکته را که باید بدان کمال توجه داشت این است که در تمام این روایات و اقوال ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین يك موضوع را بسیار اهمیت داده اند و آن سختی و صعوبت دینداری در قبال این شبهات و بدعتهاست که گاهی آن را به تراشیدن درخت خار دار با دست و گاهی بتلاطم و غرق کشتی و امثال آن تشبیه کرده اند و همچنین همه جا اشاره بامتحان و آزمایش برای تمیز مؤمن از منافق و سعادت مند از شقاوت مند است که چگونه اهل ایمان شکسته میشوند مانند شکسته شدن کوزه سفالی و نیز تصریح جمیع این اخبار است که کلیه این امور در زمان غیبت و قبل از ظهور قائم آل محمد «ص» است و همگی دلالت دارد که بسبب هوی و هوسهای شیطانی و روش های ضلالتی که در راه غیبت امام و ادامه مدت آن پیدا میشود بناچار این بلاها و بیچارگیها برای این ملت پیش خواهد آمد حال از این جماعت باید پرسید این اموری که در روایات بآن خبر داده اند مثل خروج از دیانت و گسستن رشته آن و همچنین ارتداد و امثال آن آیا تا قبل از سال هزار و دوویست و شصت در مذهب

شیعه وجود داشت یا نه ؟ و آیا در این دیانت اختراعی شما نشانی از عقاید و احکام اسلام موجود است یا نه ؟ معلوم است که نیست زیرا این جماعت احکام شریعت را یکباره تغییر داده اند و با آیات محکمه قرآن مخالفت نمودند تا آنجا که مخالفت با قوی خداوند « إن عدة الشهور عند الله اثني عشر شهراً » یعنی شماره ماهها نزد خدا دوازده است نموده و سال را هم نوزده ماه قرار داده اند!!

ولی ائمه هدی علیهم صلوات الله طریقه حفظ دین و نجات از این فتنه و سایر فتنه های آخر زمان را بوسائل مختلف بما نشان داده اند که قسمتی از آن تا کنون در ضمن همین روایات بنظر خوانندگان رسید و قسمتی از آن را بعد از این اشاره خواهیم نمود مثلاً همه جا تأکید نموده اند باستقامت در مقابل فتنه ها و تمسک بدیانت و همچنین اشخاص ثابت قدم را بطرق مختلف ستوده اند که اینان در عهد و میثاق خداوندند و خداوند دیانت را در قلب آنان استوار داشته و به لطف و کرم خود جملگی را تأیید فرموده و نیز مردمان را از ارتداد و تزلزل بیم داده اند و طینت اشخاص مرتد را خبیث و ناپاک دانسته اند . ضمناً با اندکی دقت میتوان درك کرد که ائمه علیهم صلوات الله در این اقوال و اشارات خود درست زمان « ۱ » ما را هدف قرار داده و مثل اینست که تمام پیش آمده های این دوره در مقابل چشم آنان روشن بوده است . اکنون باز گردیم بمنظور قبلی و ذکر روایات از حضرت موسی بن جعفر « ع » .

۷۲ . صدوق در باب سی و سوم اکمال الدین و محراز در کفایة الاثر باسناد خویش از امام کاظم روایت کرده اند که فرمود « امام ظاهر نعمت

ظاهر خداوند است و امام غائب نعمت باطن وی « پرسیدم آیا کسی از امامان غایب میشود فرمود « آری در چشم و صورت از نظر مردمان غائب ولی از قلوب اهل ایمان غائب نخواهد بود وی دوازدهمین امام است که بوجودش هر جبار عنیدی « ۱ » منکوب و هر شیطان مریدی « ۲ » هلاک خواهد گردید او فرزند خاتون کنیزان است که ولادتش مخفی خواهد بود تا وقتی که خدا او را ظاهر فرماید و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد چنانکه از ظلم و جور آکنده شده است.

۷۳ - فصل - صدوق در باب سی و پنجم اکمال الدین و خیزاز در کفایة الاثر و حموینی شافعی در فرائد السمطین از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده اند هنگامیکه سؤال شد قائم شما خانوادہ کیست فرمود « چهارمین فرزند من فرزند خاتون کنیزان که خداوند بوجود او زمین را از هر ظلم و جور پاک خواهد نمود و ریشه تعدی ظالمان را از آن خواهد کند و او است که مردم در تولد او شك می کنند و صاحب غیبت است »

فقر ضمیمہ

این که امام میفرماید صاحب غیبت « پنهان شدن » خود دلالت بر این میکند که غیبت حضرت مهدی علیه السلام در بین شیعه امامیه و غیر آنها يك امر معهود و معروف بوده و مردمان با این کلمه مأنوس بوده اند و علت آن همانا اخبار و احادیث متواتره کثیره است که از خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت بمردم رسیده است چنانکه کلمه غیبت در زمان محمد حنفیه هم معروف بوده و جماعت

۱ - سلطان ستمکار .

۲ - شیطانیکه از اطاعت خداوند خارج شده است

کیسانیه ۱» محمد بن حنفیه را صاحب غیبت و مهدی موعود میدانستند و ادعا داشتند که آن جناب در جبل رضوی ۲» غایب شده است و حتی سید حمیری شاعر معروف در آن زمانی که معتقد بدین مذهب بوده است اشعاری گفته که آیه اللّه فانی آن را بنظم فارسی ترجمه نموده است پیشوایان و امامان زقریشند همه صاحب امر و چهارند علی و سه پسر آنسه سبط نبی و جای نشینان ویند هست سبطی بنکوئی و باحسان مظهر و اندگر سبط که در کرب بلا گشت شهید

سومین سبط بود زنده و در غیب اندر طعم مردن نچشد تا نکشد تیغ دوسر بیرق افراشته آماده نماید لشکر مدتی غایب و منزل بکند در رضوی در برش آب و غسل جمع بحکم داور و همچنین اشعاری که در اینجا^(۱) بنظم ترجمه شده است .

ای کوه که نام نست رضوی هستی تو بشهر پاک بطحا
از بهره چشم ما نه بیند آنکس که تو را نموده ماوا
تزدیک بمائی و نهانی تا چند چنین کنی تو بر ما
گر مدت عمر نوح غایب شد از نظر آن امام والا
داریم یقین که باز گردد با یاری حی فرد دانا

لکن سید حمیری ببرکت وجود امام صادق از مذهب کیسانیه دست کشید و معتقد بمذهب حق گردید و اشعار زیادی در این باب گفته است .
۷۴ - صدوق در اوائل اکمال الدین از سید حمیری روایت کرده است که گفت بحضرت صادق عرض کردم از پدران شما اخباری در باب

۱ - طائفه از شیعه که قائل بامامت محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابیطالب میباشند و حضرت سجاد را بامامت قبول ندارند ۲ - کوهیست در مدینه طیبه
(۱) آیه اللّه فانی

غیبت و تایید و تحقق آن بما رسیده است بفرمائید این غیبت راجع به کیست حضرت فرمود « این غیبت برای ششمین فرزند من که دوازدهمین پیشوایان هدایت بعد از پیغمبر «ص» میباشند صورت وقوع خواهد یافت اول آنان حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب و آخر آنها قائم بحق که بقیه الله در روی زمین و صاحب الزمان است بخدا قسم اگر باندازه عمر نوح غائب باشد از دنیا بیرون نرود تا ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد کند همانطوریکه از ظلم و جور پر شده باشد اینک چند بیت از اشعاریکه سید حمیری در باب توبه خود و چگونگی غیبت گفته آنطوری که صدوق در اوائل اکمال الدین و شیخ مفید در کتاب خود (جوابات) روایت کرده اند در اینجا بنظم ترجمه میشود .

ای آنکه سواره میروی در بطحا	با این شتری که هست صحرا پیما
وقتیکه خدا راهنما گشت ترا	یعنی دیدی ولسی حق جعفر را
برگو تو باو که ای امین یاری	هر چند ز من سر زده بسیار خطا
اینک بسوی خدای خود برگشتم	وانگاه بود توبه من نزد شما
در باره پور حنفیه عمت	هر چند بسی شعر نمودم انشا
یا آنکه امام بر حقش میگفتم	بد خواه نبوده ام به آل طه
لکن ز علی جای نشین احمد	اینطور رسیده بود اخبار بما
کز خلق شود غایب و نادیده شود	سالی افزون ولی حق نور هدی
مانند کسی که ترس دارد از جان	ماند پس پرده مدتی با بر جا
پس همچو ستاره فروزان گردد	با یاری حق ز خانه حق پیدا
در عین جلال و مکنّت و استعداد	افراشته رو برویش از نصر لوا
شمشیر کشد بروی دشمن چون شیر	چون برک خزان بخاک ریزد اعدا

پس چونکه عموی تو بغیب اندر شد
 پور حنفیه است مهدی که شود
 گر زانکه شما بما بفرمائی نیست
 فرمان تو حقست و تعصب نکنیم
 یعنی که ولی امر قائم که دلم
 ناچار کند غیبت و گردد مستور
 در پرده استتار چندی ماند
 دارنده شرق و غرب عالم گردد
 در سُر و علن مرا عقیدت اینست
 وز سُر زنش کسی ندارم پروا

۷۵- فصل

و صدوق در باب گذشته و خزاز در کفایة الاثر و حموی در فرائد -
 المسمطین از دعبل خزاعی روایت کرده اند که گفت وقتی خدمت حضرت
 رضا باین اشعار از قصیده ام رسیدم که ناچار امامی باید ظاهر شود و بتأیید
 و برکات خداوند قیام کند که حق را از باطل تمیز دهد و اعمال نیکان و
 کردار زشت سیرتانا را مکافات فرماید
 پیشوائی لاجرم باید که گردد آشکار
 در پناه نام یزدان و نعیم بی شمار
 کز قیام او شود هر حق زهر باطل جدا
 هم جزای خویش بیند زشتکار و نیک کار
 امام رضا علیه السلام بسختی بگریست و فرمود « آیا میدانی این امام
 کیست و چه وقت قیام خواهد کرد » عرض کردم نه آقای من جز اینکه
 شنیده ام امامی از شما ظاهر میشود که زمین را از فساد پاک و از عدل و
 داد پر خواهد نمود . فرمود « ای دعبل امام بعد از من محمد است و بعد
 از محمد فرزندش علی و بعد از علی فرزندش حسن و بعد از حسن فرزندش

حجت قائم که در ایام غیبتش مردمان انتظار ظهور او را دارند و چون ظاهر شود فرمان او بر تمام مردم نافذ گردد و مردمان خواهی نخواهی اطاعت او را نمایند .

۷۶ - صدوق در باب مذکور از ریان بن صلت روایت نموده است که گفت از حضرت رضا ع سوال کردم آیا صاحب امر شماست فرمود « آری من صاحب امرم لیکن نه آن صاحب الامریکه دنیا را از عدل و داد پر میکند چنانکه از جور و ستم پر شده است بلکه او قائم است که چون ظاهر شود به سال پیران و صورت جوانان خواهد بود

این قائم همانا چهارمین فرزند من است که خداوند تا آن اندازه که مشیتش اقتضا کند در پرده استتار خویش پنهانش خواهد فرمود آنگاه وی را ظاهر میکند و بدست او زمین را از عدل و داد پر میکند همچنانکه از ظلم و ستم آکنده شده است .»

۷۷ - حافظ ابو نعیم در اربعین از حضرت رضا روایت کرده است که فرمود « خلف صالح فرزند حسن بن علی عسکری صاحب زمان است که مهدی این امت است » همچنین ابن خشاب بغدادی در کتاب موالید الائمه همین حدیث را روایت کرده است .

باید دانستکه حافظ ابو نعیم و ابن خشاب هر دو نفر از بزرگان علماء اهل تسنن میباشند .

۷۸ - فصل - صدوق در باب سی و ششم از اکمال الدین و خزاز در کفایة الاثر از حضرت عبدالعظیم (۱) حسنی روایت کرده اند که فرمود

۱ - مرقد مبارک آن حضرت در شهری نزدیک تهران و از اجلة علماء امام زادگان است .

بمحضرمولای خود حضرت محمد جواد شرفیاب شده و در نظر داشتیم راجع به قائم از آن جناب سؤال کنم حضرت خود ابتدا بسخن کرد و فرمود « ای ابوالقاسم قائم ما مهدی است که در ایام غیبت بر هر کس فرض است در انتظار ظهور وی باشد و او سومین فرزند من خواهد بود . »

۷۹ - و نیز صدوق در باب مذکور و خزاز در کفایة از حضرت جواد ع روایت کرده اند که فرمود « امام بعد از من فرزندم علی و بعد از او فرزندش حسن است » راوی گفت بعد از این حضرت سکوت فرمود مجدداً پرسیدم ای پسر پیغمبر پس امام بعد از حسن کیست آن حضرت بسختی گریست و سپس فرمود « بعد از حسن فرزندش قائم بحق منتظر است » راوی پرسید چرا بآن حضرت قائم میگویند فرمود « زیرا بعد از اینکه ذکر او از خاطرها فراموش شود و بسیاری از مردمانیکه بسوجود وی ایمان دارند از عقیده خود باز گردند آن حضرت قیام خواهد نمود » می گوید پرسیدم بچه علت او را منتظر گویند فرمود « برای وی غیبتی است که بس طولانی و دارای علایم و نشانهائیست و اهل ایمان و نجات در انتظار ظهور آنحضرتند و اهل شك او را انکار و تکذیب خواهند کرد و دروغگویان تعیین زمان معین برای ظهور او خواهند نمود و مردمان کم ظرف عجزول از طول زمان غیبت بهلاکت انکار گرفتار خواهند شد و فقط گروهی که دارای ایمان و بحکم الہی تسلیمند از این ورطه نجات خواهند یافت . »

در این جا همانطوریکه کراراً تاکنون بخوانندگان گوشزد کرده ایم مجدداً یادآور میشویم که اینگونه اخباریکه از ائمه علیهم السلام رسیده است و باید آنها را از اخبار غیبی محسوب داشت همگی دلالت دارد بر

اینکه در دوره غیبت بسیاری از مردمان از دین اعراض نموده و مرتد خواهند شد و امروز بیش از هر موقع این حقیقت ظاهر شده بوسیله اشخاصیکه بدعوای مهدویت احکام اسلام را تغییر و تبدیل داده و از طول زمان غیبت سوء استفاده نموده‌اند.

۸۰ - فصل - فضل بن شاذان از سهل بن زیاد از عبدالعظیم حسنی روایت کرده است که هنگامیکه دین خود را بر امام علی التقی علیه السلام عرضه داشت و اعتقاد خویش را بآنمه یکی بعد از دیگری ذکر کرد تا بنخود آن حضرت رسید حضرت هادی در دنباله گفته‌های عبدالعظیم فرمود: «و بعد از من پسر م حسن و پس از وی باخلف بعد از او چگونه خواهید بود؟» عبدالعظیم پرسید مگر حال او چگونه است فرمود «زیرا خود او از انظار پنهان است و نام وی را بزبان آوردن جایز نیست تا آنگاه که ظاهر گردد و زمینی که از جور و ستم آکنده است پر از عدل و داد نماید»

۸۱ - کلینی در اصول کافی و صدوق در باب مذکور و خزاز در کفایة الاثر از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری روایت کرده اند که گفت از ابوالحسن صاحب عسکر (علی التقی علیه السلام) شنیدم میفرمود «جانشین بعد از من فرزندان حسن است پس چگونه خواهید بود با جانشین بعد از جانشین من که مراد حضرت قائم است (عج)

۸۲ - در حدیث دیگر از حضرت هادی علیه السلام روایت شده است که در نامه برای شیعیان خود چنین نوشت «تا من زنده باشم امروز ولایت با من است و چون قضای خداوند بر من فرود آمد (مقصود مرگ آنحضرت است) فرزندان من ولی امر شما است پس رفتار شما با جانشین بعد از جانشین من (یعنی حجة بن الحسن) چگونه خواهد بود.»

۸۳ - صدوق در باب مذکور و خزاز در کفایة الاثر از آن حضرت روایت کرده است که فرمود پنجشنبه از آن پسر من و جمعه (۱) از آن فرزند فرزند من است که جمیع مردمان در تحت لوای وی جمع خواهند شد و او همان کسی است که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همانطوری که از ظلم و ستم انباشته است .

۸۴ - و نیز از آن حضرت روایت کرده است که فرمود امام بعد من فرزندانم حسن و بعد از حسن فرزندش قائم است که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همچنانکه از ظلم و جور پر شده است .

۸۵ - صدوق در باب چهل و چهارم از اکمال الدین و شیخ طوسی در کتاب غیبت در شرح خریدن نرجس خاتون مادر حضرت حجت و تزویج او با حسن عسگری از حضرت هادی روایت کرده اند که به نرجس فرمود « ترا بفرزندی بشارت میدهم که از مشرق تا مغرب عالم را مالک خواهد شد و زمین را که از ظلم و ستم پر شده است از عدل و داد پر خواهد کرد . » نرجس پرسید این فرزند از کیست حضرت فرمود « از حسن عسگری است » و در ضمن همین روایت حضرت هادی نرجس را زوجه امام ابو محمد و مادر قائم تعیین میفرماید .

۸۶ - فصل - صدوق در باب سی و هشتم از اکمال الدین از احمد بن اسحاق اشعری روایت کرده است که گوید از امام حسن عسگری پرسیدم امام و جانشین بعد از تو کیست آن حضرت بسرعت از جای خویش برخاسته و بخانه خویش رفت و پس از اندکی بیرون آمد در حالیکه فرزند

۱ - و چه شباهت حجة بن الحسن به جمعه اینست که همچنانکه جمعه سبب اجتماع مسلمین است آن حضرت نیز پس از ظهور جامع شمل مسلمانان خواهد بود .

سه ساله بر دوش داشت و فرمود « اگر برای شرافت و کرامت تو نبود هرگز این فرزند را بتو نشان نمیدادم بدان که این امام و جانشین من است و هم نام رسول الله و هم کنیه او است و آن کسی است که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همچنانکه از ظلم و ستم پر شده باشد. مثالوی در میان این امت مثال خضر است بخدا قسم غیبت خواهد کرد و در زمان غیبت او هیچکس از هلاکت و گمراهی نجات نخواهد یافت مگر آنکسی را که خداوند در ایمان و عقیدت ثابت نگاهدارد » در این جا راوی خبر گوید پرسیدم آیا برای آن آثار و علامتی خواهد بود ناگاه آن فرزند سه ساله بزبان فصیح آغاز به صحبت کرده و فرمود « منم حجت باقیه خداوند در روی زمین که از دشمنان وی انتقام خواهم کشید و دیگر بعد از دیدن حقیقت امر در جستجوی علامت مباش. » میگوید فردای آن روز خدمت حضرت عسکری علیه السلام رسیده و پرسیدم سنت و روش خضر چیست که در فرزندت مهدی است فرمود « طول غیبت » باز پرسیدم آیا غیبتوی بطول خواهد انجامید فرمود « قسم به پروردگارم آری تا اندازه که بیشتر مردمان که بوجود او معتقدند از عقیده خویش باز گردند. »

۸۷ - و این حدیث را ملا عبدالرحمن جامی نیز که از اهل سنت

است ذکر نموده در کتاب شواهد النبوة تا آنجائی که میفرماید « همچنانکه از ظلم و جور پر شده است »

۸۸ - فضل بن شاذان از احمد بن اسحاق و صدوق در باب گذشته

نیز از احمد بن اسحاق از حضرت عسکری روایت کرده اند که فرمود « خدای را سپاس میگویم که مرا از این دنیا بیرون نبرد تا جانشین مرا بمن نشان داد کسیکه شبیه ترین مردمان به پیغمبر خدا است و خداوند او را در

زمان غیبت بحفظ خویش نگاه خواهد داشت آنگاه ظاهر خواهد نمود و او زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همانطوری که از ظلم و جور بر شده است .

۸۹ - صدوق در باب گذشته از اکمال الدین و خزاز در کفایة از حضرت عسکری روایت کرده اند که فرمود بدانید مثل کسی که با امامت ائمه اقرار کند و امامت فرزندان را انکار نماید مثل کسی است که بتمام پیغمبران اقرار دارد و به نبوت « ۱ » رسول الله ص معتقد نیست . بدانید برای فرزندان من غیبتی است که در آن مردمان گرفتار تزلزل و شك خواهند گردید .

۹۰ - همچنین صدوق این حدیث را از حضرت عسکری روایت کرده است که فرمود « فرزندان من محمد « روحیفاء » بعد از من امام و حجّت است هر کس بمیرد و او را نشناخته باشد مانند کسی است که در زمان جاهلیت مرده است بدانند که برای او غیبتی است که در آن مردمان نادان به حیرت و سرگردانی میافتند و اهل باطل هلاک و گمراه میشوند و آن کسانی که برای ظهور او تعیین زمان میکنند دروغ میگویند .

۹۱ - صدوق در باب چهل و پنجم اکمال الدین و کاشینی در اصول کافی و شیخ طوسی در غیبت و خواجه پادسا حنفی در فصل الخطاب روایت حکیمه دختر حضرت جواد علیه السلام در باره ولادت حضرت حجّت علیه السلام روایت کرده اند که امام حسن عسکری بولادت او خبر داد و هنگامی که

۱ - کنایه از اینست که انکار امام زمان در حقیقت انکار جمیع ائمه است و بنا بر این جمعی از پیروان باب که با امامت یازده امام معترفند در واقع مشمول این حدیث و منکر جمیع ائمه اند .

پس از ولادت او را دید وی را به سخن گفتن امر فرمود و آن حضرت
 بوحدانیت خداوند و رسالت پیغمبر شهادت داد و بامامت ائمه اقرار کرد
 و در روز هفتم ولادت نیز بهمین طریق عمل فرمود و این آیه را تلاوت کرد و
 فریدان من علی الذین استضعفوا «۱» فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و
 نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا یحذرون.
 سوره ۲۸ آیه ۴ و ۵ که مضمون آن چنین است. « ما اراده
 داریم (وقضای حتمی ما تعلق گرفته) که بر آن مردمانیکه در زمین ضعیف
 و بیچاره شمرده شده اند منت نهیم (یعنی ظالمین آنها را اسیر و محکوم
 بحکم خود پنداشته اند) و آنان را پیشوایان اهل زمان و وارث سلطنت
 و آب و خاک و ثروت و عزت قرار داده و در زمین بآنان تمکن دهیم و
 به فرعون و هامان و لشکریان آنان آنچه را که از آن میترسیدند (از
 غرق و هلاکت و زوال دولت و سلطنت) نشان دهیم.

۹۲ - در روایت دیگری است که امام حسن عسکری (ع) فرزند
 خود حجت را در روز سوم ولادت باصحاب خویش نشان داد و فرمود
 « این است صاحب شما بعد از من و جانشین من - وی همان قائمی است که

۱ - مراد از ضعیف شمرده شده گان در این آیه که خداوند بآنها وعده
 عزت و سلطنت داده بر حسب اخبار متعدده که در تفاسیر ذکر شده دو
 طائفه اند که حال آنها کمال شباهت را بیکدیگر دارد یکی بنی اسرائیل
 که در دست فرعونیان مقهور بودند و بفرستادن حضرت موسی خداوند
 بر آنها منت نهاد و آنها را نجات داد که در ذیل آیه بآن اشاره فرموده
 و دیگر شیعه که در زمان غیبت مقهور فرعون سیرتان هستند و بظهور
 حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه ذات آنها بعزت مبدل خواهد شد و
 خواندن آن حضرت این آیه را پس از ولادت چنانچه در این خبر شریف
 است اشاره باین مطالب می باشد.

کردنها از شدت انتظار دائم بسوی او کشیده میشود و هنگامیکه بساط ظلم و جور روی زمین را بپوشاند ظهور خواهد فرمود و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد .

۹۳ - همچنین خبر دیگری است - وقتی حجت متولد شد حضرت عسکری (ع) بخط مبارک برای احمد بن اسحاق نوشت « برای من فرزندی تولد یافت و باید این امر نزد تو مکتوم باشد و آن را از مردم مستور داری . »

۹۴ - صدوق در باب چهل و یکم اکمال الدین و خزاز در کفایة الاثر روایت کرده اند که ابو محمد حسن عسکری (ع) به جاریه خود فرمود « بزودی بفرزندی آبستن شوی که نامش محمد و حجت قائم بعد از من است . » همچنین خبر دیگری از جماعتی روایت شده که گفتند ما چهل نفر بودیم و حضرت ابو محمد حسن بن علی فرزند خویش را در خانه خود بما نشان داد و فرمود « اینست امام شما بعد از من و جانشین من . »

۹۵ - صدوق در باب چهل و یکم اکمال الدین و عبدالرحمن جامی در شواهد النبوة از یعقوب بن منقوش روایت کرده اند که گفت داخل محضر ابو محمد حسن بن علی (ع) شد و آن حضرت در خانه خویش نشسته و در طرف راست وی اطاقی بود که بر در آن پرده آویخته بود من پرسیدم ای مولای من صاحب این امر (مقصود ولایت و امامت است) بعد از تو کیست بمن فرمود پرده را بلند کنم من آنرا بالا زدم در این هنگام پسری پنجساله بیرون آمد و بر روی زانوی حضرت عسکری نشست آنگاه آن حضرت بمن فرمود « اینست صاحب شما » در اینموقع آن پسر از زانوی پدر بسرعت پائین آمد و حضرت عسکری بوی فرمود « ای فرزند

داخل شو تا زمانی که معین شده است »

۹۶ - فضل بن شاذان از محمد بن عبد الجبار روایت کرده است که

گفت بمولای خود حسن عسگری گفتم جان من فدای تو ای فرزند رسول خدا بسیار علاقه مندم بدانم بعد از تو امام و حجت خداوند بر مردمان کیست ؟ آن حضرت فرمود « بعد از من امام و حجت فرزند من هم نام و هم کنیه رسول اله (ص) است که خاتم حجتهای خداوند و آخرین خلیفه او است . » پس پرسیدم آن فرزند کیست فرمود « وی از دختر قیصر است و بدان که عنقریب متولد خواهد شد آنگاه زمان درازی از مردمان پنهان میشود و سپس ظاهر میگردد و دجال را هلاک و زمین را از عدل و داد پر میکند همچنانکه از ظلم و ستم پر شده است . »

۹۷ - همچنین فضل بن شاذان از محمد بن علی بن حمزه بن حسین بن

عبیداله بن عباس بن علی بن ابیطالب روایت کرده است که گفت شنیدم حضرت امام حسن عسگری (ع) میفرمود « ولی خدا و حجت او بر بندگانش و خلیفه من بعد از من در حالیکه ختنه شده است در شب نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هنگام طلوع صبح متولد گردید . »

این بود شمه از احادیثی که در این مطلب صراحت دارد و ما توانستیم با وجود فرصت کم و تعجیلی که برای تألیف این کتاب منظور بود بنظر خوانندگان برسانیم و البته از ذکر احادیثی که مجمل بودمانند اخبار بیشماریکه از ائمه رسیده است و جملگی حاکی است که ائمه از فرزندان حسین نه نفر و آخرین آنها قائم است یا احادیث بسیاری که مهدی را همین فرزند حسین علیه السلام معرفی میکند خودداری کردیم اینک بی مناسبت نیست بذکر چند حدیث نیز از کتاب سلیم که از اصحاب امیرالمؤمنین ع

است و همچنین کتاب غیبت شیخ بزرگوار فضل بن شاذان که زمان حضرت رضا (ع) را درك و از آن جناب روایت نموده و در زمان حضرت عسکری (ع) بعد از ولادت حضرت حجت فوت شده است بپردازیم .

۹۸ - در کتاب سلیم از امیرالمؤمنین است که حضرت رسول در بیان اولوالامر (صاحبان امر) بوی فرمود « یا علی تو اولین آنان هستی » بعد از آن ائمه را یکی بعد از دیگری تا حسن عسکری شماره نمود و فرمود: « پس از وی فرزندان او حجت قائم است که وصایت و خلافت من بدو ختم خواهد شد و انتقام از دشمنان من خواهد کشید و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همچنانکه از ظلم و جور آکنده شده است »

۹۹ - همچنین سلیم از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: « من و یازده جانشین من هادی و مهدی هستیم » من گفتم یا امیرالمؤمنین آنان کیستند فرمود دو پسر من حسن و حسین پس از آن ابن پسر من (و دست علی بن الحسین را که طفل شیرخواری بود بگرفت) و بعد از این هشت نفر از فرزندان او یکی بعد از دیگری که جملگی وصی و خلیفه اند .

توضیح

سابقاً نیز اشاره کردیم که توصیف ائمه باوصیاء دلالت دارد که هر امامی باید امام سابق را درك کند تا وصی او باشد زیرا وصی بکسی اطلاق میشود که شخص او را سرپرست کارها و وصایای بعد از مرگ خود نماید .

۱۰۰ - فضل بن شاذان در کتاب غیبت از عبدالرحمن بن ابی نجران از عاصم بن حمید از ابو حمزه معروف به ثمالی از حضرت باقر (ع) روایت کرده است که حضرت رسول در ضمن حدیثی با امیرالمؤمنین اشاره بستمکاران

فرمود و بیان کرد که فرزندش از آنان انتقام خواهد کشید در این موقع سلمان پرسید این فرزند کیست آن حضرت فرمود « نهمین اولاد فرزندم حسین است که پس از غیبت طویلی ظاهر شده و امر خدای را آشکار و دین او را ظاهر خواهد کرد و از دشمنان خداوند انتقام خواهد کشید »

۱۰۱ - فضل بن شاذان از محمد بن سنان از فضل بن عمر از جابر جعفی از سعید بن مسیب از عبدالرحمن بن سمره از رسول خدا (ص) روایت کرده است حدیث خلقت ابراهیم و نورهای پیغمبر و ائمه را که خداوند بحضرت ابراهیم اسامی ائمه را جملگی خبر داد و در ضمن این اخبار خداوند جل اسمه بعد از حسن عسکری میفرماید « و حجت بن الحسن پس از اینکه از نظر دوستانش پنهان میشود ظاهر خواهد گردید »

۱۰۲ - و همچنین از عبدالرحمن بن ابی نجران از عاصم بن حمید از ابو حمزه ثمالی و در روایت دیگر از حسن بن محبوب از ابو حمزه ثمالی سعید بن جبیر از ابن عباس از پیغمبر روایت کرده اند در باب حدیث معراج و اینکه خداوند برای آن حضرت اسامی ائمه را ذکر فرمود و در این حدیث شریف خداوند جل اسمه پس از ذکر حسن عسکری میفرماید: « و بعد از وی حجة بن الحسن است »

۱۰۳ - و نیز فضل بن شاذان از فضال بن ایوب از ابان بن عثمان از محمد بن مسلم از حضرت باقر روایت کرده است که رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود « من بمؤمنین از خود آنان سزاوارترم و بعد از من تو بآنان سزاوارتری از خود آنان و این صفت را برای ائمه یکی بعد از دیگری بیان میکند تا حسن عسکری (ع) آنگاه میفرماید و بعد از آن حجت بن الحسن (ع) که خلافت و وصایت بوی ختم میگردد و دیر زمانی غیبت

میکند و سپس ظاهر میشود و زمین را که از ظلم و ستم آکنده است از عدل و داد پر میکند .

۱۰۴ - و از علی بن حکم از جعفر بن سلیمان ضبیعی از سعد بن

طریف از اصبح بن نباته از سلمان فارسی خطبه مفصلی را از حضرت رسول روایت نموده است که در ضمن آن میفرماید « امام نهم از فرزندان حسین مهدی ایشان است » و پس از اینکه ائمه «ع» را تا حضرت عسگری یکی بعد از دیگری ذکر ^{میکند} میفرماید « و بعد از وی حجت قائم است که در زمان غیبت مورد انتظار مردمان و پس از ظهور مطاع عامه خلق خواهد بود »

۱۰۵ - و از حسن بن علی بن فضال از عبدالله بن بکیر از عبدالملک

بن اسماعیل اسدی از پدرش از سعید بن جبیر از عمار بن یاسر از رسول خدا حدیثی را روایت کرده که در ضمن آن میفرماید « خداوند با من عهد فرمود که دوازده خلیفه بمن عطا فرماید » و اسامی این خلفا را يك يك تا حسن عسگری ذکر کرده و میفرماید « و بعد از او فرزندش که دیر زمانی غیبت خواهد کرد و آنگاه خارج شده و زمین را از عدل و داد پر میکند همچنانکه از جور و ستم مملو شده باشد »

۱۰۶ - و نیز از عبدالله بن جبلة از عبدالله مستنیر از فضل بن عمر

از جابر جعفی از ابن عباس حدیثی را روایت کرده است که در ضمن آن میگوید از رسول خدا (ص) پرسیدم شماره امامان بعد از شما چند نفر است آنحضرت فرمود « دوازده نفر که نخستین ایشان علی » و بعد از وی ائمه را تا حضرت عسگری ذکر میکند آنگاه میفرماید « و چون دوره امامت حسن (ع) طی شود فرزند او حجت امام است »

۱۰۷ - همچنین فضل بن شاذان از حسن بن علی بن فضال و ابن

ابی نجبران از حماد بن عیسی از عبد اله بن مسکان از ابان بن تغلب از سالم بن قیس هلالی از سلمان فارسی از رسول خدا (ص) حدیثی را نقل میکند که قسمتی از آن چنین است که میفرماید « شما را به مهدی بشارت میدهم که پادشاه عدالت پرور و پیشوای دادگستر است و زمین را از عدل و داد پر میکند همانطوریکه از ظلم و ستم پر شده باشد و او فرزند نهم از دودمان فرزندان حسین علیه السلام است. »

۱۰۸ - و در کتاب ایضاح الدفائن محمد بن احمد بن شاذان قمی (بطوریکه خود مصنف در آغاز کتاب اشاره کرده احادیث و روایات را سال ۳۷۴ هجری شنیده است) در ضمن متبیت نود و دوم از حضرت صادق صادق علیه السلام از پدرانش از رسول خدا (ص) حدیثی را روایت کرده است که متضمن شماره ائمه علیه السلام است و در این حدیث حضرت رسول پس از ذکر حضرت هادی میفرماید « آنگاه حسن بن علی و سپس فرزندش قائم به حق که مهدی امت من است »

۱۰۹ - و در کتاب اربعین شیخ حافظ محمد بن احمد بن ابی الفوارس که بنا بقول ذهبی در کتاب دول الاسلام در سال ۴۱۲ فوت شده در حدیث چهارم از حضرت رضا (ع) از پدرانش از پیغمبر (ص) حدیثی در فضیلت دوستی و متابعت هر کدام از ائمه نقل کرده و در این حدیث نیز ائمه (ع) را یکی بعد از دیگر تا حضرت عسکری ذکر نموده و میفرماید « هر کس دوست دارد خداوند عز و جل را با ایمان صافی و کمال اسلام ملاقات کند باید فرزند منتظر عسکری محمد را که صاحب زمان و مهدی است دوست بدارد و از وی متابعت و پیروی کند »

حال بعد از این روایات قدری در دعوت میرزا علی محمد و ادعای

او که همان مهدی و قائم اهل بیت که مردم در انتظار او بنددقت کنیم و به بینیم اگر این ادعا را در مقابل آنچه اخبار و روایات که جامع کلیه خصوصیات این امر است بگذاریم آیا باز میتوان آن را باور کرد و آیا کوچکترین تردیدی در بطلان این ادعا میتوان داشت و آیا میتوان این داعیه را با آنچه در این اخبار بطور صریح ذکر شده است منطبق و هم-آهنگ دانست؟ در صورتیکه غالب این روایات با اصطلاح علم اخبار بمرحله تواتر رسیده و بقدری شماره آن زیاد است که خواهی نخواهی سبب ایجاد یقین کامل و حصول علم جزم است و بصراحت جمیع این اخبار بطور قطع مهدی و قائم منتظر آل محمد علیهم السلام حضرت محمد عجل الله فرجه فرزند حسن عسگری و خلف صالح او است که در سال ۲۵۵ متولد شده است. و از طرف دیگر چگونه ممکن است این ادعا صحیح و بحق و این تغییرات و تبدیلات آشکار و صریحی که در شریعت و احکام نموده است مطابق با واقع باشد در حالیکه چنانکه دیدیم در اغلب این احادیث و روایات تمسک بدیانت حقه تأکید و مردمان را از ارتداد و برگشتن از دین ملامت و تخذیر نموده است خداوند ما و تو و جمیع مسلمانان را در پناه خویش حفظ فرماید . والله الهادی و منه التوفیق والتسدید .

مانع (۱) سوم اینستکه در بسیاری از روایتهای گذشته ذکر شده است که مهدی قائم پسر کنیز یا پسر خاتون کنیزان است چنانکه حدیث ۵ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۷ و ۴۷ و ۵۷ و ۷۲ و ۷۳ و ۸۵ و ۹۴ و ۹۹

۱ - مانع اول عبارت بود از تناقض در ادعاء و اینکه گاهی میگوید من نائب مهدی و گاهی میگوید من خود مهدی هستم . مانع دوم اینکه میگوید من مهدی صاحب زمانم در حالیکه بر حسب روایات متواتره مهدی فرزند حسن عسگری است و او علی محمد پسر میرزا رضای بزاز شیرازی است .

بر این نکته دلالت صریح دارد و ابن ابی الحدید نیز که از علمای عامه است باین موضوع اشاره کرده و میگوید در اخبار بسیار و تواریخ پیشمار وارد شده است و علماء ما نیز بدان قائلند که مهدی فرزند کنیز است اینک علاوه بر احادیث فوق الذکر اخبار دیگری نیز در تأیید این موضوع ذکر میکنیم تا حجت تمام و جای بحثی نماند.

- ۱- نعمانی در کتاب غیبت از حضرت باقر یا صادق ۴ (این تردید از راوی است) روایت کرده است که در اوصاف حضرت مهدی فرموده « وی فرزند جاریه امیر و پسر بهترین کنیزان است - یعنی جاریه که باسیری آورده باشند و او بهترین کنیزان است »
- ۲- همچنین نعمانی روایت کرده است که روزی حضرت صادق ۴ خطبه فرموده و در آن خطبه از مهدی قائم علیه السلام یاد نموده و در حفت آخر وی فرموده « فرزند جاریه اسیر پسر بهترین کنیزان »
- ۳- و نیز روایت کرده است که از حضرت باقر سؤال شد مقصود امیر المؤمنین که فرمود « پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان » آیا حضرت فاطمه است ؟ فرمود « فاطمه علیها سلام بهترین زنان آزاد است »
- ۴- و نیز روایت کرده که به حضرت صادق گفته شد زید عموی شما خروج کرده و چنان میپندارد که پسر جاریه اسیر و قائم این امت و فرزند بهترین کنیزان (که در اخبار بدان اشاره شده است) او است حضرت صادق فرمود (این گفته صحیح نیست و چنانچه کسی قبل از قائم خروج کند ناچار کشته خواهد شد و او (یعنی قائم) فرزند بهترین کنیزان است . توضیح - این حدیث دلالت دارد بر اینکه یکی از صفات حضرت مهدی

قامم که از طرف ائمه همه جا بدان تصریح شده است و در نزد جمیع مردم بدین صفت شناخته شده اینست که آنحضرت فرزند يك كَنِيز یعنی جاریه اسیر است

۵ - و نیز نعمانی از ابو حازم حدیثی روایت میکند که مؤید این مطلب است میگوید حضرت صادق در شأن قائم مهدی فرموده « آیا نمی دانید که او پسر يك جاریه اسیر است؟ »

۶ - و نیز از حُرث همدانی از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است که در باره مهدی فرمود « پدرم فدای پسر بهترین کنیزان »

۷ - و شیخ طوسی در کتاب غیبت از امیر المؤمنین روایت کرده است که آنحضرت صفات مهدی قائم را برای عمر بیان نمود سپس فرمود « پدرم فدای پسر بهترین کنیزان » این حدیث با آنچه در سابق گذشت جمعاً نوزده خبر است که جملگی دلالت دارد بر اینکه مهدی فرزند جاریه اسیر سیده کنیزان و بهترین آنان است. اکنون با اطلاع از این مطلب و این همه تأکید چگونه میتوان علی محمد را مهدی منتظر و قائم آل محمد دانست در صورتیکه مادر وی خدیجه بیگم دختر میرزا علی تاجر است که از سادات معروف بود و آیا ادعا این شخص قابل قبول است که وی قائم مهدی منتظر موعود آل محمد است؟

ممکن است در اینجا گفته شود که این روایات و روایات قبلی که در بیان مانع دوم اشاره شد از خبرهای آحاد (۱) است که بعدتواتر نرسیده. در جواب این ایراد میگوییم اگر خود اخبار متواتر نباشد مطالب آن جملگی متواتر است باین معنی که همه آنها دلالت دارد که مهدی فرزند حسن عسکری

و مادر وی جاریه اسیر است و این قبیل اخبار اگر متواتر نباشد در ردیف اخبار متظافر (۱) مستفیض است که موجب حصول یقین است زیرا تمامی این روایات بوسیله علماء صحیح القول با اعتماد از شیعه و سنی که زمان آنها نزدیک بزمان ائمه بوده است روایت شده و چگونه میتوان این همه روایات و صحیح معتبر را نادیده گرفت از آنها سر پیچی کرد در حالیکه باب پیشوای این مذهب در کتاب بیان روایت مرسلی (۲) را که عیاشی از ابولید مخزومی از حضرت باقر روایت نموده مستند ادعای خود قرار داده گذشته از مغالطه های که در حساب حروف آ را نموده تا با عد دلخواه او منطبق شود و این خبر دلیل مدعای او گردد اکنون بکتاب بیان مراجعه نمائید از آنجا که میگوید « هر چه در قرآن نازل شده در بسم الله نازل شده است » تا سفسطه های او را مشاهده نمائی و شاید مبلغین برای فریب دادن مردمان ساده لوح ادعا کنند که ما نیز این اخبار را قبول داریم و اعتقاد ما اینست که قائم آل محمد فرزند حسن عسکری (ع) و پسر زن اسیر شده و بهترین کنیزان یعنی نرجس است که در سال ۲۵۵ در سرمن رأی متولد شده امام دوازدهم و نهمین فرزند از سلسله فرزندان حسین (ع) کسی جز آنحضرت نیست ولکن او از دنیا رفته و روحش در جسد میرزا علی محمد که در سال ۱۲۳۵ از سید رضای شیرازی و

-
- ۱- متواتر خبر جماعت زیادی است که از قول آنها علم حاصل شود و مستفیض و متظافر خبری است که عده مخبرین آن زیاد ولی کمتر از متواتر باشد و اغلب اوقات موجب حصول علم است خصوصا اگر باقرائنی مثل آنچه در متن ذکر شده مقرون باشد .
 - ۲- مرسل روایتی است که سند آن تا امام متصل نشود و آن بخودی خود قابل استناد نیست .

خدیجه متولد شده حلول نموده است و با روح مهدویت دعوت قائم را ظاهر کرده و آثار از ارواح است نه از اجساد! در جواب این شبهه میگوئیم اولاً کافی است در رد این ادعا اینکه علی محمد اقرار میکند که کتاب «احسن القصص» او از طرف محمد بن حسن عسکری بروی نازل شده - و نیز میگوید « بخدای آسمان و زمین من بنده خدا هستم که از طرف بقیه الله منتظر که پیشوای شما است بمن ینه و حجت هار سیده است . » و نیز در کتاب قیوم الاسماء میگوید « ای بقیه الله من خویشتم را تمامی فدای تو میکنم و خرسندم از اینکه در راه تو تحمل دشنام و نلنزا کنم » و هم چنین در جای دیگر میگوید « اول طرزی که ظاهر شد و بر تو افکند حضرت نور و معجز کنند تاریکی حجة اله مولای من است » و بعلاوه نویسندگان شما در نوشته های خود اعتراف دارند و بشهر شاه نعمت اله تمسک می جویند که میرزا علی محمد در آغاز کار فقط ادعا داشت که نایب مهدی بن حسن عسکری (ع) و باب (۱) آن حضرت است کما اینکه اسم شما طایفه نیز بر این نکته شهادت میدهد و ثانیاً از ایشان میپرسیم آیا میدانید چه اندازه دلائل و براهین برای اثبات این ادعا لازم است قطع نظر از اینکه برای این دعوی موانع عقلی و نقلی موجود است زیرا حلول روح مهدی ببدن علی محمد موقوف باعتقاد بمنهت تناسخ است و باید اول ثابت کنید که این منهد عقلاً و شرعاً محال نیست و ثانیاً مدلل بنارید که حلول روح کسی ببدن دیگری در این عالم نظیر داشته است زیرا هر امر ممکنی ملازمه با وقوع ندارد و ثالثاً بر شما لازم است

۱ - باب یعنی « درب » و منظور از این تسمیه اینستکه او ادعا می نموده که واسطه و باب فیض بین امام و مردم است

اثبات این مطالب که پسر حضرت عسکری (ع) از دنیا رفته و رابعاً ثابت کنید که روح او در جسد میرزا علی محمد حلول کرده و اثبات هیچیک از این امور برای شما مقدور نیست و برای اینکه شما در دست انداز این مشکلات و پرتگاه این غوامض نفتید ما موانع این دعوی و فساد و بطلان آنرا بچند طریق نزدیک تر از اخبار گذشته و غیره ثابت میکنیم :-

اول - روایت پنجاه و یکم از حضرت صادق که صریح است در بطلان این ادعا زیرا در این خبر حضرت صادق میفرماید که حضرت مهدی در غیبت طولانی خود زنده میماند و عمر وی نظیر عمر خضر است تا ظاهر شود و نیز سر زنش میکند کسیرا که منکر غیبت و قائل بموت امام است و مورد ملامت قرار میدهد کسیرا که قائل است روح قائم بر هیکل غیر او حلول کرده صریحاً چنین عقیده را گناه میداند (۱) و این همان امریست که شما بدان معتقدید و مبنای دعوت خود قرار میدهید

دوم - همین خبر دلالت دارد بر اینکه زندگانی حضرت مهدی بن حسن عسکری (ع) مانند زندگانی نوح و خضر دراز است و اینکه آن حضرت مدت طولانی غیبت میکند تا پس از غیبت ظاهر شود و عالم را پر از عدل کند و بیعت هیچکس بر گردن نداشته باشد.

سوم - پیغمبر و ائمه فرزند حضرت عسکری را بنام و نشان تمام ذکر کرده و تعظیم و تجلیل نموده و تصریح فرموده اند که مهدی و قائم منتظر او است که زمین را از عدل و داد پر میکند چنانچه قسمتی از این اخبار در سابق ذکر شد در صورتیکه اگر این قضیه طبق گفته و عقیده شما بود ذکر اسم آن

۱ - این خبر از اخبار غیبیه است که ائمه علیهم السلام شیعیان را بعدوث

این وقایع خبر داده اند .

حضرت و اینگونه تعظیم و تجلیل از آن زائد بلکه غلط و خطای فاحش بود برای اینکه عقیده تناسخ و قدیمی بودن روح و اینکه از جسدی به جسدی و از هیكلی به هیكلی منتقل میشود مستلزم آنست که روح فرزند حضرت عسکری نبوده بلکه فرزند او شخص آن جسدی باشد که از نطفه او تکوین شده و از این جسد ظاهر نشده و ظاهر هم نمیشود اثری از آثار مهدویت و قائمیت تا زنده است بنا بر گمان شما.

و اگر بگوئید این تعظیم و تجلیل از اسم فرزند حسن عسکری (ع) در این روایات باعث تعلق گرفتن این روح است با او اگر چه آثار مهدویت و قائمیت تا هنگام مردن و مفارقت این روح هیچگونه از وی ظاهر نگردد میگوییم این عمل یعنی تمجید و تعظیم از يك اسم بدون مسمی بطور قطع اشتباه و ظالم فاحشی است باین دلیل که باید در این صورت اقرار کنیم که پیغمبر و ائمه علیهم السلام از جسدی تعظیم و تجلیل به مهدویت و قائمیت و سایر آثار حسنه آن نموده اند که از وی هیچگونه آثار مهدویت ظاهر نمیشده است و در مقابل از میرزا علی محمد که بنقیده شما مظهر حقیقی نورانیت این روح است و آثار مهدویت از وی ظاهر شده است هیچگونه ذکر و تعظیمی بعمل نیاورده اند. آیا این گمراه کردن مردم ظالم نیست و آیا میتوان گفت این همه احادیث از روی ظلم و یا از روی اشتباه بوده است بخدا ترا هدایت کند چه معنای صحیحی از برای این روایات ممکن است جز آنچه صریح آنها است از باقی ماندن مهدی (پسر حضرت عسکری) و طول زندگانی آن حضرت مانند نوح و خضر تا آنکه پس از غیبت طولانی شخص او ظهور نماید و پاک کند زمین را از کثافت گمراهی و بر کند آنرا از عدل و داد و نمی توان جز طبق ظاهر صریح آنها بطرز دیگری آنها را تعبیر و تفسیر نمود و شاید بگوئی

حرف ما مبتنی بر تناسخ و انتقال روح از بدنی ببدن دیگر نیست بلکه
 مبتنی بر تجلی و ظهور خداوند در پیغمبران و دوستان خدا میباشد (همانطوری
 که کلام باب و بها بر این موضوع دلالت دارد) البته این کلمه بزرگی است
 شما نفهمیده بآسانی بر زبان جاری میکنید و فعلاً در رد این ادعا و بیان کفر
 بودن آن تعجیل نمیکنیم و از همان اخبار گذشته بطلان این ادعا را بر
 تو ثابت می‌نمائیم زیرا اگر خداوند در پسر حسن عسکری «ع» تجلی نمود یا
 آن تجلی سبب ظهور آثار مهدویت از او نگردید و آنحضرت مظهر تجلیات
 خداوندی نشد پس بسی خطا و ظالم و فریب‌دادن بندگان خدا است که
 در این همه اخبار فقط نام پسر حضرت عسکری «ع» برده شود با آنکه
 او مظهر تجلیات خداوند و ظاهر کننده آثار مهدویت نیست و از علی محمد
 که بگمان باطل شما مظهر تجلیات و ظاهر کننده آثار مهدویت است هیچ
 اسمی برده نشود و اگر سؤال کنی بچه علت شما در اینجا از تشریح دعوی
 تناسخ و عقیده جلوه خداوند در پیغمبران و ائمه و ظهور او در هیاکل آنان و
 بیان فساد آن خودداری می‌نمائید علت آن اینست که از میزان استعداد و دانش
 تو کاملاً اطلاع ندارم و بطلان این مطالب را باید از راه عقل و فلسفه بیان
 نمود آنگاه ممکن است خیال کنی که می‌خواهم بسخن‌های پیچیده با تو
 از در مغالطه در آیم و اگر میزان دانش و استعداد خود را معرفی نمایی
 ممکن است در خور استعداد شما بطلان و غیر معقول بودن تناسخ و جلوه
 خداوند در بشر را واضح و مبرهن نمایم ولی در هر صورت این موضوع فعلاً
 از بحث ما خارج است و هیچگونه رابطه با استدلال ما ندارد زیرا با فرض
 صحت عقیده باطل تناسخ یا تجلی خداوند در هیاکل بشر معذک این اخبار
 و احادیث با خیالات واهی و دعوی شما بهیچ صورت منطبق نخواهد شد

چنانکه بیان کردیم که تعیین و تمجید و تعظیم از فرزند عسکری بقائمیت و مهدویت با اینکه بگمان شما آنحضرت از دنیا رفته و کوچکترین نشانه آثار مهدویت از او ظاهر نشده است غلط زشت و خطای فاحش و ظلم بزرگی است نسبت بآن کسیکه بمقیده شما مظهر حقیقی این آثار بوده است و بجه نحو میتوان این ظلم را به پیغمبر و ائمه علیهم السلام نسبت داد. ای برادر چشم خود را باز کن خداتر ایه راه راست هدایت فرماید. چهارم - از اموریکه مانع از امکان صدق ادعای علی محمد است و بطلان او را بدیهی و آشکار می نماید اینستکه روایات متواتره اهل سنت در صحاح شش گانه آنها و غیر آنها و روایات شیعه از پیغمبر و ائمه «ع» چندین برابر آنچه گذشت حضرت مهدی را معرفی و توصیف می نماید باینکه او مالک شرق و غرب زمین خواهد گردید و سلطنت آنحضرت در تمام عالم بوده و تمام سلطنت ها را ازین خواهد برد و دنیا را از عدل و داد پر خواهد کرد بعد از آنکه از ظلم و جور پر گشته باشد و کمتر خبری است راجع بعلائم مهدی (ع) که این صفت و نشانه در آن نباشد. این کجا و میرزا علی محمد کجا که از اول ادعای او یکسال و سه ماه و یازده روز بیشتر نگذشت که او را گرفتند و در زندانهای شیراز و اصفهان و ماکو زندانش کردند تا بالاخره روز دو شنبه ۲۷ شعبان ۱۲۶۵ هجری بر حسب اتفاق کلیه مورخین و ضبط دفاتر رسمی دولت ایران یا روز بیست و هشتم شعبان ۱۲۶۶ هجری بنا بر اعتقاد بایهادر تبریز او را کشتند و ابتدای دعوت او بعد از ساعت دوم شب پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ ساعت تحویل خورشید ببرز حمل است کما اینکه خودش در کتاب بیان در فصلی که در آن اسامی ایام و ماهها را شرح میدهد ذکر مینماید و در این فصل عدد ایام ماه را نوزده و ماههای سال را نوزده قرار داده است سپس در روز شانزدهم

شعبان ۱۲۶۱ هجری ویراتحت الحفظ ازبوشهر جاب نمودند وای ماباوجود این همه تصریحاتی که دراین اخبارمتواتر وجود است برای همراهی کردن باشما راجع به تأویلاتی که دراین اخبار برای مغلطه کاری و مشوب کردن ذهن شما نموده اند وارد بحث میشویم - اگر بگوئی مراد از این بشارت (زمین را از عدل پر خواهد کرد) فقط اینستکه احکام عادلانه باب دربلاد منتشر شده و بمردم تعلیم داده میشود و تعلیمات آن سراسر زمین را توسط مبلغین فرا میگردد گرچه قوانین آن در روی زمین رسمیت پیدا نکند و قوانین دیگر در آن جاری باشد میگویم با توجه باینکه احکام قرآن و پیغمبر و امامان غیر از مهدی نیز در روی زمین منتشر شده و سراسر عالم را گرفت بلکه بعکس احکام باب، قانون رسمی مملکت های اسلامی ملیونها مسلمان گردید بر شما واضح میشود که این معنا صحیح نخواهد بود مگر در صورتیکه گویندگان این اخبار (پیغمبر و ائمه) احکام خود را ظالمانه و خارج از عدل و انصاف بدانند تا آنکه احکام عادلانه از مختصات مهدی گردد و بخواهند بمردم تسلیم دهند و از آنها دلجوئی نمایند به بشارت باینکه مهدی احکام عادلانه خواهد آورد آیا یک نفر که کمترین نصیبی از عقل و فهم داشته باشد میتواند چنین ادعائی کند؟ آنوقت چه رسد براه نمایان بشر و امناء و وحی الهی .

و اگر بگوئی مراد از این بشارت اینستکه احکام باب در میان بشر جاری و بدانها عمل میشود بطوریکه در تمام روی زمین یکنفر از آن سرپیچی نخواهد کرد و هیچ قانون ظالم و حکم جوری در میان بشر باقی نمانده و اجراء نخواهد شد هر چند این جریان در زمان خود باب نباشد و بعد از صد ها سال واقع گردد .

میگویم در این صورت باید تصدیق کرد که پیغمبر و ائمه «ع» در حق

کسی که فی الواقع مجری این احکام است و در دوره حکومت خود این احکام را بسط و نشر داده و دنیا را پر از عدل و داد میکند ستم روا داشته اند که از او اسمی نبرده و از فضیلت و کمال وی کمترین اشاره یا ذکری ننموده اند بلکه بالعکس کلیه این قضایل و امور خطیر و پر افتخار را به مهدی نسبت داده اند در صورتیکه وی در حقیقت منشاء این امور نبوده و بانجام کارهای مهمی توفیق حاصل نکرده است هر چند احکامی آورده باشد (زیرا بنا بدعای شما باب نیز مثل سایر اشخاصی که شریعتی آورده اند می باشد) بعلاوه این عدالت گستری در صورتی قابل آرزوست که اقلأً تا مقداری صورت عمل بخود گرفته و نمونه از پیشرفت احکام بساب نیز در روی زمین دیده شده باشد در صورتی که خود بخوبی میدانید که از زمان ادعای بساب تا بحال در روی زمین چه وقایع ناگوار و چه ظلمها و خونریزیها و فتنه‌هایی که بعداً بدان اشاره خواهیم کرد علی‌رغم این ادعا اتفاق افتاده است . و اگر ادعا کنید بعد از عصر حاضر تمام امور بسوی سیر طبیعی خود متوجه شده و کلیه دول عظیم و متمدن بایکدیگر اتفاق و یگانگی حاصل خواهند کرد و قوانین عادلانه در میان بشر بسط و نشر داده و بدین وسیله حقوق همه مردمان را محفوظ شمرده و بشر را در تمام ربع مسکون بصلح و امنیت دائمی خواهند رساند میگوئیم در این صورت این امور چه ربطی به باب و مهدی دارد و آیا نسبت دادن چنین قضایای واقعی یا خیالی بباب یا مهدی ظلم و باطل گویی نیست . چون شما چیزی را بباب نسبت میدهید که هیچگونه ارتباط مستقیمی بوی ندارد در این صورت واضح است که نسبت به مؤسین و مجریان حقیقی این امور خطیر بطور آشکار ستم شده است که از آنان کوچکترین تجلیل و تقدیر بعمل نیامده است .

ای برادر دقت کن و بین با این تأویل و تفسیر های غیر معقول که ضحکه صاحبان خرد و مخالف نصوص صریح قرآن و حتی مخالف کتابهای مذهبی خود شما است بکجا میروی و بچه منزلی خواهی رسید و انگهی اگر بنا باشد در هر سخنی اینگونه تأویل ها بعمل آید حق را از باطل و راست را از دروغ هرگز نمیتوان تشخیص داد.

مانع پنجم - اینستکه علی محمد بطوریکه از گفته های خود او بخوبی استنباط میشود و ما نیز بدان اشاره کردیم ادعای پیغمبری میکند و این دعوی را ضرورت اسلام دروغ و باطل میداند و اتفاق کلیه فرق مسلمانان است که بعد از محمد رسول الله «ص» پیغمبری نخواهد آمد و آن همه روایات متواتره قطعیه از قبیل حدیثی که پیغمبر خدا بامیرالمؤمنین فرمود «انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی» یعنی مقام تو نسبت بمن مانند مقام هرون است نسبت بموسی جز اینکه بعد از من پیغمبری نیست . و هم چنین اخبار بسیاری که دلالت دارد بر ختم شدن پیغمبری بحضرت محمد «ص» و صریح قرآن مجید آنجا که میفرماید ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و خاتم بمعنی چیزیستکه چیزی بآن ختم و مهر میشود و ختم و نهایت و تمامیت امری بآن معرفی و شناخته میشود و از این جهت انگشتر را خاتم گویند زیرا نامهر بآن ختم و مهر میگردد اند - تمام اینها بطور صریح این ادعا را تکذیب میکند چنانچه صدوق در فقیه حدیثی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که پیغمبر خدا فرمود «ای مردم بعد از من پیغمبری نیست و سنتی بعد از سنت من نخواهد بود بنا بر ^{این} اگر کسی چنین ادعائی کند جای او و بدعت او در آتش است او را و پیروان او را بکشید زیرا جملگی در

آتش است، تا آخر حدیث - و حضرت امیر «ع» در نهج البلاغه در باره پیغمبر اکرم میفرماید « خداوند او را هنگامی فرستاد که فترت بود و دیر زمانی میگذشت که پیغمبران مبعوث نمیشدند و مردمان در عقاید خویش مختلف بودند پس خداوند او را در قفای همه پیغمبران و آخر آنها فرستاد و وحی و نبوت را بوی ختم فرمود . . . » و در خطبه دیگر میفرماید « امین وحی خداوند و خاتم پیغمبران که بشیر بر رحمت حق و منذر از غضب او است » و همچنین گفته آن حضرت هنگامی که مشغول غسل دادن پیغمبر بود « پدر و مادرم فدای تو ای کسی که بمردن تو قطع گردید آنچه بمرگ پیغمبر دیگری جز تو قطع نمیشد از نبوت و خیرهای آسمانی » و گفته آن جناب در ضمن خطبه ای که پیغمبر را یاد میکند « محمد ص بنده تو و فرستاده تو است که ختم کننده است آنچه « ۱ » پیش از او بود و گشاینده بود هر امر مشکل و سخت را » و در کتاب سلیم است از قول امیر المؤمنین « اما رسول الله ص همانا وی خاتم پیغمبران است که بعد از او فرستاده و پیغمبری نیست و خداوند باو پیغمبران را و بقرآن کتاب های آسمانی را ختم فرمود . . »

و در اصول کافی در باب ان الائمة محدثون بسند صحیح از ابو عبدالله «ع» حضرت صادق «ع» حدیثی را روایت کرده است که در ضمن آن می فرماید « خداوند عزّ ذکره به پیغمبر شما پیغمبران را ختم نمود که بعد از وی هرگز پیغمبری نخواهد بود و بکتاب شما « قرآن » کتاب ها را ختم کرد که بعد از آن هرگز کتابی نیست »

در باب فرق بین رسول و نبی بسند معتبر از حضرت باقر و صادق «ع»

حدیثی روایت کرده که در ضمن آن میفرماید « همانا خداوند بکتاب شما کتابها را و به پیغمبر شما پیغمبران را ختم فرمود »

مانع ششم - اینست که بآب ادعا کرده است که شریعتی مخالف شریعت قرآن کریم و سنت پیغمبر آورده است و این امر با آنچه معلوم و بدیهی است از دین اسلام و عموم مسلمین میدانند که حلال محمد (ص) حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت مغایرت تام دارد و هم چنین مخالف صریح آیات قرآنست از قبیل :-

۱ - ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوام و یشر المؤمنین
سوره ۱۷ - آیه ۹ (که این قرآن بطریقه راهنمایی میکند که از کلیه طرق محکم تر و مستقیم تر است) و آیه ۱۷ سوره ۳ ان الدین عند الله الاسلام
(دین در نزد خداوند اسلام است) و آیه و من یتبع غیر الاسلام دیناً
فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین (هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست و چنین کس در قیامت از زمره زبان کارانست) و هم چنین خطبه حضرت امیر المؤمنین «ع» در نهج البلاغه در توصیف دین اسلام میفرماید « همانا اسلام دین خدا است که برای خویش اختیار فرموده و آنرا طوری قرار داده که هیچگاه ریسمان آن قطع نگردد و شمل آن پراکنده نشود و شالوده آن بهم نریزد و ستونهای آن ویران نشده و شجره آن منقطع نگردد و زمان آن پایان نرسیده و احکامش کهنه و شاخهایش شکسته نگردد »

و در اصول کافی در باب بدع بسند صحیح و معتبر از حضرت صادق (ع) روایت شده است که میفرماید حلال محمد (ص) پیوسته تا روز قیامت حلال و حرام وی تا روز قیامت حرام خواهد بود غیر از آن حلال و

« جمع »

حرامی نیست و حرام و حلالی نخواهد آمد «

و در باب « اخذ بسنت » بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده که میفرماید « هر کس با کتاب خداوند و سنت محمد صلی اله علیه وآله مخالفت کند کافر است »

و در باب بدع بسند معتبر از حضرت کاظم (ع) حدیثی را روایت کرده که در ضمن آن میفرماید « هر کس کتاب خداوند و قول پیغمبر را ترك کند کافر شده است » و صدوق در عیون بسند معتبر از حضرت رضا « ع » حدیثی را روایت کرده که قسمتی از آن چنین است « و شریعت محمد « ص » تا روز قیامت نسخ نخواهد شد و بعد از وی تا روز قیامت پیغمبری نخواهد بود بنابراین هر کس بعد از وی ادعای پیغمبری کند یا کتای بیارد ریختن خون او بر هر کس که آن دعوت را بشنود حلال خواهد بود » .

و تردیدی نیست که علی محمد تمام احکام اسلام را باطل کرده و دین را بهوانی نفس خویش تغییر داده و در حقیقت این همان ارتدادی است که در روایات بآن خبر داده شده و مردم را از آن بر حذر داشته اند .
و اینکه علی محمد رسول اله و قرآن را تصدیق میکند خود بیشتر مسبب آنست که اگر کلامی بر خلاف گفته خداوند و پیغمبر و قرآن بگوید مشتتس باز شود و دروغش ظاهر گردد . شاید بگوئی در بعضی روایات رسیده است که حضرت مهدی هنگام ظهور خود امر تازه و کتاب جدیدی خواهد آورد چنانچه در روایت نعمانی از ابو عبدالله « ع » است که در باره حجت میفرماید « گویا او را میان رکن و مقام میبینم که با مردم بر کتاب تازه بیعت میکند و بر عرب سخت باشد » و همچنین روایت نعمانی از حضرت باقر

که میفرماید: « قائم ما بامر تازه و کتاب تازه و احکام تازه قیام خواهد کرد و
و بر عرب سخت خواهد بود و کار وی جز شمشیر نبوده و توبه هیچکس را
نخواهد پذیرفت »

در جواب این اعتراض میگوئیم اولاً آنچه تاکنون در بحث قبل
« مانع ششم » از آیات و اخبار ذکر کردیم برای رفع شبهه و روشن شدن
ذهن از این دو حدیث کافی است زیرا جمله / روایات صراحت داشت که
کتاب و دین تغییر نخواهد کرد.

وثانیاً - روایت اول را هر طور تعبیر کنیم با میرزا علی محمد تطبیق
نمیکند زیرا او را کشتند در حالیکه هیچگاه کسی در بین رکن و مقام با وی
بیعت نکرد چه رسد باینکه بر کتاب جدیدی بیعت کند.

وثالثاً - مفید در ارشاد از حضرت باقر « ع » روایت نمود که فرمود
« وقتی قائم آل محمد « ص » قیام کرد امر فرماید برای کسانی که قرآن را
طبق آنچه نازل شده است بمردم تعلیم دهند خیمه هائی برپا کنند و چه
بسا برای اشخاصیکه اکنون حافظ قرآنند فرا گرفتن آن دشوار است
زیرا قرآن « ۱ » حضرت قائم با ترکیب و تألیف فعلی تفاوت دارد « بنا
بر این مقصود » از کتاب جدید « همین است .

و نعمانی در یک حدیث از حضرت باقر « ع » و در حدیث دیگر از
حضرت صادق « ع » روایت کرده است که در باره مهدی « ع » فرمودند

۱ - از این روایت معلوم میشود که تعریف در قرآن نه مقصود
چیزی بر آن افزودن یا از آن کاستن است بلکه مراد از تعریف آنستکه
نحوه جمع آوری آن از لحاظ ترکیب و تألیف با قرآنیکه قائم می آورد
که جمع آوری آن بوسیله حضرت امیر المؤمنین « ع » صورت گرفت تفاوت
دارد.

« وی آنچه قبل از وی بوده است منهدم خواهد کرد چنانچه رسول الله (ص) آثار جاهلیت را منهدم فرمود و دین اسلام را از نو شروع خواهد کرد »

و شیخ طوسی در تهذیب از محمد بن مسام روایت کرده است که گفت از حضرت باقر « ع » سؤال کردم وقتی قائم قیام کند سنت وی و رفتارش با مردم بچه نحو خواهد بود آنحضرت فرمود « همچنانچه رسول الله «ص» رفتار کرد تا اسلام را ظاهر نماید »

پرسیدم سنت و رفتار رسول الله در مردم چگونه بود فرمود « آنچه از آثار جاهلیت بود منسوخ نمود و مردم را بشا همراه عدل و عدالت سوق داد بهمین طریق چون قائم قیام کند آنچه در زمان هدنه در بین مردم رائج گردیده است منسوخ و باطل نموده و بساط عدل و معدلت در بین آنان خواهد گسترد »

توضیح

مقصود از هدنه آن دوره از زمان است که حکومت شرع نافذ نیست که مردم را با احکام و سیاسات شرعیه ملزم نموده و اسلام را از حشو و زوائد و شاخ برگهای خارجی و نامانوس حراست نماید .

همچنین نعمانی از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق «ع» عرض کردم این گفته امیر المؤمنین را که فرمود « اسلام از اول غریب بود و بعد از این هم غریب خواهد شد » برای من توضیح دهد فرمود « ای ابا محمد چون قائم قیام کند دعوت باسلام را از نو شروع خواهد کرد هم چنانکه رسول الله «ص» مردم را دعوت فرمود » و نیز از حضرت باقر روایت نموده است که فرمود « وقتی قائم قیام کند مردم را بامر تازه و جدیدی دعوت خواهد کرد همچنانکه رسول اله مردم را بدین تازه دعوت نمود و

اسلام در اول غریب بود و روزی باز هم غریب خواهد گردید «

توضیح

بنا بر روایات فوق امر جدید همانا چیزی جز دین اسلام نیست که در دوره فترت و قبل از ظهور قائم ارکان آن متزلزل گردیده و در حجاب ظلمت و جهالت مستور و مانند آغاز دعوت غریب مانده و از پیروان حقایق آن اندک اندک کاسته شده است در این موقع قائم ظاهر شده با دعوت و نفوذ شمشیر مردم را باجبار بقبول حقایق شریعت و ادار خواهد کرد و این دین را از این حالت غربت خارج ^{خواهد} کرد و با قهر و غلبه آن را به نفوذ و قدرت حقیقی آن خواهد رساند چنانکه پیغمبر نیز در اول بعثت بهمین نحو اسلام را بسط و نشر داد بنا بر این دعوت حضرت قائم با اینکه امر تازۀ است ولی در حقیقت همان تجدید دعوت پیغمبر «ص» است زیرا در فاصله بین این دو دعوت دین اسلام سستی گرفته و ضعیف و غریب گردیده چه ضربات و لطمه هائیکه از گمراهیها و کفر و زندقه و الحاد دشمنان به پیکر این شریعت وارد شده و چه جنایات و خیانت‌هایی باسم دین بوسیله دشمنان و مدعیان دروغ از قبیل بابی و بهائی و غیره که باز هم خود را مسلمان میدانند در حالیکه از اسلام بیزارند نسبت باین شریعت و آئین بعمل آمده است خدایا از این همه دردها و مصائب دین بتو پناه میبریم و مؤید این مطلب است روایت نعمانی از حضرت باقر (ع) که فرمود «گویا میبینم دین شما را که مانند پیکر مجروحی در خون خود دست و پا میزند و او را کسی جز مردی از ما خانواده نجات نخواهد داد . . . تا آنجا که میفرماید « در زمان او همگی شما بیابۀ از معرفت و علم و حکمت خواهید رسید که زنها در خانه خویش بکتاب خدا و سنت پیغمبر قضاوت خواهند کرد »

و در خطبه امیر المؤمنین « ع » در نهج البلاغه است که میفرماید
 « ای جماعت برای شما زمانی فرا خواهد رسید که پیمانۀ اسلام و از گون
 گردد چنانچه جام لب ریزی و از گون شود و آنچه در آنست پراکنده و نا
 چیز گردد » و در خطبه « ۱ » دیگری از آن حضرت است که میفرماید « از
 بدعت و امور تازه در دین بر حذر باشید و دست از شاهراه واضح و روشن
 برندارید زیرا شایسته ترین امور سابقه دارترین آنها است و بدترین کارها
 کارهای بدیع و من در آورد است .

و مفید در اشاد از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود « وقتی
 قائم قیام کند مردم را از نو باسلام دعوت خواهد کرد و آنان را بشریعتی
 راهنمایی خواهد نمود که در بین مردم کهنه و فراموش شده و اکثر ایشان
 از آن پای بیرون نهاده و بضالت افتاده اند .

توضیح

مراد اینست که حقیقت اسلام بطوری از انظار مردم دور و مهجور
 افتاده است که دعوت نمودن حضرت قائم آنانرا بدین اسلام مانند اینست که
 آنانرا بدین تازه دعوت میکند چنانچه روایت فضل بن شاذان در کتاب رجعت
 از کابلی و همچنین حدیث عیاشی در تفسیر از عبدالاعلی حلی از حضرت
 باقر مؤید همین مطلب است که فرمود « چون قائم قیام کند با مردم بکتاب
 خدا و سنت پیغمبر وی بیعت خواهد نمود » تا آنجا که میفرماید
 : « آنگاه آمده و بین دو مسجد « ۲ » مردم را بکتاب خدا و سنت پیغمبر دعوت

۱ - شاید نظر حضرت بچیزهایی است که مردم آخر الزمان اختراع و
 جعل میکنند و آنها را بدین نسبت میدهند .

۲ - شاید مراد مسجد الحرام و مسجد النبی - یا مسجد کوفه و مسجد سیهله باشد

خواهد نمود « و باز مفید در ارشاد از مفضل بن عمر از حضرت صادق «ع» حدیثی را روایت کرده است که در ضمن آن میفرماید «... چون قیام قیام کند مردم را بحق» ۱ « خاصه خویش دعوت نموده و درین ایشان بسنت پیغمبر رفتار خواهد کرد بطوریکه عمل او در میان مردم مانند عمل پیغمبر خواهد بود . »

همچنین صدوق در باب بیست و دوم از اکمال الدین از رسول الله «ص» روایت کرده است که در صفت قائم میفرماید « سنت او سنت من خواهد بود و مردم را به پیروی از ملت و شریعت من وادار خواهد نمود . »
 ترمذی و ابوداود و ابن ماجه در صحاح خود از ام سلمه از رسول الله (ص) روایت کرده اند حدیث حضرت مهدی و بیعت گرفتن او را میان رکن و مقام که در ضمن آن میفرماید «... و در میان مردم بسنت پیغمبر ایشان رفتار نموده و دین اسلام را بر روی زمین ثابت و نافذ خواهد ساخت » و باز شیخ مفید در امالی از ابوسعید خدری از حضرت رسول (ص) روایت کرده است که بعد از اشاره بظهور فتنه ها و گمراهی ها میفرماید « آنگاه خداوند عزوجل مردی را از عترت من بر خواهد انگیخت که زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود همچنانکه آنرا از ظلم و ستم پر کرده اند زمین برای وی دفائن خویش را بیرون خواهد افکند ولی او از ثروت و مال چشم خواهد پوشید تا آنگاه که دین اسلام را در تمام روی زمین نافذ و مستقر گرداند

توضیح

قبل از ظهور حضرت قائم (ع) در اثر فتنه های گوناگون و تند باد هواهای آنان که مولود هوی و هوش و شبهات اهل ضلال است اسلام و ایمان متزلزل

و مضطرب میگردد و بهمین جهت در اغلب این روایات بشارت داده اند که
بظهور حضرت قائم دین اسلام تجدید و نافذ خواهد گردید

و در خطبه امیر المؤمنین (ع) در ملاحم در صفات حضرت مهدی
میفرماید « وی هدایت و حقیقت را جایگزین هوا و هوس خواهد کرد در
زمانیکه مردمان هدایت و حقیقت را تابع هوای خود نموده اند و نیز رأی
و نظر را بیرو قرآن خواهد نمود در موقعیکه مردم قرآن را تابع فکر و
آراء خویش کرده اند »

و همچنین گفته اند حضرت است «.....» «وزمین جگر پاره» های
خویش را برای او بیرون خواهد ریخت - ریاست و سلطنت در کف قدرت
وی قرار خواهد گرفت در آنوقت است که بشما عدالت و راه و رسم آن را
نشان خواهد داد - کتاب و سنت را پس از آنکه بگباره متروک و مهجور
نموده اند «احیاء» ۲ « خواهد کرد» .

و در جای دیگر پس از اشاره به قضیه سفیانی میفرماید « به سنت
ها تمسک کنید و بدستورات روشن شرع عمل نمائید و در انتظار زمان
تزدیکی باشید که شاهد و ملازم عنصری از بقیت و خاندان نبوت است -
همانا شیطان « ۳ » راه و رسم خویش را در نظر شما آسان میکند که به
سهولت از وی پیروی کنید» .

اکنون میپرسیم آیا بالین همه روایات روشن هیچ اندیشه باطل و
توهم ناروایی میتواند معنی « کتاب جدید » و « امر جدید » را تفسیر و

- ۱ - کنایه از آنچه در باطن زمین از طلا و نقره و سایر اشیاء قیمتی است
- ۲ - کنایه از مهجور ماندن حقایق و عمل نشدن با احکام قرآن و سنت است
- ۳ - یا چشم بشما دوخته که متابعتش کنید

و تأویل کند و مثلاً آنرا بکتاب بیان ودعوت میرزا علی محمد منطبق کند کتاب ودینی که سر تا پا بدعت و مخالف سنت و در تمام دعای آن چه عقاید و چه احکام بر خلاف دین اسلام و شریعت پیغمبر است و انگهی برای بطلان ورد کلیه این بدعتهای ضلال این گفته پیغمبر کافی است . گفته که متواتر و مورد اتفاق کلیه فرق مسلمین است که میفرماید « من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم : یکی کتاب خداوند و دیگری عترت خویش را تا زمانی که بدین دو چیز متمسک باشید هرگز بگمراهی نخواهید افتاد همانا این دو چیز از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من در آیند »

و فضل بن شاذان در کتاب غیبت از ابن ابی عمیر از غیاث بن ابراهیم از حضرت صادق « ع » و صدوق در باب بیست و دوم اکمال الدین بسند خود از ابن ابی عمیر از حضرت صادق « ع » از پدرش از جدش از امام حسین « ع » روایت کرده است که فرمود از امیر المؤمنین سؤال شد مراد از عترت در این گفته پیغمبر که « انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی » کیست فرمود منم و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین « ع » که همین آنان مهدی و قائم ایشان است و از قرآن جدا نشوند و قرآن از آنان جدا نگردد تا آنگاه که سر حوض کوثر بر پیغمبر خدا وارد شوند .

و در کتاب سلیم است که از آنحضرت شنید که در ایام خلافت عثمان خطبه میخواند و همین مضمون را از رسول الله « ص » در خطبه خود نقل فرموده و جماعتی از نیکان صحابه آنحضرت را تصدیق کردند چنانکه نعمانی در کتاب غیبت و صدوق در باب بیست و سوم اکمال الدین نیز نظیر این را روایت کرده اند .

خدا ترا هدایت کند اکنون چه خواهی گفت در باره کسیکه ادعا

میکند که قائم مهدی و از عترت طاهره است با اینکه قرآنی را که پیغمبر
جانشین خود قرار میدهد یکباره پشت سر اندازد و شریعت پیغمبر را
تغییر و تبدیل داده و با معالم قرآن تا آن اندازه مخالفت کرده که حتی
از قرائت آن نهی نماید چنانچه با کمال بی پروائی در باب نهم از واحد
ششم از کتاب بیان میگوید: قل « ۱ » ان یوم الذی یظهر الله فیہ مظهر نفسه
اتم تتلون البیان کلکم اجمعون اتم فلتترکن ما تتلن من قبل ثم بما یتلوا لله
لتتلن ان یا کل شیئی فلتدخلن فی البیان فان هذارسول الله للعالمین معنی
این عبارت سر تا پا غلط اینستکه بگو روزیکه خداوند مظهر خویش
را آشکار کند بتلاوت کتاب بیان خواهید پرداخت و البته آنچه در سابق
تلاوت میکرده اید ترک خواهید کرد و همه بفرمان خدا داخل بیان خواهید
شد زیرا این برای جمله اهل عالم رسول است

مالع هفتم - اینکه معاد و بعثت مردگان را انکار میکند چنانچه

این موضوع از مذهب او معروف است و متابعین او بر این منوال گفته اند
آنچه از کتاب بیان راجع باین مطلب ما میدانیم اینستکه میگوید « دنیا
تا ابد بهمین نحو خواهد بود و بطور اتصال من یظهره الله بتعداد بیشمار
ظهور خواهند کرد و هر ظهوری خود یکقیامت و نشوری است همچنین
میگوید: آیا گمان میبرید حساب و میزان در غیر این جهان است بگو
سبحان الله از آنچه گمان میبرند میزان پپای گردید و همه چیز را بطور
مقطوع حساب نمودیم بگو هر کس گفت « بلی » او را داخل رضوان و
آنکس که گفت « نه » داخل آتش کردیم »

۱ - در این جا عین عبارات او را ذکر میکنیم که اغلاط معنی این عبارت
و اشتباهات و سبک بیان وی مورد ملاحظه و دقت قرار گیرد.

و در باب دوم از واحد ششم از کتاب الاسما میگوید «روز قیامت بعد از علامات مربوطه بآن رسید درحالیکه تمام مردم بخواب اندرند - اولین و آخرین و ظاهر و باطن را در درجات و مراتب خویش بر خدا عرضه داده‌اند همانا گرو هیرا در برابر خدا بر خدا عرضه داده‌اند و اینان اهل ایمانند و گرو هیرا عرضه داده‌اند که از خالق و رازق خدا محجوبند در حالتیکه غافلند و نمیدانند» - و این مخالف است با نصوص قرآن و ضروریات دین اسلام زیرا در قرآن بطور مکرر و صریح موضوع معاد و نشر اموات و بر انگیزته شدن مردم از قبرها ذکر شده است مثلاً سوره ۶ آیه ۲۹ «وقالوا ان هی الا حیوتنا الدنیا وما نحن بمبعوثین و آیه ۳۰ «ولوتری اذ وقفوا علی ربهم قال ایس هذا بالحق قالوا بلی و ربنا قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون» «کافران گویند زندگی گمانی جز در اینجهان نیست و ما مبعوث نخواهیم شد و اگر به بینی (ای محمد) آنزمانیکه ایشانرا بر پروردگارشان باز دارند خداوند (برسیل تو بیخ) فرماید آیا این امر (بعث و نشر) راست نیست؟ گویند بحق پروردگار راست و حق است آنگاه فرماید بنا بر این عذابرا بچشید بعثت اینکه بدین امر ایمان نداشتید.

همچنین قوله تعالی در سوره یازدهم آیه دهم «ولئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت ليقول الذین کفروا ان هذا الاسحر مبین» «و اگر بگوئی شما پس از مرگ مبعوث خواهید شد آن مردمیکه کافرند گویند این چیزی جز یک سحر آشکار نیست» و قول او در سوره سیزدهم آیه هفتم «و ان تعجب فعجب قولهم ، اذا کنا تراباً ائنا لفی خلق جدید» «و اگر از این امر «ای محمد» عجب داری همانا عجب تر گفته ایشان است که آیا پس از اینکه بعد از مرگ خاک شدیم از نو بصورت و خلقت

تلازه در میا آیم .

و در سوره شانزدهم آیه چهارم واقسموا بالله جهد ايمانهم لايبعثن الله من يموت بلى وعداً عليه حقاً ولكن اكثر الناس لا يعلمون « و این کفار برای تأکید سوگند خویش بحق خداوند قسم یاد میکنند که خدای تعالی کسیرا که بمیرد مبعوث نخواهد کرد خداوند این گفته ایشانرا رد کرده و می فرماید نه چنین است بلکه مبعوث خواهد کرد و این بعث و نشر يك وعده ثابت تخلف ناپذیر است که خداوند بر خویش لازم کرده است و لیکن اغلب مردمان « از فرط جهالت » نمیدانند « که این امر لا محاله بوقوع خواهد پیوست زیرا خلف وعده خداوند محالست » و در سوره هفدهم آیه پنجاه و دوم « وقالوا اذا كنا عظاماً ورفاتاً ائنا لمبعوثون خلقاً جدیداً ۵۳ قل كوانوا حجارة او حديداً او خلقاً مما يكبر في صدوركم فسيقولون من يعيدنا قل الذي فطركم اول مرة » و کفار گویند آیا پس از اینکه بعد از مرگ بصورت استخوان و آنگاه بصورت خاک سست در آیم ممکن است به خلقت جدیدی مبعوث شویم « استبعاد میکنند که چگونه خاک خشکی مخلوقی تازه شود » بگو ای محمد ص اگر بصورت سنگ یا آهن یا هر ماده که در نظر شما عظیم باشد در آید « البته حق تعالی شما را بمیراند و پس از آن زنده گرداند » این کفار بزودی خواهند گفت چه کسی ما را باز گرداند بگو همان کسیکه اولین بار شما را آفرید .

هم چنین قوله تعالی در سوره نوزدهم آیه ۶۷ « و يقول الانسان اذا مات لسوف اخرج حياً ۶۸ اولا يتذكر الانسان انا خلقناه من قبل و لم يك شيئاً فورا بك لنحشرنهم و الشياطين ثم لنحضرنهم حول جهنم حياً »

انسان «برسیل تعجب» گوید آیا پس از اینکه مردم از نو از قبر زنده بیرون خواهم شد - آیا این انسان بیاد نمیآورد که وی پیش از آن چیزی نبود و ما او را آفریدیم و از نیستی بهستی آوردیم پس بحق پروردگارت قسم است که ما البته آنانرا و شیاطین را زنده و محشور خواهیم کرد و جملگی را در کرانه جهنم احضار خواهیم نمود در حالیکه همگان از شدت خوف و خشیت بزانو درآمده اند.

و در سوره بیستم آیه صد و دوم «یوم ینفخ فی الصور و نحشر - المجرمین یومئذ زرقاً»

(ذخ)

آن روزیکه در صور دمیده میشود در آن روز گناهکاران را بحال کبود چشم محشور خواهیم کرد.

و در سوره بیست و یکم آیه صد و چهارم «یوم نظوی السماء کطی السجل للکتب کما بدأنا اول خلق نعیده وعداً علینا انا کنا فاعلین»

آن روزیکه آسمانرا مانند طوماری در هم میپیچیم همچنانکه در نخست شمارا آفریدیم «بی ماده و مدت» آنرا باز میگردانیم - این وعده است که ما بر خود لازم کرده ایم و بوعده خویش عمل خواهیم کرد.

و در سوره بیست و دوم آیه پنجم «یا ایها الناس ان کتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقه ثم من مضغة مخلقة و غیر مخلقة اذک بان الله هو الحق و انه یحیی الموتی و انه علی کل شیئی قذیر ۷ و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور» ای مردم اگر شما از بعث و نشر در شک هستید بیاد آورید که شما را از خاک آفریدیم آنگاه آنرا بصورت نطفه و از

نطفه بخون بسته و از خون بگوشت نیم بسته (مانند گوشت جویده) با خلقت
 (۱) لنبینن لکنو تعرفن الارحام ما نشنا الی اجل مشق ثم نخرجکم طفلاً ثم لتبلغن الاشد کم و منکم من من یتوفی و منکم من یرد الی رذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئا و ترکها لا یرضها مد شعانا

بنا علیها الی اخر شعور و انبت شعرا الی اخر شعور

تمام یا غیر تمام در آوردیم این امر بدان سبب است که خداوند برحق است و مردگان را زنده خواهد کرد و بر هر امری قادر و تواناست و همانا قیامت لا محاله خواهد رسید و در آن شك و شبهه نیست و خداوند جملگی مردگان و آنها را یکبارگی در قبور خفته اند مبعوث خواهد کرد.

و در سوره بیست و دوم آیه شصت و پنجم « و هو الذی احیاکم ثم یمیتکم ثم یرحیکم ان الانسان لکفور » وی کسی است که شما را زنده کرد پس از آن میمیراند آنگاه زنده میکند. همانا انسان بسیار ناسپاس است همچنین قول خداوند در سوره بیست و سوم آیه شانزدهم « ثم انکم یوم القیمة تبعثون » سپس شما در روز قیامت برانگیخته خواهید شد و در سوره سی و ششم آیه ۵۱ « و نفتح فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون » ۵۲ قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون » و در صور دمیده شود پس در این هنگام مردمان از قبرهای خود بیرون شده و بجانب پروردگار خویش میشتابند میگویند ای وای چه کسی ما را از خوابگاه خویش برانگیخت این همان امری است که خداوند رحمن وعده داد و پیغمبران خدا بصدق سخن گفتند

سوره سی و هفتم آیه شانزدهم
 اذا متنا و کناتر اباً و
 مظالمنا انما لمبعوثون ۱۷ او آباؤنا الاولون ۱۸ قل نعم وانتم
 داخرون ۱۹ فانما هی زجرة واحدة فاذا هم ینظرون ۲۰ و قالوا
 یا ویلنا هذا یوم الدین ۲۱ هذا یوم الفصل الذی کنتم به تکذبون
 (وگفارگویند) آری پس از اینکه بعد از مرگ خاک و استخوان شدیم آیما را از
 نو زنده میکنند یا پدران ما را بگو آری «جملگی را» و شما در آنجا خوار
 و بی مقدارید. همانا این امر جز بمقدار یک نفخه صور نیست که

ناگاه همگان از قبر خارج شوند و نگران اطراف شوند و گویند ای وای این روز جزا است این روز فصل و مفاصات است که شما آنرا دروغ می پنداشتید. و در سورهٔ چهل و ششم آیهٔ سی و دوم اولم یروا ان الله الذی خلق السموات والارض ولم یعی بخلقهن بقادر علی ان یحیی الموتی بلی انه علی کل شیئی قدیر آیا (این منکرین) توجه ندارند که آن خدائی که آسمان و زمین را خلق فرمود در خلقت آنان هیچگاه درنماند برزنده کردن مردگان نیز قادر است. آری همانا او بر هر امری قادر و توانا است.

و در سورهٔ پنجاهم آیهٔ چهاردهم «افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید» آیا مادر خلقت نخستین دچار ضعف و ناتوانی شدیم نه چنین است بلکه ایشان «منکرین» در خلق جدید یعنی بعثت بعد از مرگ شك دارند.

و در سورهٔ پنجاهم آیهٔ چهل و سوم «یسوم تشق الارض عنهم سراعاً ذلک حشر علینا یشیر» در آن روز بیکه زمین شکافته شود و آنان بشتاب خارج شوند. این حشر و بعثی است که انجام آن برای ما آسان است.

و در سورهٔ پنجاهم و چهارم آیهٔ هفتم «خشعاً أبصارهم یخرجون من الاجداث کانهم جراد منتشر» مهطعین الی الداع یقول الکافرون هذا یوم عسر» از قبور خویش با چشمهای متواضع و خاشع خارج شوند و مانند دستجات ملخی باشند که باطراف پراکنده شوند. بجانب منادی که آنها را میخواند میشتابند. کافران میگویند این روز بس سخت و دشواری است.

و در سوره پنجاه و ششم آیه چهل و ششم «وكانوا يقولون ۴۷
 اذا متنا و كنا ترابا و عظاما انا لمبعوثون ۴۸ و آباءنا الا اولون ۴۹
 قل ان الاولين و الاخرين ۵۰ لمجموعون الى ميقات يوم معلوم»
 این منکرین پیوسته همی گفتند -- پس از اینکه مریدیم و خاک و استخوان
 عدیم آیام را دو مرتبه زنده کنند یا پدران و اجداد پیش از ما را
 بگو (ای محمد ص) همانا اولین و آخرین (پیشینیان و آیندگان) بناچار
 برای روز میعاد معینی جمع خواهند شد. سوره هفتادم آیه چهل و دوم
 «فذرهم يخوضوا ويلعبوا حتى يلاقوا يومهم الذي يوعدون
 ۴۳ يوم يخرجون من الاجداث سراعا كانهم الى نصب يوفضون
 ۴۴ خاشعة ابصارهم ترهقهم ذل ذلك اليوم الذي كانوا يوعدون»
 بگذار اینان را که بیاطل خویش پردازند و بیازی و هوا و هوس خویش
 مشغول باشند تا بروز موعود خویش برسند. روزیکه باشتاب تمام از قبر
 ها بیرون آیند مانند کسانی که برای سبقت در مسابقه با منتهای سرعت و
 کوشش بجانب هدف نهائی میشتابند. دیدگان ایشان از شدت خوف و خشیت
 خاضع و فرو افکنده است. ذلت و خواری آنانرا فرو گرفته است اینست
 آن روزیکه بآنان وعده داده میشد.

و در سوره هفتاد و پنجم آیه اول «لا اقسام بيوم القيمة ۳ و لا اقسام
 بالنفس اللوامة ۴ ای حسب الانسان ان لن تجمع عظامه ۴ بلی قادرین
 علی ان نسوی بنانه» بروز قیامت و نفس لوامه سوگند است -- آیا
 انسان گمان میکند که ماهیچگاه استخوانهای ویرا جمع نخواهیم کرده
 چنین است بلکه (این عمل انجام خواهد شد) و ما قدرت داریم که
 انگشتان ویرا (پس از پاشیده شدن از هم) مجدداً بصورت اصلی راست و

مستوی نمایم.

و در سوره هفتاد و پنجم آیه سی و هشتم > ایحسب الانسان ان یترک سدی
 ۴۷ الم یک منطقه من منی یمنی ۴۸ ثم کان علقه فخلق فسوی ۴۹
 فجعل منه الزوجین الذکر والانی ۴۰ الیس ذلک بقادر علی
 ان یحیی الموتی > آیا انسان می پندارد که همچنان بحال خویش‌رها
 خواهد شد (پس از مرگ بازگشت نخواهد کرد و کسی را باو کاری
 نخواهد بود) آیا این انسان روزی بصورت قطره از منی که فرو ریخت
 نبود که پس از آن بشکل خون بسته در آمد آنگاه خداوند خلقت او را
 تمام فرمود و وی را بصورت کامل و مستوی در آورد و از آن دو جفت نر
 و ماده قرار داد . آیا چنین خداوندی قادر نیست مردگان را زنده کند .
 سوره هشتاد و هشتم آیه پنجم > فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق
 ۷ ینخرج من بین الصلب والترائب ۸ انه علی رجعه لقادر ۹ یسوم
 تبلی السرائر ۱۰ فماله من قوه ولا ناصر ۱۱ والسماء ذات الرجوع
 ۱۲ والارض ذات الصدع ۱۳ انه لقول فصل ۱۴ وما هو بالهزل
 ۱۵ انهم یکیدون کیداً ۱۶ واکید کیداً ۱۷ فمهل الکافرین أمهلهم
 رویداً >

پس سزاوار است انسان نظر افکند تا ببیند از چه آفریده شده است
 وی از یک آب جهنده‌ای خلق گردیده که از بین استخوانهای پشت
 و استخوان «۱» سینه مادر بیرون آید . همانا خداوند بر بلز گردانیدن وی
 (حشر و زندگی کردن بعد از مرگ) قادر است . در روزیکه جمله اسرار

۱ - و بعضی گفته اند مراد اینست که از بین پشت و استخوانهای سینه یعنی
 قلب و خون بیرون آید

نهان آشکار گردد - پس در این روز برای آن انسان ناصر و مدد کار و قدرتی نیست - با آسمان دوار و زمین شکافته سو گند که این يك گفته فصل و قطعی است و شوخی و هزل نیست - همانا این کافران و منکرین کید و مکر کنند من نیز در قبال مکر آنان مکر اندیشم - پس این کافران را اندکی مهلت ده و بحال خویش واگذار .

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در این باره در نهج البلاغه می فرماید «... تا آنگاه که تقدیر الهی فرارسد و گذشتگان و آیندگان بیکدیگر باز رسند (کنایه از اجتماع در برزخ است) و فرمان خداوند در آنچه اراده کند جاری گردد که مخلوقات خویش را از نو تجدید نماید .

گاهی که آسمان را متزلزل و از هم شکافد و زمین را به تکان شدید ویران و پاشیده کند - از هیبت جلال و سطوت و غلبه خویش کوههای عظیم را از جای برکنده و متلاشی نماید و آنانرا در همدیگر فرو برد و از زمین آنچه در آنست بیرون آورد و آنها را با اخلاق و صفاتی که داشته اند زنده کند و پس از پراکندگی جمع نماید سپس از هر يك جدا گانه سؤال نماید از اعمال و افعال نهانی آنان (که خود آنها فراموش نموده و بر دیگران پوشیده باشد)

و نیز از سخنان آنحضرت است که میفرماید «... تا آنگاه که امور طی گردد و زمان منقضى و روزگار سپری شود و حشر و نشر نزدیک گردد مردمان را از قبور خویش - از لانه های پرندگان - از سوراخ درندگان - از صحنه های جنگ - از محل هلاکتشان بیرون آرند و آنان با سرعت تمام بجانب فرمان الهی میشتابند در حالی که همگان خاضع و خاشع و سر بزیرند و برای معاد حاضر شده اند .

و هم چنین از سخنان آنحضرت است «بندگان جملگی مخلوق خداوند و در تحت تربیت و در پنجه قدرت اویند - و بناچار روزی درگاه احتضار روح آنان گرفته میشود و بدنهای ایشان بزیر خاک میرود و در آن جا پوسیده و معدوم میگردد سپس «۱» تنها از خوابگاه خویش مبعوث شوند و پاداش خود را به بینند و با این محاسبه خوب و بد را از هم تمیز گذارند پس ای بندگان خدای در آنچه برای آن خلق شده اید جانب تقوی را فرو نگذارید - و از خداوند بحد کسماں بترسید زیرا وی شما را از خود ترسانیده است و با تصدیق وعده خداوند و خوف قیامت بعث و نشر خویشتن را سزاوار آنچه برای شما آماده کرده است قرار دهید» .

و از کلمات آن حضرت است که میفرماید «خلایق را از قیامت گزیری نیست و جملگی برای دیدن نتایج اعمال خویش بسمت میدان محشر میشتابند و از قبرهای خویش بیرون شده و در آنجا مجتمع میشوند و پاداش خویش نزدیک گردند - برای هر کس در آنجا جائی معین است که از آن قدم فرا نهد و جائی بیرون از آن برای خویش نیابد» .

اینها شمه بود هم از کلام خداوند و آیات قرآن که بر پیغمبر خویش نازل نمود و آنها را شفای قلوب و هادی بندگان خود قرار داده است و جملگی از نصوص ظاهر و حجتهای قطعی و براهین روشن و ادله محکم و مواعظ بلیغی است در بیان معاد و چگونگی آن و هم از کلمات حضرت امیرالمؤمنین «ع» پیشوای هدایت و نور عرفان و نماینده حق و

۱ - اشاره بقول خداوند است که میفرماید لقد جئتمونا فرادی كما خلقناکم

حقیقت و اگر ملاحظه اختصار و ضیق مجال نبود بسیاری از روایات متواتره و احادیث مورد اجماعیکه از حضرت رسول و ائمه طاهرین «ع» در این موضوع وارد شده و چگونگی معاد جسمانی و حضور جمیع مردگان در میدان محشر برای محاسبه اعمال و سزای خوب و بد آن رسیده است بیان میگردیم. بنا بر این مسلم است که انکار معاد جسمانی با وجود این همه آیات و نصوص جز تکذیب قرآن و پیغمبر خداوند نیست و چنین عقیده مستلزم خروج از دیانت اسلام است و شکی نیست که تأویل اینگونه آیاتیکه از نصوص «۱» قرآن است بهیچوجه شایسته نیست و مردود و باطل است پس چشم و گوش خود را باز و در اعمال مؤسس مذهب خود دقت کن و حال و رفتار وی را در نظر بیاور که چگونه از یکطرف به حقانیت قرآن اعتراف میکند و آنرا کتابی بر حق و نازل از طرف خداوند به پیغمبر اکرم میدانند و از طرف دیگر معاد جسمانی را منکر میشود و مسلم است این انکار در حقیقت انکار خدا و رسول خدا است و عجب اینکه شنیده میشود یکی از همین هوا پرستان معاد را انکار کرده و در این عقیده بیک روایتی تمسک^{نمود} که معنای آنرا نفهمیده است زیرا با کلمات اهل فصاحت و بلاغت هیچگاه سر و کار نداشته است که بمفهوم حقیقی آنها پی برده بلکه نه راوی آن روایت را شناخته است و نه گوینده اصلی آنرا و آن روایت اینست «اذا مات الانسان قامت قیامته» اولاً اگر معنای این روایت رد قضیه معاد باشد بطور حتم باید آنرا طرد و مردود نمود زیرا بر خلاف نص قرآن و کلمات اهل بیت عصمت «ع» است و ثانیاً اگر کسی ملتفت نکات کلمات و رموز سخن باشد

۱- نص عبارتی را گویند که صریح در افاده معنی باشد و احتمال خلافی در آن نرود.

مثل اینکه میگویند دو ثلث مسافرت رسیدن بدر خانه است کنایه از اینکه عده سفر در اتخاذ تصمیم و قطع علاقه و بیرون آمدن از منزل بقصد سفر است یا در باره شخصی که مرده است میگویند از وقت ولادت مرده بود کنایه از اینکه انسان وقتی قدم بدنیا گذاشت رو بمرگ حرکت میکند پس مثل آنکه از همان ساعت اول ولادت مرده بوده است و بنابراین معنی حدیث این میشود که وقتی انسان مرد قیامت و حساب و مکافات او بقدری نزدیک میگردد که گویا همان موقع فرا رسیده است و در این حال شخص نیکوکار قلب او مطمئن و آسوده میشود زیرا یقین پیدا میکند که بنعمتهای آخرت رسیده است و شخص بدکار در هول و هراس میافتد زیرا بچشم یقین می بیند که سخنان انبیاء و اولیاء جملگی بر صدق بوده و بالعکس آنچه خود فکر میکرده است از انکار قیامت و مکافات یکباره بر باطل بوده است بدینجهت بقدری در اضطراب و خوف میافتد که گویا از همین اکنون در آتش و عذاب جای گرفته است

حال ای کسیکه بدست آویز این حدیث میخواهی معاد و قیامت را انکار کنی آیا ملتفت نیستی که هم با قرآن و اخبار مخالفت کرده و هم يك روايتيکه عبارات آن روشن است برخلاف منطق و قوانین محاوره برای خود تفسیر کرده و هم با پیشوای خویش علی محمد مخالف شده ای زیرا وی قیامت را انکار نمیکند بلکه قیامت و حشر و نشر را با دعوت خویش منطبق میکند و مذهب من در آورد خود را یکنوع قیامتی میگیرد چنانچه ما در ضمن گفته او که « هر ظهوری قیامت و نشوری است » بدان اشاره کردیم

خدا ترا هدایت کند مقیاس سخن گفتن تنها این نیست که انسان دهن خود را باز کرده زبان خود را حرکت دهد و هر چه از سر چشمه وهم

بدان میرسد بمقام بیان در آورد بلکه نخستین صفت همیژه کلام عقلانی همانا ارتباط آنها است با یکدیگر و با قوانین موضوعه و در حقیقت زبان شخص عاقل ترجمانی از فکر و اندیشه او است .

اکنون باز کردیم بمطلب اصلی و گرفتن نتیجه کلی از آنچه در صفحات قبل در موانع قبول دعوت علی محمد ذکر کردیم .

چنانچه اشاره شد میرزا علی محمد اقرار میکند که دین اسلام بر حق و قرآن کلام خداوند است و نیز تصدیق میکند به نبوت محمد بن عبدالله « ص » و باینکه ائمه هُداة حجتهای الهی و راهنمایان دین اویند در این صورت هر چه در قرآن باشد و مکرراً تصریح بآن شده باشد لا محاله باید تصدیق کند و چنانچه خلاف این باشد هم قرآن و هم تصدیق خود را تکذیب کرده است .

از طرف دیگر اگر ضرورتی از ضروریات این دین را انکار کند در حقیقت پیغمبر اسلام را انکار کرده است و همچنین اگر سخنی بر خلاف سخنان و کلمات اهل بیت عصمت بگوید بناچار ائمه را تکذیب کرده است و چنین امری موجب تکذیب خود او و بهترین شاهد دروغگوئی و تناقض در گفته های او است که پیش از هر چیز از وی سلب اعتماد میکند و هرگز شخص عاقل بچنین کسی اعتماد نخواهد نمود .

زیرا خویشتن و بدست خویش اسم خود را در طومار دروغ گویان ثبت نموده است در ضد و نقیض گوئی همین يك مسئله کافی است که در آغاز امر خود را نائب مهدی میداند چندی بعد ادعای مهدویت نموده و خویشتن را شخص مهدی موعود (ع) معرفی میکند گذشته از اینها گاهی نیز ادعای پیغمبری و احیاناً دعوی خدائی هم مینماید البته این تناقض در کلام و دعاری

وی نه تنها دلیل قاطع ما مسلمانان است برای رد وی بلکه ملل غیر مسلمان نیز میتوانند بهمین برهان دعوت وی را مردود دانسته و بوی بگویند خوب جناب میرزا شما که از اول به محمد (ص) و قرآن و دین و جانشینان وی که از عترت اویند اعتراف و اذعان میکنید و در تمام دعاوی خودتان قرآن و کلمات آنان را تکیه گاه و شاهد گفته های خود می شمارید چگونه است که اندکی بعد دعاوی و گفته های شما یکباره خلاف قرآن و کلمات محمد (ص) و اهل بیت او میشود.

حال به بین چگونه قرآن و پیغمبر (ص) و عترت او جملگی ترا تکذیب میکنند و در حقیقت آنهاست که باید شاهد صدق مدعای تو باشند دلیل بارز و برهان قاطعی بر کذب مدعا و دروغ گوئی تو هستنند زیرا از یکطرف ادعای مهدویت ترا انکار میکنند همانطوریکه در مانع دوم و سوم و چهارم اشاره کردیم که مهدی فرزند حسن عسکری «ع» و پسر خاتون کنیزان است و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد و از طرف دیگر در ادعاه نبوت و نزول وحی و کتاب آسمانی و شریعت حدید نیز چنانچه در مانع پنجم و ششم مفصلاً ذکر کردیم ترا تکذیب میکنند بعلاوه آیات صریح قرآن و کلمات پیغمبر و عترت او نیز ترا در مسئله معاد که تو آنرا انکار میکنی بیش از هر چیز ترا تکذیب میکنند و این امر را در مانع هفتم بطور تفصیل بیان کردیم حال وقتی اینان ترا تکذیب کنند و تو نیز با اقرار به حقانیت ایشان بتاچار قضاوت آنانرا بر حق دانسته بدین طریق دلیل واضحی بر کذب خویش اقامه کرده و اگر بخواهی قرآن و کلمات پیغمبر و عترت او را طوری تأویل کنی که بسا دعاوی تو سازگار باشد این نیز بر خلاف عقل است زیرا جمیع

مردمانیکه از هر ملت در احوالات پیغمبر اسلام و اهل بیت او و سخنان ایشان مطالعه و غور کرده‌اند خواهی نخواهی برزانت فکر و اصابت رأی و کمال خرد و استقامت طریق و عقل سلیم آنان اعتراف نموده و کلمات آنانرا فوق کلمات عادی و از هر لحاظ منطبق با حکمت و منطق دانسته‌اند و بنا بر این بیچوجه امکان ندارد کسیکه خویش را در ردیف عاقلان می‌پندارد و بطریقه و شیوه عقلا سخن رانی می‌نماید و نمیخواهد گفته وی به هذیان و نا مربوط تعبیر شود بتواند چنین سخنان صریح و روشن را بر خلاف مراد واقعی خود بگوید تا بتوان در نصوص و ظواهر کلام او در تأویل را باز نموده و مطابق دلخواه خود تأویل نمود بویژه با آنکه قرآنرا کلام خداوند میدانی آیا فکر نمیکنی که اینگونه تأویلات ناروا در نصوص قرآن و سخنان اهل بیت موجب آن میشود که این کلمات را از مقام شامخ خود فرود آورده و در قیاس هذیان گوئی و یاوه سرائی بشمار آوری شاید اگر یکباره آنها را بکنب نسبت میدادی بمراتب بهتر از آن بود که سخنان آنانرا از روش منطق و بیان صحیح و عقلانی خارج کنی - و شاید از این گفته خویش شادمان باشی و اقرار کنی که آری چنین است و این رازی است که فقط برای خواص فاش میکنم که نصوص گذشته از آیات قرآن و گفته های پیغمبر اسلام و اهل بیت او همگی از روی سیاست و دنیا داری بوده و هیچگونه حقیقت و معنویتی ندارد آنوقت من میگویم آفرین من نیز در انتظار همین کلام بودم زیرا با این اقرار یکباره دروغ خود را ثابت میکنی زیرا از يك طرف در ابتدا دعوت خود را بر حقانیت آنها اقرار میکنی و آنها پایه و مبنای داعیه خویش قرار میدهی و از طرفی اکنون ادعا میکنی که گفته آنها دروغ و سیاست زمان گفته شده است و ناچار این امر مسلم

میشود که عادت جاریه تو اینست که دروغ را وسیله ترویج و پیشرفت کار خود قرار داده ای و البته هیچ عاقلی حتی در امور كوچك و جزئی هم بکسیکه از وی دروغ شنیده باشد اعتماد نخواهد داشت تا چه رسد در امور بزرگ آنها امر مذهب و دعوی نبوت و شریعت و الوهیت که مفاد کتاب بیان و الواح است ! اینست احتجاج ملت غیر مسلمان با شما .

و چون حسینعلی دعوت خود را دنباله دعوت علی محمد قرار داده و مبنای ادعای وی چیزی جز دعوی علی محمد نیست تا چار مواعیکه تا اینجا برای قبول دعوت علی محمد بیان کردیم برای دعوت حسینعلی هم خواهد بود زیرا وقتی اصل فاسد و پر باطل شد ، با لطمع فروع آن نیز فاسد و پر باطل خواهد بود و انگهی حسینعلی ادعاه میکند که خداوند او را فرستاده و باو وحی نازل کرده و کتاب و شریعتش داده است و بنا بر این مواع پنجم و ششم و هفتم در باره او هم خواهد بود . باید دانست که این شخص نیز بطور صریح معاد جسمانی را انکار میکند چنانچه این موضوع در کتاب ایتقان وی موجود است باینمعنی قیامت را که از ضروریات دین اسلام است قیامت موهوم مینامد و این موضوع را در اواخر باب اول این کتاب بطور مکرر ذکر میکند و نیز همانطوریکه در باب دوم این کتاب میتوان دید بطور آشکار بسیاری از عقاید اسلامی و غیر آنها را انکار مینماید . غیر از مواع مذکور مواع دیگری مخصوص برای قبول دعوت حسینعلی است که موجب رد آن و تکذیب وی در این دعوت میباشد که شایسته است در این مقام ذکر از آنها بمیان آید . نخست آنکه این شخص ادعا میکند که وی مسیح پسر مریم است که رجعت نموده تا آنچه در سابق آورده است تکمیل کند حتی در نامه که سابقاً نیز بدان اشاره شد میگوید « بدان آنکسیکه با سمان رفت

اکنون به حقیقت فرود آمد و جهان با رجعت و ظهور روی معطر گردید
تا آخر این نامه . و بر هیچ کس پوشیده نیست که مورد اعتقاد نصاری
و مسلمین و آنچه قرآن و انجیل بآن تصریح میکنند اینست که مسیح با همان
بدن شریف خود و روح قدسی با آسمان رفت و کاش میدانستیم این مدعی
که نامش حسینعلی و پدرش میرزا عباس مشهور به میرزا بزرگنوری
ملازندرانی مأمور مالیه است و روز سه شنبه دوم محرم الحرام سال ۱۲۳۳
هجری متولد شده است چگونه همان عیسی بن مریم است که در بیت اللحم
در تاریخ معین (۱۹۵۰ سال قبل) بدنیا آمده است یا چگونه آن مسیحی
است که با آسمان بالا رفت و چطور وجه موقع حسینعلی از آسمان پائین
آمده در حالیکه جای تولد و نشو و نمایش معلوم است .

بعضی از بهائیهاماده تاریخ حسینعلی را در این شعر گفته اند :-

مستعد باشید یاران مستعد جاء یوم غیب لم یولد ولد

ملاحظه کنید در این شعر چقدر کفر و زندقه و جسارت بر پروردگار عالم
موجود است زیرا شاعر میخواهد بگوید آیه مبارکه لم یولد که در سوره
توحید است نفی (۱) تولد را در زمان گذشته برای خداوند میکند و

۱ - این هرزه گوینان هر گز شرطی برای کلام گفتن قائل نیستند زیرا خدائی
که در زمان گذشته تولد نیافته آیا در زمان گذشته موجود بود یا نه اگر
موجود بود که بعد از وجود تولد معنی ندارد و اگر نبود لازم میآید انکار
صانع تعالی و اگر بخواند بگوید خدا در حسینعلی حلول کرده است پس
قطع نظر از بطلان حلول و مغایرت آن با توحید ربطی بولادت در زمان
آشده ندارد جز اینکه بگوید حلول در زمان ماضی نبوده آنوقت
میگوئیم اگر او مسیح است که مسیح نیز بنا بر کتب عهد جدید که مورد
قبول شامی باشد در سابق روح خدا در وی حلول کرده است نه در زمان
حسینعلی

در زمان آینده نفی نمیکنند بنا بر این مفاد آیه طبق این عقیده اینست که خداوند از کس متولد نگردیده است ولی با اشاره غیبی میرساند که در آینده متولد خواهد گردید و اکنون روز یست که آیه بدان خبر داده و اینستکه معنی اینکه در این شعر میگوید « آمد روز غیب لم یولد » اگر بگویند مسیح بودن حسینعلی بر اساس اصل تناسخ و حلول روح مسیح است در جسد حسینعلی میگویم بفرض اینکه ما از فساد عقیده تناسخ صرف نظر کنیم مسیح که هنوز نمرده است که طبق این عقیده روح وی بجسد حسینعلی منتقل شود زیرا در مذهب نصاری و مسلمین این امر از مسائل قطعی و بدیهی است که حضرت مسیح از صبح روز یکشنبه که سومین روزی بود که ویرا بدار آویخته بودند (بقول نصاری) این ساعت هنوز زنده و در آسمان است و نصاری میگویند از آسمان برای مجازات بد کاران روزی فرود خواهد آمد و مسلمین (بنابر روایات متواتره) میگویند فرود آمدن مسیح از آسمان در عهد حضرت مهدی «ع» خواهد بود و وزیر امام زمان (ع) خواهد گردید - بلی نصاری (بنابر آنچه صریح اناجیل ازبعه یعنی لوقا - متی - مرقس - یوحنا است) میگویند حضرت مسیح روز جمعه مرد و شب همان روز نزدیک طلوع صبح شنبه دفن گردید و روز یکشنبه زنده شد و از قبر بیرون آمد و مکرر باشاگردانش اجتماع کرد و با آنها غذا خورد و بعد با آسمان بالا رفت و پولس میگوید مسیح را در راه شام ملاقات کردم و مرا رسول خود قرار داد (رجوع شود ببایبهای آخر انجیل متی و مرقس و لوقا و یوحنا و بکتاب اعمال رسولان) جای بسی تعجب است از تو که اعتراف میکنی باینکه این اناجیل کتابهای آسمانی و از جانب پروردگار میباشد و در آنها تحریفی بعمل نیامده است چگونه خود بر

خلاف آنها سخن میگوئی - اناجیل صراحت دارد که مسیح سه روز بعد
 از آویخته شدن بدار زنده شد و از میان مردگان برخاست و با مجدوعزت
 با آسمان بالا رفت و تو ادعاه می کنی مسیح توئی - آیا اینها را نمیدانی و یا
 آنکه میدانی و مستور میداری و جهل و نادانی بیروان خود را مقتنم می شماری
 و از بی اطلاعی آنان استفاده می کنی بهر حال دعوی حسینعلی بر اینکه
 وی حضرت مسیح است و منطبق نمودن آن با مذهب باطل تناسخ و اینکه
 روح مسیح بعد از مردنش ببدن او حلول کرده بر خلاف ضرورت اسلام و
 نصر انیت و مخالف اناجیل از بهه و نص قرآن است که میفرماید و ما قتلوه
 و ما صلبوه و لکن شبه لهم و ان الذین اختلفوا فیه لفی شک منه ما لهم به من
 علم الا اتباع الظن و ما قتلوه یقیناً بل رفعه الله الیه و کان الله عزیزاً حکیماً یعنی
 مسیح را نکشتند و او را ابدار نزدند لکن این امر بر آنان مشتبه گردید و کسانی که
 در باره وی اختلاف عقیده دارند در این امر بشک هستند و آنانرا نسبت
 بوی اطلاعی نیست جز اینکه بدنبال حدس و گمان خویش روند و او را بطور
 یقین نکشند بلکه خداوند او را بسوی خود بالا برد و خداوند در کارها غالب
 است و امور را بر وجه حکمت انجام میفرماید - اگر گویند خداوند در
 آیه دیگر بمرگ مسیح خبر داده است که میفرماید انی متوفیک و ارفعک الی
 و در آیه دیگری که از قول مسیح میفرماید فلما توفیتی کنت انت الرقیب
 علیهم - در جواب میگوئیم معنای توفی امانه و میراندن نیست بلکه استیفاء
 بمعنی پس گرفتن چیزی است که از شخصی ترذغیر باشد بدلیل آیه چهل و دوم
 از سوره زمر **اللَّهُ يَتُوفِي الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمَا رَأَى**
قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى یعنی خداوند جانها را
 هنگام مرگ و هنگام خواب میگیرد پس جان آن کسانی که مرگ را بر آنان

مقدر فرموده است نزد خویش نگاهداشته و دیگر جانها را باز پس میفرستد تا زمان معینی و در سوره انعام میفرماید «هو الذی یتوفیکم باللیل و یعلم ما جرحتم بالنهار» یعنی او است آنکسیکه شمارا در شب میگیرد و بد آنچه در هنگام روز کسب کرد ید آگاهست پس معنای آیه اول اینستکه ای عیسی من ترا از میان مردم میگیرم و معنای آیه دوم اینستکه پس چون گرفتی مرا از میان مردم .

و نباید تصور شود که ما بدینصورت این دو آیه را تاویل میکنیم زیرا معنی حقیقی و لغوی آنها آیه همین است که ذکر شد و کتب لغت و تفسیر و همچنین دو آیه بعدی شاهد گفته ما است .

و هم چنین جای بسی شگفتی است که حسینعلی یک جا میگوید من حسین بن علی هستم و ایام من ایام رجعت^۱، حسین است که در اخبار بان خبر داده شده و لابد منظورش اینست که روح حسین ع بنحو تناسخ در جسدش حلول کرده است و جای دیگر میگوید من مسیح میباشم - آیا بچه صورت این دو گفته را میتوان با یکدیگر تألیف نمود؟ آیا مثلاً یک مرتبه میبرد و روح حسین از بدنش خارج گردیده و روح مسیح بوی دمیده میشود و از نو زنده میگردد؟ آیا هیکل وی بمنزله دای است که هر روز شکری در آن میافتد؟ شاید بگوئید ما نمیگوئیم روح مسیح و حسین در جسد حسینعلی بنحو تناسخ حلول کرده بلکه مقصود ما از اینکه حسینعلی همان حضرت حسین نیره پیغمبر و ایام او رجعت حسینیه است اینستکه در حسینعلی نورانیت حسین بن علی «ع» است و اخلاق و سیره او اخلاق و سیره حسین

۱ رجعت حسینی باز گشت سیدالشهداء روحی فداه است در زمان ظهور صاحب الزمان عج .

.....
 علیه السلام است و همان اعمال و رفتاریکه حسین علیه السلام ع در رجعت انجام خواهد داد حسینعلی انجام میدهد و هم چنین مقصود از اینکه حسینعلی مسیح است اینستکه نورانیت مسیح در او است و طرز عمل و رفتار او در مردم طرز عمل و رفتار مسیح است در مردم از سلامت نفس و صالح خواهی و امر کردن به عفو و بخشش و مدارای با مردم و ترك جنگ و جدال و سایر صفات و اخلاق مسیح .

در جواب میگوئیم اولاً کلام حسینعلی چنانچه گذشت صریح است در دعوی اینکه او مسیحی است که بموجب اعتقاد نصاری و مسلمانان باسماں بالا رفته است در این صورت این ادعا کجا و قصه نورانیت و اخلاق باطنیه کجا؟ و ثانیاً ما میپرسیم آن سلامت نفس و عفو و بخشش و مدارا و صلح و صفای مسیح که به عقیده شما در وی موجود است کجا است؟ با مراجعه مختصری بتاریخ حل حسینعلی این موضوع معلوم میشود که در ادرنه بین او و برادرش «یحیی» چه اتفاقاتی افتاد و چه فتنه ها برخاست و چه شمشیرها کشیده شد تا آنجائیکه حکومت وقت ناچار بین آنان تفریق انداخت و یکی را به (قبرس) و دیگری را به (عکا) فرستاد . و نیز حسینعلی و رفقایش در یکشب هشت نفر از پیروان برادر را با کارد و ساطور کشتند در حالیکه این کشتگان از بزرگان و اعیان و مہمغین باییه بودند و اگر بعداً هم دیده میشود که تا حدی آتش نفس و ستیزه جنوئی وی تسکین یافت از ترس حبس و زجر و منع حکومت وقت بود یعنی در حقیقت عفت بی بی از بی چاهری بود و ثالثاً نورانیت سیدالشهداء ع در ایام رجعت بنا بر آنچه از روایات بر میآید درست نقطه مقابل با نورانیتی است که برای حضرت مسیح شرح میدهند زیرا سیره حضرت حسین در ایام رجعت عبارت خواهد بود

از جنگ و خونریزی و انتقام از ستمکاران و خونخواهی خود و یاران و شمدیدگان و هم چنین سلطنت و قدرت تامه است در حالیکه شما میگوئید نورانیت مسیح در حسین علی عبارت از سلامت نفس و نرم خوئی و صلح خواهی و مداراست در این صورت این دو نورانیت ضد و تقیض چگونه در يك هیکل جمع میشود .

رابعاً در حسینعلی چیزی از مظهریت حسین بن علی آنطوریکه احادیث رجعت بر آن مشعر است و ما بسبب آن امور بر رجعت وی اعتقاد داریم ظاهر نگردید زیرا در ایام حسینعلی جنگ وجدال و انتقامی نه از خود او نه از پیروانش بجز يك عده دستبرد و شیخونهای خائنانه و ناجوانمردانه هوا خواهانش هیچگاه دیده یا شنیده نشد که در این دستبرد ها نیز غالباً تعداد کشتگانشان بمراتب زیادتر بود و مکافات عمل خود را شدید تر میدیدند و فتنه ملاحسین بشروئی و ملامحمد عالی زنجانی هم بطوریکه تاریخ خود باینها گواهی میدهد قبل از کشته شدن میرزا علی محمد بنا بود آنها از بین رفت و جمعیت آنان پراکنده و نابود گردید و آنکهی اگر از فتنه و آشوب زنجانی بعد از علی محمد آناری باقیمانده باشد باز ربطی به حسینعلی ندارد در صورتیکه نمره این دسیسه ها و فتنه انگیزیها جز هلاکت و اتلاف پیروان او و بمکافات رسیدن آنها چیزی نبوده است .

خامساً - مراد شما از نورانیت مسیح چیست ؟ آیا نورانیت مسیح را از اول رسالت او تا زمان آویختن وی بدار میگوئید که بآراهش و صلح و صفا و عفو و بخشش و مدارا در بین مردم زندگی می کرد و پیروان خود را بآن امر می نمود یا نورانیت او را بعد از رجعتش آنطوری که انجیل میگوید و خود مسیح به پیروانش وعده

داده پس اگر منظور شما نورانیت مسیح در زمان رجعت است که قابل قبول نیست زیرا همان کتاب انجیلی که شما بحقانیت آن اقرار دارید و آنرا وحی آسمانی می‌پندارید و معتقدید که تحریف نشده است شمارا تکذیب و ادعای شمارا مردود میداند و دلالت میکند بر اینکه حسینعلی و امثال وی از نورانیت و مظهریت مسیح بهره ندارند زیرا انجیل میگوید مسیح در هنگام رجعت خود با جلال پدر و ملائکه او خواهد آمد و هر کس را در خور عملش سزا و پاداش خواهد داد چنانچه در بند بیست و هفتم باب شانزدهم انجیل متی است «و ملائکه را می فرستند و جستجو میکنند و جمیع گمراه کنندگان و بدکاران را جمع میکنند و آنها را در تئور آتش میاندازد»

همچنین در بند چهارم باب سیزدهم انجیل متی است - و روایات مسلمین از رسول الله ص و اهل بیت او میگویند که مسیح در امر حضرت مهدی و قیام او در پاك كردن زمین از پلیدیهای کفر و ظلم شریک خواهد بود و وزیر آنحضرت خواهد شد آنوقت این بیانات کجا و حسینعلی کجا و اگر مراد از نورانیت مسیح که در حسینعلی حلول کرده نورانیت مسیح است از زمان رسالت تا هنگامیکه خواستند او را بدار بیاویزند باز هم میگوئیم حسینعلی از این نورانیت هم خالی است زیرا نورانیت مسیح در این زمان عبارت از زهد عظیم آنحضرت است تا آن درجه که انجیل میگوید «..... برای روباهاان سوراخی و برای پرندگان لانه است در صورتیکه پسر انسان را خشتی نیست که بالش سر کند» کنایه از اینکه مسکن و مأوائی برایش نیست و این کجا و حسینعلی که در خانه ها و عمارات عالیة تهران و بغداد و ادرنه و عکا زندگی میکرد کجا صرف نظر از

خوشگذرانی و عیاشی های دیگرش که جملگی مخالف و میابن با حالات مسیح است .

هم چنین یکی از آثار نورانیت مسیح معجزات فراوان و عجیب و مکرر وی بوده در حالیکه از حسینعلی هیچ معجزه ظاهر نشده مانند معجزات مسیح و نه غیر از آنها قرآن خبر میدهد با اجازه خداوند مسیح چشم کور مادر زاد را روشن میکرد و مبروس را شفا میداد و مرده ها را زنده میفرمود بامر خداوند از گل شکل پرندۀ میساخته و در آن از نفس مبارکش میدمید و آن میکل خاکی پرندۀ میگردید و نیز مسیح مردمان را در خانه های خویش با آنچه ذخیره کرده بودند خبر میداد و انجیلی را که عقیده داری وحی است و تحریف نشده میگوید مسیح با ۵ یا ۷ قرص نان هزارها از مردم را دو مرتبه سیر کرد در حالیکه از پاره های آن دو چندان خود نانها باقی بوده .

در باب چهاردهم و پانزدهم انجیل متی و باب ششم و هشتم انجیل مرقس و باب نهم انجیل لوقا و باب ششم انجیل یوحنا میگوید
میر و صین را بمجرد کشیدن دست بر بدن آنان شفا می بخشید و چشم نابینایان را روشن میفرمود و زمین گیر ها و فالج ها را شفا میداد و جن ها را از دیوانگان و دیوزدگان بیرون میکرد و بسیاری از درد های سخت را شفا میداد و مرده ها را زنده میکرد (تمام از برکات حضرت و در اثر معجزات آن جناب بود) و اما حسینعلی هیچ معجزه از او صادر نشده و پرتوی از آن نورانیت از وجودش ظاهر نگردیده - اگر بگوئید معجزاتی که ذکر شد حقیقت آن در خارج نبوده بلکه مراد شفا دادن از پیسی نادانی و مرض غفلت است و مراد باز کردن چشم دلهای کور است و این

صفات را حسینعلی به بهترین وجهی دارا بود زیرا در ایامش پیسی مرض
 چهل را بدون اینکه بگوید پاك شو شفا داد و بظهور او عالم از هردرد
 و مرضی نجات پیدا کرد و این شرافتی است که بالا تر از آن نیست .
 در جواب میگوئیم این عین کلمات پیشوای شما حسینعلی است در
 نامه ای که بعنوان یکی از کشیش‌های قسطنطنیه فرستاد و در کتاب الواح
 نیز از آن یاد آوری میکند - مطلع نامه اینست « مکتوب آنجناب بمنظر
 اکبر شرف وصول یافت . . . تا آخر » و محقق است که با این حرفها و
 و تأویلهای معجزات حضرت مسیح را انکار و با آیات صریح قرآن و هم
 چنین انجیلهای چهار گانه مخالفت و معاندت نمود . است زیرا در قرآن
 آنجائیکه قول خداوند را بعیسی نقل میکند میفرماید و تبری الا کمه و
 الابرص باذنی و اذ تخرج الموتی باذنی (سوره مائده آیه صدودهم) یعنی
 « نایینا و مبروص را بفرمان من شفا می بخشیدی و بامر من مردگانرا از
 قبر پیرون میآوردی . . . » و در سوره آل عمران آیه چهل و سوم راجع
 به قسمتی از آنچه عیسی مأمور بود به بنی اسرائیل بگوید میفرماید و
 ابری الا کمه و الابرص و احیی الموتی باذن الله یعنی نایینا و مبروص را شفا
 میدهم و مردگانرا بامر خداوند زنده میکنم و اما در انجیل نیز داستانهای
 مفصل و وقایع مخصوصی نقل میکند که تمام خصوصیات آنها از زمان و
 مکان و اشخاصیکه مریض بوده و شفا یافته اند و بسیاری از نکات دیگر
 نیز بطور تفصیل ذکر گردیده که چون بسیار مفصل و طویل و بعلاوه غالب
 آنها در انجیل اربعه مکرر شده است و این انا جیل در همه جا موجود
 و در دسترس همگان است از ذکر آن در این جا خودداری میکنیم و فقط
 باشاره بمحل آن داستانها اکتفا مینمائیم تا خوانندگان چنانچه برای

اطلاع بخوانند بدان کتابها مراجعه و تا آخر آن مطالعه کنند آنگاه وجدان خویش را حاکم قرار داده و از روی انصاف قضاوت کنند. ای برادر ترا بحق خداوند و شرافت دین و بیجان خود سوگند میدهم که از آن کسانی مباش که چون در چنگال برهان گرفتار شوند و دلیل او را تمام و غیر قابل رد می بینند و نمی خواهند با استدلال وی تن در دهند بلجاج متوسل میشوند و میگویند « امور الهی بما ربطی ندارد که در آن غور کنیم » و از میدان بحث پای گریز بیرون می نهند - خداوند ترا هدایت کند این چه سخن است مگر یگانه امریکه یاور و راهنمای ما در دیانت و نجات دهنده ما از مهالك آخرت است چیزی جز امور الهی است و آنچه بحق منسوب است که در آن غور و تعمق کنیم و آنچه از خداوند است از آنچه غیر او است تمیز داده ایمان را از کفر و حق را از باطل تفریق کنیم ؟ چه بسا که یکساعت تفکر و تعمق موجب نجات ابدی و بر عکس غفلت یکساعت یا تغافل سبب هلاکت ابدی است - و از طرفی بحث و صحبت من با تو در این کتاب با فلسفه و ادله و برهانهای پیچیده و مشکل عالم حکمت و معقول نیست بلکه با روش بس ساده و بوسیله نقل آیات و اخبار صحیح و روشن و بر طریق سخن گفتن عقلاست آنهم بچیزهاییکه در نزد قاطبه مردم بدیهی و روشن است حال اگر در مقام تجسس باشی مواضعی که اناجیل معجزات حضرت مسیح را نقل میکند ذکر میکنم - انجیل متی باب هشتم و نهم را تمامی همچنین باب دوازدهم بند بیست و دوم و باب پانزدهم بند سیزدهم را با ما بعد آن - انجیل مرقس را بند سیزدهم باب اول و در باب پنجم تا بند ۴۳ و در باب ششم بند پنجاه و پنجم و ما بعد آن و در باب هفتم از بند بیست و چهارم تا سی و هفتم و باب نهم از بند چهاردهم تا بیست و

پنجم و در باب دهم از بند چهل و ششم تا پنجاه و هشتم و انجیل لوقا در باب چهارم از بند سی و سوم تا چهل و هشتم و در باب پنجم از بند دوازدهم تا بیست و ششم و در باب ششم از بند ششم تا بیستم و باب هفتم تا بند بیست و چهارم و در باب هشتم از بند ششم تا پنجاه و ششم و در باب نهم از بند سی و هفتم تا چهل و سوم و در باب نهم از بند دوازدهم تا بیستم و در باب دهم و باب نهم تا بند سی و چهارم و باب دهم از بند بیست و یکم تا آخر و باب یازدهم از اول تا بند پنجاه و چهارم و باب دوازدهم از اول تا بند دوم .
حال اگر بتمام آنچه ذکر شد نظر کنی خواهی فهمید مسلمین و نصاری و قرآن و انجیل جملگی حسینعلی را در این عقیده که حقیقت معجزات مسیح را انکار میکند تکذیب میکنند .

و اگر تو با جماع مسلمین و اتفاق نصاری اعتناء نداری و بقرآن و انجیل اهمیت نمیدی و میگوئی تمام اینها خالی از حقیقت است و بامر بهاء لطمه نمیزند بفرض اینکه ما هم از نظر مسامحه و اغماض در بحث از مطالب گذشته خود صرف نظر کنیم در مقابل این امر چه بگوئیم که خود حسینعلی در عین حال که شهادت میدهد و اقرار میکند که قرآن و انجیل جملگی از کتابهای آسمانی هستند با وجود این با آنها و داستانهای مفصل و طویل آنها مخالفت کرده و آنها را صریحاً تکذیب مینماید حال من از تو میپرسم که حسینعلی در کدامیک از دو مورد دروغ میگوید آیا در آنجائیکه بحقانیت قرآن و انجیل اقرار میکند دروغ گو است یا در آنجائیکه بر خلاف آنها سخن میگوید و بدیهی است این امر خود یکی از چیزهاییست که مانع صدق دعوت او میباشد .

- تلبیه -

اگر کسی پیرسد منظور حسینعلی از انکار معجزات مسیح چه بوده که مخالفت با جمیع فرق مسلمانان و صریح قرآن و اناجیل نماید در خالیکه خود اقرار میکند که آنها کتابهای آسمانیست.

در جواب این سؤال میگویم که یکی از منظورهای وی اینست که چون به پیروی از میرزا علی محمد که ادعای مهدویت داشت متناسب میدید که وی نیز ادعای مسیحیت کند و از طرفی این ادعاه مستلزم این بود که مانند حضرت مسیح بیماران را شفا دهد و مردگان را زنده گرداند و مردمان انتظار داشتند که حداقل يك سردرد یا چشم دردی را شفا بخشد و چنین عملی از عهده وی خارج بود بناچار بفکر این افتاد که اصل موضوع را انکار و یکباره این باب را سد کند باینمعنی که بگوید این شفا دادن بیماران و زنده کردن مردگان که بمسیح نسبت داده میشود بمعنای حقیقی نیست بلکه مراد اینست که مردمان را ارشاد و راهنمایی مینمود سپس ادعاه میکند که بالا تر از این میتواند انجام دهد و بیماری جهل را شفا دهد و دلهای مرده را زنده کند.

خداوند ترا هدایت کند - اگر لفظ تأویل را در بعضی عبارات شنیدید • باشی ولی برای تو شایسته نیست هر چیزی را در زیر نقاب تأویل پذیرد زیرا عقل سلیم حکم میکند که در قبول تأویل باید جانب قواعد محاوره و سخنرانی عقلاء و قانون تفهیم و تفهیم را در کلام کاملاً رعایت نمود تا حقیقت صلاحیت تأویل و میزان و مقیاس صحت و عدم صحت آن و اینکه چه سخنی قابل تأویل و چه سخنی غیر قابل تأویل است معلوم گردد • و بفرض

اینکه شایسته تأویل « ۱ » باشد البته باید برهان و دلیل و قرینه بر تأویل آن موجود باشد زیرا مجرد صلاحیت تأویل بتنهائی موجب صحت تأویل کلام نیست (بلکه باید از رویه سخن رانی عقلا در طرز فهمانیدن مراد و فهمیدن آن خارج نگردد و ملحق بکلمات سفهاء نشود) مثلاً اگر یکی از دوستان برای تو داستان خویش را نقل کند که بمسافرتی رفته و در آنجا بخدمت نظام وارد شده و در جنگهای سختی شرکت نموده است آنگاه تفصیلهائی از جنگ و حتی اسامی روسای لشکر و سپاهیان و کارهاییکه از آنان در جنگ صادر گردیده بیان کند آیا شایسته است اگر چنین دوست خبر دهنده را راستگو بدانی سخنان ویرامیل خود تأویل کرده و مثلاً بگوئی مرادوی از این همه تفصیلات اینستکه در خانه وی بین دو نفر جدالی روی داده و قاضی بین آنان را اصلاح داد؟ .

و این درست نظیر همانست که تو و حسینعلی آنچه در قرآن و انجیل است از معجزات مسیح و داستانهای مفصل که در زمان و مکان معلوم و مشخص و ذر بلره اشخاص معین و معلوم با ذکر نام و نشان هر کدام وقوع یافته است تأویل میکنید و ادعا دارید که مراد از این داستانها اینستکه مسیح مردم را از یسی جهل و کوری قلب شفا داده است - آیا این قول قابل قبول است؟ یا در مثال دیگر اگر کسی مثلاً مبلغ ۸۴ لیره برای شما بشخصی حواله نمود و اسم شما و پدر شما و تمام مشخصات شمارا مکرراً در آن تصریح نمود آیا شایسته است با این حال آن شخص پسر از اینکه حواله و اهداء آنرا تصدیق

۱ - چون تأویل یعنی خلاف ظاهر کلام را مراد دانستن و این محتاج بدو قرینه است یکی صافه که باعث صرف ذهن مخاطب از معنای ظاهر گردد و دیگری معینه که معنای خلاف ظاهر (تأویل شده) را تعیین نماید

کند مفهوم آنرا تاویل و بگوید ^{نماید} مراد اینست که من ۸۴ ضربه عصا بتو بنوازم و دلیلش هم این باشد که تفاوت حروف لیره و عصا بحساب ابجد ۸۴ میشود . نظیر آنکه علی محمد آیات قرآنرا که در باب معاد جسمانی و زنده کردن استخوانهای پوسیده است با آنهمه تأکید و تصریح برای خویش تاویل کرده و در بیان آن بزبان فارسی میگوید مراد از قیامت و معاد و حشر و نشر همانا ظهور خود او است و هر کس دعوت ویرا بپذیرد داخل نور و آنکس که بدو ایمان نیاورد داخل نار است زیرا تفاوت حروف نار و نور به حساب ابجد عدد پنج است و حروف کلمه « باب » نیز بحساب ابجد پنج میشود یا در مثال گذشته کسیکه حواله بر سر او است تصدیق کند که این حواله بنام تو است و باید در مقابل اجناسی که فروخته این مبلغ را دریافت نمائی ولی تاویل حواله اینست که مبلغ این حواله را باید به کسی پردازم که سالیان دراز بعد از این خواهد آمد و مدعی خواهد شد که روح تو بقاعده باطله تناسخ در بدنش حلول کرده گرچه مردن تو معلوم نباشد یا آنکه مدعی خواهد شد که نورانیت تو در او است هر چند او جنسی تحویل نداده و معامله نکرده است

آیا این است تاویل يك حواله ؟ مگر نه اینست که شما احادیثی که درباره حضرت مهدی علیه السلام فرزند حسن عسکری و سلطنت و عدالت گستری آنحضرت وارد شده است تاویل کرد و میگوئید مراد از مهدی که در روایات ذکر شده علی محمد است با اینکه هیچ يك از خصوصیات مهدی که در روایات ذکر شده در او نیست خدا ترا هدایت کند اگر نه این بود که همه جا در این کتاب بنای خود را بر اختصار و اجمال قرار داده ایم مثالهای زیادی نظیر تاویلات شما ذکر مینمودیم حال خوبست برای ما بیان

کنی که قاعده تأویل معمول در محاورات اهل سخن چیست تا ما بر اساس همین قاعده تأویلهای تو و باب و بهاء را در میزان مقایسه قرار دهیم و اگر تو میزان تأویل صحیح را نمیدانی ما خود آنرا بیان میکنیم پس بدان که تأویل را در ۳ مقام جایز دانسته اند: نخست تأویل عمل است که در مقام ابهام و آنجاییکه علت حقیقی عمل واضح نیست بوسیله تأویل منظور حقیقی عمل را توضیح میدهند. مانند کلام خداوند در سوره کهف در باب ملاقات موسی با مرد عالم (خضر) که پس از ذکر وقایعی از سوراخ کردن کشتی و کشتن طفل و پپای داشتن دیوار منظور باطنی و سبب حقیقی آنرا توضیح داده میفرماید « ذلك تأویل مالم تسطع علیه صبراً » این است تأویل آنچه ترا بر آن شکیبائی نبود.

مقام دوم تأویل خواب است که همان تعبیر آنست از روی ذوق و قریحه سلیم که بدستیاری بعضی مناسبات معنوی و فکری صورتها و وقایع خوابها را تأویل و تعبیر میکنند. و معنای لفظ تأویل که در چند مورد در سوره یوسف ذکر شده است بهمین مفهوم است و همچنین تعبیر دانیال رؤیای بخت نصر و تعبیر ملک رؤیای دانیال را بر اساس همین قاعده است که البته رهطی بتأویل کلام ندارد بلکه خود عالم دیگری است چنانچه عالم رؤیا نیز که از تصرف قوای اوهام و تخیل است غیر از عالم کلام است که برای فهمیدن و فهماندن مقاصد ابداع شده و در حقیقت نظام امر معاش و معاد مردم و درك حقایق اشیاء و شناختن آن متکی بآنست.

مقام سوم تأویل کلام است که هسته مرکزی و هدف اصلی بحث ما است چون مسلم است که مقصود از این بحث تأویل و تعبیر خوابهایی از قبیل اشخاص مثل یوحنا و غیره نیست که شما بهر نحو بخواهید تأویل

کنید بلکه آنچه میان ما و شما است کلمات خداوند و پیغمبران او وائمه هدی است که بمنظور آشکار کردن حقایق و ارشاد و راهنمایی خلق گفته شده و بنا بر این تأویل در کلام چیزی جز بیان مرادی که بازگشت کلام بآنست نیست باین معنی لفظیکه (بواسطه اشتراك و غیره) چندین معنا در آن احتمال میرود و بر حسب استعمالات اهل لغت و محاورات عقلاً و اهل زبان نسبت هریک از این معانی باین لفظ متساری و هیچ يك را بر دیگری ترجیحی نیست بواسطه قرینه یکی از آن معانی را تعیین نموده میگوئیم مراد از این کلام این معنی میباشد بنا بر این بصرف ادعای تأویلی را نمیتوان پذیرفت مگر در صورتیکه قرینه یا دلیلی از عقل یا نقل که مورد پسند عقلاً و دانایان همان لغت باشد برای اثبات آن تأویل موجود باشد .

و دیگر از مواردیکه تأویل در لفظ یا کلامی جایز است هنگامی است که دلیلی موجود باشد که از لفظی معنای لغوی حقیقی آن اراده نشده و قرینه لفظی که معنای مجازی آنرا تعیین کنند نیز در دست نباشد مثل قول خداوند « یداله فوق ایدیهیم » ولی چون عقل سلیم حکم میکند که خداوند عالم جسم و جسمانی نیست و دست بمعنی اصطلاحی ندارد و از طرفی در خود آیه هم دلیل و قرینه لفظاً موجود نیست که مراد از دست را بیان کند از اینرو بقرینه عقلیه کلمه « ید » را بقدرت تأویل میکنند و بنا بر این معنای آیه اینطور میشود که « قدرت خداوند فوق قدرتهای بشری است » و دلیل این تأویل اینست که نزدیکترین معنای مجازی ید همانا قدرت است و چون در نزد بشر دست وسیله اعمال قدرت و قوتست (چنانچه در عبارت فارسی هم میگوئیم فلانی فلانجا دست دارد) و باید دانست که این لفظ

وامثال آن از تشابهات قرآن است در مقابل محکمت آن زیرا متشابه لفظی است که معنای آن بچند صورت مشتبه باشد در حالیکه محکم لفظی است که معنای آن واضح و روشن است و خداوند در سوره آل عمران باین دو موضوع اشاره کرده و میفرماید « هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمت هن ام الکتاب و آخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم » یعنی او است کسیکه قرآن را بر تو نازل فرموده که بعضی از آن از آیات محکمه است که اساس و مبنای این کتاب است و بعضی از آن از تشابهات است پس کسانی که سیاهی هوا و هوس و معصیت قلب آنها گرفته و دلشان بیاطل است به پیروی از تشابهات بدنبال آشوب و فتنه و یافتن تاویل آن میروند و حال اینکه تاویل آنها جز خداوند و کسانی که در علم قرآن راسخند (پیغمبر و ائمه علیهم السلام) ندانند .

و از موارد تاویل لفظی است که از لحاظ لغوی دارای معنای کلی و شامل افرادی از یک طبقه باشد مثل لفظ (انسان) که اطلاق بهر جاندار صاحب عقلی میشود و دارای افرادی از قبیل زید و عمرو و بکر است - حال در بعضی موارد گوینده ممکن است با ذکر لفظ کلی اراده فردی از آن لفظ را داشته باشد که در اینصورت این لفظ قابل تاویل است مثل اینکه بگوید انسان را دیدم و مراد مثلاً زید یعنی یکفرد بخصوصی باشد و در حقیقت در این عبارت زید تاویل لفظ انسان است و نظایر اینگونه تاویل در قرآن دیده میشود که از آنجمله آیاتی است که بر معاد و حشر و نشر مردگان و حساب و عقاب دلالت دارد و در اینگونه آیات تمام این امور « یوم الحساب و یوم الدین » تعبیر شده که روزی از روزها است ولی در خود

آیات این روز تعیین نگردیده است بنا بر این اینگونه آیات از لحاظ کلی که بر معاد و حشر و نشر و عقاب و ثواب دلالت دارد از نصوص قرآن و از آیات محکمات است لیکن از نقطه نظر اینکه معلوم نیست چه روزی است از نوع تشابهات است و تأویل این قبیل آیات عبارتست از تعیین روز معاد و حشر مردگان و خداوند در سوره اعراف در آیه «یوم یاتی تأویله» اشاره بهمین معنی فرموده است و جا دارد برای اینکه بخوبی باین معنی آشنا شوی آیات از ۳۶ تا ۵۲ را قرائت کنی .

یکی دیگر از نظایر این قبیل تأویل قول خداوند تعالی در آیه «انما انت منذر و لكل قوم هاد» یعنی تو پیغمبر ترساننده و برای هر قومی راهنمایی است که در آیه بیان نشده است که راهنمای امت پیغمبر آخر الزمان کیست و اگر حدیث احمد بن حنبل در مسند و احادیثی نظائر آن نبود که حضرت رسول ص میفرماید «یا علی من پیغمبر ترساننده ام و تو راهنمایی» دلیلی بر تأویل آیه بحضرت امیر المؤمنین نداشتیم - این آیه نیز از لحاظ دلالت بر وجود راهنما برای هر قوم از تشابهات قرآن است . همچنین در آیه «انما ولیکم اله ورسوله و الذین آمنوا الذین یمونون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون» یعنی همانا ولی امر و صاحب اختیار شما خداوند است و پیغمبر او و کسانی که ایمان آورده و نماز میخوانند و در حال رکوع انفاق مال میکنند که در خود آیه مراد از کسانی که نماز میخوانند و در حال رکوع انفاق مال میکنند تعیین نگردیده و اگر احادیث بسیاری نبود که جمله کی دلالت بر این

۱ آیه پنجاه و یکم هل ینظرون الا تأویله یوم یاتی تأویله بقول الذین نهوه من قبل حججائت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا أو کفعل غیر الذی کنا نعمل قد خسروا! انفسهم و ضل ما کانوا یفترون .

دارد که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین ع که روزی در رکوع نماز انگشتر خود را بسائلی داد نازل گردیده دلیلی در دست نبود که ما آنرا اینطور تأویل کنیم .

خدا ترا هدایت کند - بنا بر این تنها موردیکه شایسته تأویل است عبارت از لفظی است که نه بطور ظاهر مفید مقصود است و نه صریح است و نه منصوص بلکه احتمالات درك مقصود در آن علی السویه است ولی با این حال بمجرد دلخواه و از روی هوی و هوس یا بدون دلیل و برهان تأویل چنین لفظی جایز نیست زیرا تأویل بمیل و هوای نفس را در آیه که قبلاً ذکر شد خداوند مذموم دانسته و آنرا از صفات اشخاصی قرار داده است که باطن آنان مریض و دلشان آلوده بباطل است و برای ایجاد فتنه و حکومت بر ضعفاء و همچنین بمنظور ترویج اباطیل خود آیات را تأویل میکنند و تردید نیست که این تأویل متکی بهیچگونه هدایت و حجت و برهان عقلی یا نقلی و مستند بقرآن نیست - و اما اگر لفظی بالعکس بطور ظاهر مفید معنی است یا صریح و منصوص است خود از محکمت است که هیچکس را برای اظهار نظر شخصی در آن نیست حتی اگر اشخاصیکه طبق آیه شریفه دلشان آلوده بباطل است اندکی هوشیار باشند از ترس دانایان اهل لغت و لسان از اظهار نظر خصوصی در پیرامون اینگونه محکمت یا تأویلی در آن خود داری خواهند کرد زیرا در غیر اینصورت بدست خود بر سوائی خویش اقدام نموده اند از اینرو است که ناچار طبق گفته قرآن بدنبال تأویل الفاظ متشابه میروند تا بدینوسیله اغراض نا پاک خود را تأمین و با تأویلات غیر منطقی خود مردمان کوتاه فکر و نادان را فریب دهند حال تا چه حد جای شکفتی است که روزگار در پس پرده گروهی را میپروراند که الفاظ صریح و معانی

منصوص را بازبجه اغراض خویش قرار داده و شکفت تراينکه گروهی از همین اشخاص ادعاه خردمندی و روشن فکری وزیر کی و حتی لغت شناسی هم میکنند (بنگر زمانه را که چه اعجوبه ها کند) و از هوانمیکه بین علی محمد و حسینعلی مشترك است و جلو گیر و سد قاطعی است از قبول ادعای یا تصدیق بحقیقت آنان و در عین حال دلیل واضحی است بر فساد دعوت و بطلان طریقه ایشان اینستکه هر دو مدعی خدائی و ربوبیت شده اند و این مصیبتی بس بزرگ و فاجعه بسی شکفت آور است و حتی در همین مقدار مختصر و ناچیزیکه از نسخه های متعدد کتابهای آنان در دسترس ما بوده است می بینیم که بطور مکرر با صدای بلند چنین ادعای ناروایی میکنند چه بسا در آن کتابهاییکه ما ندیده ایم و بدان دسترس نداشته ایم مطالبی از این وقیحانه تر و شنیع تر هم موجود باشد . علی محمد در بیان میگوید . تمام نامها نام خدا است در حالیکه او را نامی نیست و جمله صفات صفت خدا است و او را صفتی نیست باطن او کلمه لا اله الا الله و ظاهر وی در قرآن « محمد رسول الله » است و در همین کتاب ذات خداوندی را حروف هفتگانه ع ل ی م ح م د میدانند و هم چنین در این کتاب فصلی است مخلوط از عربی و فارسی که در آن میگوید « همانا آن قائمی که جمله مردم در انتظار روز ظهور اویند و همه بظهور وی وعده داده شده اند منم » و بفارسی میگوید « مختصر مقال . من قیوم اسمائ گذشت از ظهور من آنچه گذشت و صبر کردم تا کل محض شوند و نماز الا وجهی و بدانکه من من نیستم بلکه مرا آنی هستم که در من غیر خدا دیده نمیشود » و نظیر این مطلب را در اواخر لوحیکه باین جمله آغاز میشود « یا خلیل بسم الله الا قدم الا قدم » نیز میگوید « ای ابراهیم شاهد باش که تو روزی عرش ظهور پروردگار خویش بودی و ما پیش از آن و

پس از آن بودیم و هشتم بنکر ترا آفریدیم و روزی عطا کردیم و سپس
 میراندیم و از نو حیات بخشیدیم تا این زمان - همانا ایشان از کتابها و صحف
 در پرده اند پس چون آن صحیفه ها بر پروردگار تو - پروردگار آنچه با چشم
 توان دید و آنچه توان دید - پروردگار جمله دنیاها نازل گردید... و از این
 کلام همین کافست که میگوید کتابها و صحف بر خداوند یعنی خودش نازل
 گردید پس اوست « پروردگار آنچه دیدنی و آنچه نا دیدنی است و پروردگار
 عالمین » ای کاش میدانستیم اگر صحف بر خداوند نازل گردید پس نازل
 کننده آنها چه کسی بوده است - حسینعلی هم در این زمینه در باره ملاحسین
 بشروئی و همچنین در باره علی محمد در صفحه ۱۸۸ کتاب ایتقان سخن گفته
 است در آنجا میگوید « اگر وی نبود (مقصود ملاحسین بشروئی است)
 خداوند بر عرش رحمانی خویش مستقر نمیکردید و بر کرسی صمدانیتش قرار
 نمیگرفت » و علت این سخن اینست که نخستین کسیکه دعوت علی محمد را
 پذیرفت و کلمات والواح ویرا در میان مردم انتشار داد همین ملاحسین بود
 این شخص باصفهان و کاشان و تهران و خراسان برای تبلیغ این مذهب
 مسافرت نمود و در امر تبلیغ و هم چنین جنگ با مخالفان و مسلمانان از هیچ
 چیز فروگذار نکرد و بالاخره در بارفروش (بابل) مازندران بقتل رسید
 درباره میرزایحیی ملقب به صبح ازل هم نظیر اینگونه لاطائلات در کلمات
 میرزا علی محمد میتوان دید از آنجمله در نامه ایستکه در اواخر کار خود
 برای میرزایحیی فرستاده است و در حقیقت این نامه بمنزله وصیتی است
 که در آن عهد خویش را بمیرزایحیی وا میگذارد و مضمون قسمتی از این
 نامه چنین است « این نامه است از مهیمن قیوم بسوی عزیز و محبوب

خویش بر اینکه بیان هدیه من است بسوی تو با یقین باینکه خدائی جز
تو نیست و امر و خلق مختص تو است و باز نظیر اینگونه صحبتها را ما در
کتابی از کتابهای آنها که بنام «الایمان فی اظهار نقطة الیمان» است یافته ایم
و عنوان نوشته که علی محمد بمیرزا یحیی فرستاده اینست «در مکتب خانه
من یظهر الله منور فرمایند» و خود نامه بدین مضمون است «هو الابهی الله
لا اله الا هو العزيز المحبوب له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما وهو
المهيمن المقیوم انه کتاب من المهيمن القیوم..... تا آخر» که بعد از ذکر
صفات خداوند میگوید این نامه است از مهیمن قیوم.

و حسینعلی در کتاب ایقان در این مقوله از جمله همکاران خویش پیشی
جسته است زیرا برای هر کس که ظهور کند و دعوائی داشته باشد مقام الوهیت را
ثابت کرده و این امر را یکنوع «ظهور آلهی» دانسته است. مثلاً در صفحه دوم درباره
ظاهر میگوید «لقاء او که عین لقاء الله است و درباره خداوند میگوید «بظهور مظاهر
نفس خود» و در اول باب دوم راجع به علی محمد میگوید «این باب در بیان
اینست که خورشید حقیقت و مظهر نفس خداوند بر هر که در آسمانها و زمینها است
فرمانروائی داشت» سپس میگوید «اینست مقام انا هو و هو انا» یعنی من اویم و او
من است (در حقیقت کنایه از وحدت او و خدا است العیاذ بالله) آنگاه میگوید «و
جمیع آنچه بایشان یعنی الله جل و علا راجع است فی الحقیقة بعضرت ظاهر
راجع پس از لقاء این انوار مقدسه لقاء الله حاصل میشود بعد از آن میگوید و اگر
شنیده شود از مظاهر (انی انا الله) حق است و ربیبی در این نیست بظهور و
صفات و اسماء ایشان - ظهور الله و اسم الله و صفت الله (یعنی هر کدام از مظاهر
که بگویند من خدا هستم حق است و شکی در آن نیست زیرا ظهور آنها ظهور
خدا و صفات آنها صفات خدا و اسم های آنها اسم خدا است

باید دانست که حسینعلی کتاب ایقان را همچنانکه در خود کتاب اشاره میکند هنگام اقامت در بغداد نوشته و در این هنگام بر حسب ظاهر بر پیروی از برادرش یحیی خود را مقید میدانسته است هر چند در نهانی دسیسه‌هایی ترتیب میداده است که مستقلاً بنام خود دعوت کند و باین جهت در این هنگام ادعا نکرده است که مظهر خداوند یا خود خدا است لیکن پس از اینکه حال و زمان مقتضی گردید که در آدرنه مستقلاً بنام خود دعوت نماید و آوازه این داعیه را در عکا بلند کند بطور آشکار بدعوی خدائی پرداخت و بهمین علت است که تظاهر با دعای الوهیت و ربوبیت از ناحیه حسینعلی در کتاب اقدس او بطور مکرر دیده میشود که از آن جمله این عبارت است «ای جماعت انشاء بشنوید صدای مالک اسماء را که شمارا ندا میکند از طرف زندان بزرگش که خدائی نیست غیر از من که با اقتدار و متکبرم» و در کتاب الواح که در زندان عکا تحریر کرده است در ضمن کلماتیکه با مبلغین خود غنایب و حسن و سید عبد الغنی نامی خطاب کرده است میگوید: «ای حسن بدین ندائیکه از جانب زندان است گوش فرا دار که گوید خدائی جز او نیست خدای یکتا و خبیر - هنگامیکه ستارگان آسمان بیان مرا به بینی و شراب معرفت را از جام گرم من بنوشی بگو آلهی آلهی سپاس میکنم ترا که مرا بیدار و هشیار نمودی و در زندان خویش مرا یاد فرمودی» هم چنین در کتاب الواح در ضمن نامه که در جواب مراسلات جمعی از یاران و پیروان خود مینویسد و بدین مضمون آغاز میشود که «نامه آنجناب بمنظر اکبر رسید» و مضمون نامه و منظور اصلی آن شکایت از برادر خود میرزا یحیی صبح ازل و همچنین مذمت و حتی تکفیر او و پیروان او و جواز لعن بر آنان است پس از اینکه مقام خود را بیان کرده و خوب شدن

را بنام قیوم مینامد چنین میگوید: ای قوم بیاری خداوند قیام کنید همانا آن قیومیکه قائم بظهورش شمارا بشارت داد آمد، هم چنین در این نامه میگوید: بگوای قوم اینست آن قیوم که در زیر چنگال شما قرار گرفته است اگر بوی رحم روا ندارید بخود رحم کنید، و در مقام شکایت از برادر و پیروان وی میگوید: کسانیکه کافر شده اند بآنکس که نامش زینت بخش صحیفه مکنون است گسرتار خسران و زیان شدند - همانا طلعت احدیت ظاهر و پرچم ربوبیت افراشته گردید و پرده الوهیت برداشته شد و سر مستتری که نقاب بر چهره سزاعظم نهاده بود آشکار گردید - بجان اوسوگند که بیان از وصف او تعالی هذا القیوم عاجز است بجان (۱) رحمن سوگند بیان مینالد و میگوید ای پروردگار من تو مرا نازل فرمودی برای اعلائی ذکر خود و قائم (یعنی علی محمد) بنابر فرمان تو بندگان را امر نمود که بسبب من از درك جمال قیوم تو در حجاب نشوند - لیکن مردمان آنچه در اثبات حقانیت تو در من نازل گردید تحریف نمودند و مرا برای خویش پسری قرار دادند که بآن باتو معارضه میکنند - پس ای کاش نازل نفرموده بودی و ذکر نموده بودی - بعزت تو سوگند است که اگر مرا نابود میفرمودی مرا خوشتر بود تا اینکه موجود باشم و بندگان تو که بر مخالفت تو قیام نموده اند و در حق تو خواستند آنچه خواستند بقرائت من پردازند .

باید دانست که چون علی محمد کشته شد بین پیروان وی معروف

۱ - این مطالب زبان حال یا مقال یا نوحه سرائی کتاب بیان علی

محمد است که وسیله دعوت صبح ازل شده و بهاء میخواهد با این لاطائلات

و گفتارهای سخیف خود را قیوم - خدا - من بظهور و غیره قالب کند .

و مسلم بود که میرزایحیی جانشین و قائم مقام وی خواهد بود و شخص مذکور کسی است که باب ویرا صبح ازل لقب داده و حسینعلی بمنزله جانشین و مبلغ میرزایحیی بود چون یحیی خود را از انظار دوست و دشمن مستور میداشت تا آنکه در اول محرم ۱۲۶۹ که هردو وارد بغداد شدند حسینعلی را بخاطر افتاد که این امر را به تنهایی برای خود قرار دهد و دعوت را بنام خویش اظهار نماید (سال مذکور نزد بهائیهها به دوام بعد حین، موسوم گردید) و از همین زمان است که ایندو نفر هر کدام بترویج امر خویش پرداختند و بدسیسه‌ها و نیرنگهای پشت پرده بر علیه یکدیگر قیام نمودند و ناچار یک بغض و عداوت شدیدی بین آنان بوجود آمد که بعلت مقتضیات زمان و بدست نیامدن فرصت مساعد بصورت مخفی ماند و مجال خود نمائی نیافت و چون حسینعلی از برادر و پیروان وی احساس خطر نمود (زیرا پس از آنکه تابع امر برادر و مبلغ و هواخواه او بود مرد مرا بخود بی خواند آنان ویرا عهد شکن و مرتد میخواندند) ناچار از ترس بکردستان حوالی سلیمانیه گریخت و دو سال بعد چون بسبب زیاد شدن یاران امر خود را قوی دید دو مرتبه به بغداد مراجعت نمود لیکن در این اوان هردو دسته را باسلامبول تبعید نمودند و حسینعلی و هواخواهان وی در ۱۵ ذی قعدة ۱۲۷۹ و میرزایحیی چند روزی قبل از آن از بغداد خارج و در موصل بهم پیوستند سپس در اسلامبول دستور داده شد که جملگی به ادرنه که بها و بهائیان آنرا ارض سڑی (سرزمین راز) مینامند تبعید کردند و این حادثه در سال ۱۲۸۰ اتفاق افتاد. در ادرنه اختلاف بین دو برادر و هواخواهان آنان بصورت تحریکات و انقلابات بروز نموده و از آنجا حکم تبعید میرزایحیی بجزیره قبرس و

تبعید میرزا حسینعلی به عکا صادر گردید و حکومت وقت برای هر يك از دودسته جاسوسانی از دستۀ دیگر مأمور نمود که از آنجمله هشت نفر مراقب میرزا حسینعلی بودند تا بالاخره در ۱۲ جمادی الاولی ۱۲۸۵ وارد عکا شدند و چون حسینعلی این عده را سنگ راه دعوت و مانع رواج کار خود میدید شبانگاهی با جمعی از پیروان خود بدانان حمله برد و با چاقو و ساطور قطعه قطعه نمودند باین سبب حکومت وقت وی و پیروانش را دستگیر کرده و در زندان انداخت طبق مدارك موجوده و گواهی دفتر زندان چهار ماه در حبس ماند و در این مدت است که نامه هائیکه در صفحات قبل بدان اشاره شد تحریر نمود و در آنها علاوه بر اظهار شکایت از برادر خود کوس تکفیر او را نیز بر ملا نمود زیرا سختگیری هائیکه در زندان از او میشد بیشتر از ناحیۀ برادر و در اثر توصیه های وی و هواخواهان او بحکومت بود .

هم چنین حسینعلی در جای دیگر در الواحش در موضوع ادعای الوهیت میگوید : موهای من برای جمال من گواهی میدهند که خدائی جز من نیست من در ازل قدم اله فرد احد صمد قیوم بسودم - اینست عرش ظهور خداوند خدائی جز من نیست - با اینهمه چگونه بر این جمال اعتراض روا میدارید ، خدا ترا هدایت کند چگونه برای يك فردی از بشر روا میدارید که ادعای خدائی کند و خود را پروردگار و رب العالمین بداند و لا اله الا انا (خدائی جز من نیست) بگوید بشری که ضعیف و حادث است و شکمش آلوده است از کثافات عذره و بول، بکمترین چیزی متالم و مجزون میگردد و از ستمیکه بروی - میشود تظلم و اظهار شکایت میکند و بالاخره خواه ناخواه در معرض مرگ یا قتل است -

خدا ترا بطریق خویش راهنمایی کند - آیات بیسی آن عرب با دیه نشین
وحشی بت پرست را که چون مشاهده میکند رو باهی بر بت وی بول
کردنا گهان شعور باطن وی بیدار شد و با خود گفت «آیا این که رو باهی
بر سر او بول میکند سزاوار است خدا باشد و در معرض عبادت در آید
خاک بر سر آن بتی که رو باهان بر آن ادرار کنند - » خدا ترا هدایت
فرماید آیا باین نکته برخوردی که در ضمن این مذهب من در آورده
بدعتها و فتنه هائی نهفته است اگر تا کنون باین قبیل موضوعات توجهی ننموده
باید گفت حقا عقل و خرد خویش را تباه نموده و فقط بصرف هوای
نفس باین طایفه متمایل شده بدون اینکه هیچگاه در مقام این برآمده
باشی که اندکی بر حقیقت (۱) دعاوی آنان و آنچه در کتا بهای این
دسته موجود است اطلاع حاصل کنی و یا لا اقل آن مقداری از اسرار
مخفی کتابهای آنان که خواه نا خواه مانع تصدیق و در عین حال
هر کدام به تنهایی دلیل کذب و تکذیب کننده ایشان و معرف حال و
روحیات و فاش کننده اغراض آنان است

بشناس تا شاید راه راست را از غیر آن تشخیص داده و در صراط
هدایت قدم گذاری و اگر تا کنون بدین نکات برخوردی چگونه برخورد
هموار میکنی و عقل و وجدان تو جایز می شمارد که يك نفر بشر امثال
علی محمد و حسینعلی را خدا و پروردگار جمله عالم بشماری اگر ترا
دلیل در دست است که ترا قانع کرده است برای من بیان کن تایباری

۱ - هر کس اندک اطلاعی از احوال این طایفه داشته باشد میداند که در پنهان
داشتن کتب و کلمات پیشوایان خود بیش از هر چیز جدیت دارند و حتی گاهی سخن
را که بمناسبتی از اربابان خود نقل میکنند ممکن است بعد از ساعتی در همان
جایزه انکار نمایند.

خداوند فساد و ضلال آنرا برای تو روشن و ثابت مینمایم .
 خدا ترا هدایت فرماید - تو و هر آدم عاقلی لامحاله از شخص
 دروغگو تنفردارید حال آیا از علی محمد یا حسینعلی نمپرسی ؟ تو
 که بگمان خویش خدائی مگر نه اینستکه با دعای خود میگوئی من
 آن خدائی هستم که بظهور موسی و عیسی و محمد (ص) و ائمه طاهرین
 ظاهر گردیدم - مگر بموجب همین ادعا از کلام و وحی خود تورات
 و انجیل و قرآن را فرستادی - مگر در انجیل های چهار گانه درباره
 معجزات حضرت عیسی داستانهای مشروح و مفصلی درباره اتفاقات مخصوص
 و اشخاص معین و معلوم بیان نمودی و با لفظی روشن و نیکوترین بیان
 آنها را برای تنبیه مردمان ذکر نکردی - مگر تو خود در قرآن و در
 ظهور خویش در محمد (ص) و علی (ع) و ائمه طاهرین (ع) تذکر
 ندادی که محمد (ص) خاتم پیغمبران است که برگوی رشته وحی
 منقطع خواهد گردید و از پس او پیغمبری نخواهد بود و تاکید نمودی
 که « ان الدین عند الله الاسلام » و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل
 منه ، و ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم ، و اینکه اسلام دین جاویدان
 است و برای آن مدت و زمان مخصوص نخواهد بود و اینکه قرآن
 بطریقی هدایت میکند که با قوام ترین راهها است و اگر کسی بقرآن
 تمسك جوید رستگار خواهد گردید و هرگز بگمراهی نخواهد افتاد
 و اینکه خداوند جمیع مردگان را در روز قیامت در صحرای محشر
 جمع و برای دادن پاداش خوب و بد هر يك آنان را زنده خواهد کرد
 بعد از آنکه بصورت خاك یا خاکستر پوسیده در آمده باشند و همچنین
 برای اثبات معاد جسمانی قدرت خویش را در خلق و ایجاد جمیع

ممکنات در مرحله نخست دلیل قراردادی و کسانی را که انکار (۱) معاد میگردند مورد سرزنش قراردادی و این موضوع را چه در قرآن و چه در کلمات خود در هنگام ظهور خویش در محمد (ص) و ائمه تکرار نمودی و نیز در کلمات خود هنگام ظهور و تجلی خویش در محمد و اهل بیت او علیهم السلام بشارت دادی که نهمین فرزند حسین حضرت مهدی فرزند حسن عسکری (ع) از جاریه آنحضرت موسوم به نرجس بوجود خواهد آمد و پس از غیبت طویل و زندگی بسیار درازی که نظیر زندگی نوح و خضر است و در زمانی که در اثر طول غیبت فتنه ها و شبهات بعد و فور رسیده است و بسیاری از مردم از دین برگردند ظهور خواهد نمود . و با ظهور خویش و سلطنت مطلقه اش زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همچنانکه از ظلم و جور پر شده است .

حال ای خدا چه شده است که در این تجلی های تازه و ظهور های جدید خود با تمام گفته های گذشته خویش بنای مخالفت گذاشته و خلاف آنها را اظهار میکنی تا آنجائیکه مردم چندی از این خلاف گوئیها را جمع آوری کرده و (در ضمن مواعیکه در گذشته ذکر شد) در دسترس ما میگذارند ، آفرین بر آن کسانی که گوش شنوایی برای شنیدن و پذیرفتن این تناقضات و دروغ بافیها ندارند .

خدا ترا هدایت فرماید بنظر ما همین يك اصل کافی است که ادعاهای و اغراض این طایفه را در نظر تو باطل نموده و موجب آن شود که بشاهراه هدایت و حقیقت بازگشت نمائی و هم چنین کافی است

که با این مطلب حجت خداوند بر تو تمام و جای عذری برای تو نماند .

با اینهمه چنانکه باز احتیاجی باشد که در باب مشکلات خود از ما سئوالاتی نموده یا مطالب گذشته را آنچه‌نچه لازمست درك نکرد ه و در آنها متزلزل باشی و در اطراف آن توضیحی از ما بخواهی بما مراجعه کن و دلائل خود را بیان و شبهات خویش را در میان نه و مطمئن باش که بحول و قوه الهی هیچگاه موجب کدورت یا ملامت برای ما نخواهد بود و اگر از اینکه من در موردی در این کتاب گفته ام فلان شخص دروغگو یا ضد و نقیض گو است و ترا خوش نیامده است امید اغماض دارم زیرا مسام است بر طبق قاعده احتجاج هنگامیکه با دلیل دروغگویی شخص ثابت گردید ناچار باید بوی دروغگو خطاب نمود و حال اینکه در این مقام بعد اقل آنچه باید گفته شود اکتفا شده است باینمعنی که این لفظ دروغگورا ما بکسی خطاب کرده ایم که بدیانت و شریعت و قرآن و خداوند و کتابهای آسمانی اهانت و ستم نموده و هم چنین در بیان راه راست و دیانت حقه و اهل آن و نیز در لغات زبان و کلمات و اعراب و طرز تفهیم و تفهیم آن ظلم و ستم روا داشته است اکنون در خاطر من يك سئوال دیگر باقی است که ترا بشرافت اخلاق و دیانت سوگند دهم که از روی کمال صداقت و آزاد منشی و انصاف پاسخ دهی که مطالب و کلماتیکه ما در این کتاب از قرآن و اخبار اهل بیت عصمت مورد استفاده قرار دادیم اگر تو یا کسی غیر تو بخواهد آن مطالب را با الفاظی ادا کند که دیگر تاویل و تعبیری در آن ممکن نباشد آیا بچه نحو و باچه الفاظی باید ادا کند؟ آیا برای اداء مقصود

لفظی واضح تر و روشن تر از آنچه در آیات و اخبار گذشته وارد شده
 سراغ میتوان داشت؟ آیا بسخن گفتن خود در خانه با خا نواده و زن
 و فرزند و خدمتگزاران توجه نموده که چگونه و با چه لفظی است که
 آنان مقصود تورا بنحو کامل درك نمایند؟ آیا طرز این مکالمه غیر از
 همان نحوه ایست که جمیع خرد مندان برای اداء مقصود دارند... آیا
 نمی بینی این راه و رسمیکه شما در تأویل و تعبیرهای نجسب و دور
 از قاعده عقل در پیش گرفته اید سبب میشود که باب حصول یقین و
 تفهیم و تفهیم مسدود گردد و بهیچ وسیله^{دروغ} از راست تمیز داده نشود و
 مثلاً مطالب گوینده را نتوان فهمید راست گفت یا دروغ امر کرد یا
 نهی - زیرا اینگونه تأویلات ناروا و بی ملاک شما در هر کلامی راه
 می یابد تا جائیکه هیچگونه مفهوم قطعی و سربراستی برای آن نمی ماند
 بویژه در صورتیکه مراعات قواعد و دستورات زبان را چه در ماده
 کلمات و چه در اعراب آن ننموده و غلط گفتن و غلط خواندن را شیوه سخن
 خود قرار دهیم چنانچه روش کتاب بیان شما همین است و در همین صفحات
 اخیر کلمات حسینعلی را نقل نمودیم که میگوید بیان مینالد و میگوید
 آنچه در باره اثبات حق خود بر من نازل فرمودی مردمان تحریف
 نمودند . . .

خدا ترا هدایت فرماید از اول تا آخر بیان را خود نگاه کن
 بین چه کلام منصوص یا ظاهری در حق حسینعلی در آن هست که
 مخالفت با آن تحریف و سزاوار اینگونه سرزنش باشد با اینکه شما
 خود مخالفتهای خویش را با نصوص قرآن و اخبار با آنهمه صراحت
 و تاکیدیکه در باره حضرت مهدی فرزند حسن عسکری (ع) و همچنین

در باره معاد جسمانی و ختم شدن نبوت بحضرت رسول اکرم (ص) و انقطاع وحی پس از آنحضرت وارد شده است همه آنها را به بهانه تأویل قابل قبول میدانید - آیا دیده بصیرت نمیکشائی و مراعات شرافت حق و حقیقت و وجدان نمیکنی و از همین مطلب درس عبرت نمیگیری هر چند آنچه در موانع قبول دعوت علی محمد و حسینعلی ذکر کردیم برای هر شخص خردمند و منصفی کفایت میکند لیکن شاید نظر تو این باشد که در دلائل این دو نفر نیز تأمل و بحث کنیم از اینرو ما آنچه دلائل از آنان یافته ایم ذکر میکنیم و چنانچه غیر از این نیز دلائل دیگری در نزد شما هست ذکر کنید تا در آن بحث و تأمل کنیم . اینک میپردازیم بذکر دلائل آنها که در حقیقت شبهاتی بیش نیست .

شبهه اول - شما میگوئید میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی هر یک کتابی آورده و گفتند این کتاب وحی الهی و کلام خدا است و اگر آنان در این امر بدروغ سخن میگفتند خداوند بعذاب خویش ایشانرا هلاک و ریشه حیات آنها را قطع مینمود و در عقوبت ایشان تعجیل میفرمود و آنانرا مهلت نمیداد زیرا خداوند در سوره الحاقه میفرماید « ولو تقول علينا بعض الاقاویل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين » یعنی اگر این پیغمبر بر ما سخنی بدروغ نسبت دهد البته قدرت و توان ویرا گرفته و شاهرگ حیات او را قطع خواهیم نمود . در جواب این شبهه میگوئیم ما از جماعت بیشماری که تا این زمان بدروغ ادعای پیغمبری کرده اند و برخداوند دروغ بسته اند صرف نظر میکنیم مانند (مسیله و عنسی و کسانیکه قبل از آنان و بعد از آنان بوده اند و

خداوند بآنان مهلت داده است بیش از آنچه بعلی محمد مهلت داده لیکن
 اقلأ اندکی تأمل کن مگر همین میرزا یحیی صبح ازل نیست که کتاب
 و سخنانی آورد و نسبت آنرا بوحی داد و برادرش بهاء ویرا تکفیر
 نمود و کاذب خواند و هواخواهان ویرا بدتر از فرعون و هامان و
 اصحاب شیطان دانست و ادعا نمود که آنان کتاب بیان را تحریف
 کردند و آنها را بدین سبب ملعون خواند و بسیاری از نسبتهای دیگر
 که در الواح و در ایام زندان در هنگامیکه در اثر اختلاف با برادر
 خود گرفتار بوده و دل پیری از برادر داشته است نگاشته و شمه از
 آنرا ما در همین مقال در ضمن بیان ادعای الوهیت حسینعلی ذکر نمودیم
 و از طرف دیگر همین حسینعلی کتابهایی آورد و نسبت آنرا بوحی
 الهی و کلام خداوند عزوجل داد و در مقابل برادرش میرزا یحیی ویرا
 تکذیب نمود و مرتد و کافر خواند و بمنزله گوساله سامری دانست و
 ادعا نمود که اصحاب او مشرکند و از جمله کلماتیکه میرزا یحیی در
 این مقام گفته و بدست ما رسیده است اینستکه میگوید « برای شما از
 جانب ما نور و راهنمایی روشنی برحق نازل گردید که کتابهاییکه
 در دست شما است تصدیق مینماید - پس بعد از این شما دانسته گوساله
 را نگیرید - کسانیکه از پس نور خداوند گوساله را میگیرند مشرکند »
 و نیز کلمات دیگری از میرزا یحیی از قبیل اینکه میگوید « بکشید
 کسانیرا که بنور خداوند کافر شدند تا در میان شما فتنه نباشد و از بیان
 کمک و استعانت جوئید - روزیکه هر دو دسته جمع شوند - در این
 روز خداوند بر عرش خویش مستقر خواهد گردید - از خداوند
 پرهیزید و تقوی را پیشه خود کنید تا بتقوی برسید ، اکنون تو خود

انصاف داده و بگو کدامیک از این دو برادر در این ادعا که کتاب خود را وحی و کلام خداوند دانسته اند و هر کدام دیگری را تکفیر نموده اند راستگو و بر حقند ناچار باید بگوئی یا هردو دروغ گفته اند یا یکنفر از آنها - در این صورت ما از همین اقرار اتخاذ سند نموده و میگوئیم بنابر این یا هردو و یا یکنفر از آنان به خداوند دروغ و افتراء بسته است در حالیکه می بینی خداوند او را هلاک ننموده و رک حیات ویرا قطع نفرموده است بلکه بوی مهلت داد و ویرا بجمیع نعم دنیوی متنعم فرمود و بالنتیجه این يك دليل شما مردود است و ثابت میشود که مفهوم و معنی آیات سابقه مثل الفاظ آنها مختص (۱) بحضرت خاتم النبیین است که چون دارای اعتبار نامه و ماینطق عن الهوی (سخن نمیگوید از روی هوای نفس) بود اگر فرمانی بمردم میداد از روی

۱ - علت دیگر اختصاص اینستکه در زمانیکه احتمال بعثت پیغمبری برود و پیغمبر قبلی رتبه خاتمت نداشته باشد اگر شخصی ادعای پیغمبری نماید و عملیات معجزنمایی ارائه دهد که مردم آنها را معجزه پندارند مثل صدا کردن گوساله سامری در این موقع چون بمقتضای عدل الهی اتمام حجت بر او لازمست و مردم را بحال خود گذاردن قبیح است البته باید پیغمبری در مقابل این گمراه کننده بفرستد تا او را مهلت ندهد و رشته حیوة او را قطع فرماید پس در زمانی که پیغمبر اسلام ادعا نمود اگر بدروغ ادعا نموده بود این عمل بر خداوند لازم بود بعکس زمان علی محمد و بهاء که اولاً ادله خاتمیت پیغمبر اسلام برای اتمام حجت بر مردم کافی بود و ثانیاً دعاوی متناقضه آنها برای دلیل بودن بر کذب آنها وافی بود و ثالثاً دلیل و معجزه در دست آنها نبود که قابل آن باشد عاقلی تصدیق آنها را بشماید و همان حجة عقل برای مردم کافی بود

هو او هوس بر خدا لازم بود قطع حیات او . شبهه یا دلیل دوم موضوعی است که از عده از هواخواهان شما شنیده ایم که بگمان خویش استقامت جماعت بایه و بهائیه را بر مذهب خود دلیل بر حقانیت آنان دانسته اند اینک ما تورابه این همه مذاهب و ادیان پوچ و باطل متوجه میکنیم که خود بیینی چگونه سالیان دراز بلکه قرون عدیده این مذاهب و پیروان آنها بر عقاید باطل و افکار فاسد خویش استقامت نموده و از بذل مال و جان خویش در پیشرفت آن هیچگونه مضایقه ننموده اند . آنوقت است که میگوئیم این راه ضلال نیز مانند سایر راههای ضلال است .

بعلاوه چه بسا از اشخاصیکه سالیان دراز پیرو این مذهب بوده و حال اینکه از ترس رسوائی و افتضاح تظاهر باسلام میکردند و چه بسا از بهائیهائیکه از خوف همین رسوائی بدین اسلام برگشته اند و اگر بنا شود عده که از ترس افتضاح و بی آبرویی به نسبت بایگیری پس از پی بردن به فساد آن بدین حق و اسلام برگشته اند در اینجا اسم ببریم شاید یگباره انکار کنی که اصلاً چنین اشخاصی وجود نداشته اند و علت این انکار نیز شاید این باشد که غالباً اشخاص غیر معروف و گمنام بدین مذهب ایمان میآوردند بهمین لحاظ بهتر است که اشخاص برجسته و افراد بارز این دسته را ذکر کنیم که جای انکار نباشد .

نخستین کس خود شخص علی محمد است زیرا عموم مورخین که شرح حالات ویرا نوشته اند متذکر میشوند که چون در شیراز ویرا چوب زدند از دعای خویش دست برداشت و بدست والی نظام الدوله حسین خان مراغه توبه کرد وهم چنین در مسجد نو شیراز که از

بزرگترین مساجد آن سامان است در حضور علمای وقت توبه نمود و در بالای منبر از تمام دعاوی خویش بازگشت کرد و در حضور عامه مردم توبه خود را علنی نمود و پس از اینکه يك يك آنها را بر شمرد از جمله آنان مکرراً استغفار نمود - همچنین هنگامیکه ویرا از شهر ماکو به تبریز (۱) احضار نمودند (در دفعه اول) در محضر عده از علماء حضور شخص ناصرالدین شاه که در این هنگام مقام ولایت عهدی را داشت و حکمران آذربایجان بود (در سال ۱۲۶۳) از گفته ها و دعاوی خود استغفار نمود و لسی مرتبه دوم که او را به تبریز جلب کردند و کشتند توبه نکرد زیرا یقین داشت که اکنون توبه نتیجه ندارد و ناچار ویرا خواهند گشت چون در آن موقع تنها موضوع دیانت و مذهب نبود بلکه بیشتر از لحاظ سیاسی بود که وجود او مغل امنیت سیاسی گردیده و مبالغین و هواداران وی فتنه و آشوب و کشتار و غارت‌هایی در میان مردم برپا کرده و صدها اطفال بیگناه و زنان بی دفاع از مسلمانان و غیر مسلمانان را بقتل رسانیده بودند و این جمله بدستور خود باب بود - اکنون (۲) ملاحظه کن چگونه خود علمی محمد رئیس مذهب باب و مؤسس این آئین باطل بر عقیده خود استقامت

- ۱ - توبه نامه باب عیناً در کتاب کشف الحیل آیتی گراور شده مراجعه نمائید
- ۲ - در شرح حالات سلمان و حجر عدی و میثم تمار و سایر اصحاب وفادار پیغمبر و آل اطهار علیهم السلام و اصحاب حضرت سید الشهداء بنگر که چگونه در مواقع بسیار سخت تحت شکنجه و آزارها و هنگام شهادت بهیچ وجه دست از عقاید حق خود بر نداشته و بلکه يك گفته ناروایی از زبان آنان راجع بر رؤساء دین و معارف حق شنیده نشد

نداشت و تردید نیست که اگر این مذهب حق و این دین آسمانی بود بهیچوجه معقول نبود که هرچند از باب تقیه و حفظ نفس هم باشد از گفته خویش انصراف نماید و توبه و استغفار کند . حتی بسیاری از بانیان مذاهب باطله نیز چنین آسان از دعوی خود بازگشت ننموده اند یکی دیگر از بزرگان مذهب باب که از عقیده خویش انصراف نمود ملاعلی اصغر نیشابوری است که از همدستان ملاحسین بشروئی است در خراسان بود هنگامیکه شاهزاده حشمت الدوله حمزه میرزا در رادگان ویرا احضار نمود این شخص از ترس کشته شدن استغفار نمود و از باب بیزاری جست و او را لعن کرد .

دیگر از جمله این اشخاص سید حسین یزدی است که از دوستان و یاران قدیم علی محمد و از زمره مبلغین وی بود که در زندان ماکو نیز با او زندانی گردید و هنگام احضار وی به تبریز نیز همسفر وی بود و چون هر دو را در محضر آقا سید علی زنوزی در تبریز حاضر کردند و سید مذکور حکم قتل علی محمد را صادر نمود این شخص که موقع را باریک و خطر را نزدیک دید استغفار کرد و از ارباب خود بیزاری جست و او را استم و لعن نمود حتی آب دهن بصورت وی انداخت و بدین نیرنگ از کشته شدن نجات یافت لیکن پس از این قضیه باز به مذهب اولیه بازگشت .

دیگر از جمله این اشخاص آقا رسول و سی نفر از ماجراجویان بایه بودند که بعد از کشته شدن بشروئی و سر لشکر شدن حاج محمد علی ملقب به قدوس همگی توبه کرده و از لشکر مسلمین امان خواستند و از باب بیزاری جستند لیکن عده از سپاهیان مسلمین

آقا رسول و جمعی از پیروانش را کشتند و بقیه نیز دو مرتبه بقلعه بایها برگشتند و آنجا بجرم اینکه از دین خویش برگشته و مرتد شده بودند بدست خود بایان بقتل رسیدند .

دیگر از کسانی که باز گشت نمودند رضاخان فرزند محمدخان میرآخور محمد شاه بود با بیست و سه نفر دیگر از همکیشان خود که از لشکر مسلمانان تقاضای امان کرده و توبه نمودند و توبه آنان هم صحیح و بر اساس واقع باقی ماند و همین جماعت بفرمانده لشکر مسلمین اطلاع دادند که جماعت بایه در قلعه خویش کاملاً بیچاره و قوای آنان کاملاً مضمحل گردیده است و هنگامیکه در همین جنگ حاجی علی محمد قدوس فرمانده ایشان تسلیم شده عده دیگر از پیروان از عقیده خویش استغفار نمودند .

دیگر از بزرگان ایندسته که توبه نمود حاجی عبدالکریم تهرانی و پسرش محمد حسن است که در مصر اقامت داشتند ، این شخص حتی برای تقویت امر عباس افندی بر علیه برادرش محمد علی سفری بامریکا رفته بود لیکن پس از بازگشت بمصر توبه نمود و با فرزندش بدین اسلام رجوع کرد و هر دو شروع بفش کردن مفاسد این مذهب و همچنین کارهای ناپسند و اعمال پنهانی پیروان آن نمودند و این هر دو بتوبه خویش باقی و با توبه از دنیا رفتند و شرح حال اشخاص که در اینجا بطور خلاصه نقل شد از تاریخهای متعدده با نقل صحیح اخذ شده است بلی (۱) میرزا ابوالفضل گلپایگانی از اشخاصی است که بر

۱ - باید دانست این استقامت نیز از روی خلوص عقیده نبود بلکه فقط برای جهات مادی و حب مال بود چنانچه شرح حال وی در همین کتاب وهم چنین

این مذهب ثابت ماند و از علائم استقامت او یکی اینست که پیوسته بسایر ادیان بر علیه دین اسلام و قرآن کماک میداد و راههای اعتراض را باین دین بآنان میآموخت و در کتاب (دررالبیه) خویش این اعتراضات را واضح و آشکار برشته تحریر درآورد بلی این شخص در مذهب باب بقدری ثابت بود که از هر ملتی پولی میگرفت و حرفهای پوچ و مطالب واهی برخلاف مذهب دیگری که خود با آن مخالفت داشت بآنان میآموخت. هم چنین بهائیهها و ازلیها نیز بر عقیده خویش ثابت ماندند و از جمله علائم ثبات و استقامت آنان اینست که هر کدام از این دو فرقه فرقه دیگر را کافر میخواندند و آنانرا مورد شتم و لعن قرار میدادند عباس افندی و میرزا علی محمد پسران حسینعلی و جمیع پیروان آنان نیز بر مذهب خود باقی مانده اند و هر دسته دسته دیگر را کافر دانسته و بهمدیگر لعن و ناسزا گفته اند حال اگر از بین این فرقه ها يك دسته را بر حق بدانند ناچار باید دسته دیگر را بر باطل شمرده و تصدیق کنی که بر عقیده دینی خود استقامت نموده اند. مرحبا باین استقامت بر عقیده !!

شبهه یاد ایل سوم اینست که میگویند حضرت محمد صلی الله علیه و آله مدت ده سال مردم را باسلام دعوت میفرمود و جز معدودی از اشخاص ضعیف و بی بضاعت کسی قبول اسلام نکرد در حالیکه باب

در کتاب کشف العیال آبتی شاهد این موضوع است و نیز کاغذی که برای بهائیان نوشته در موقیقه شهر به او را نرسانیده بودند در اصفهان نزد آقایان درب امامی موجود است که در آن اظهار بی عقیده گی بجهت باب و بهائیه نماید و مینویسد اگر پول را باو نرسانند آنها را مفتضح خواهد نمود.

بعد از پنج سال از آغاز دعوتش عده زیادی (۱) که در بین آنان بزرگان و اشراف نیز وجود داشت بمتابعت او بر خاستند که بدستیاری آنان علمهائی آفراشته شد و سپاهیهائی تشکیل و جنگهائی بر پا گردید، در جواب میگویم اولاً محمد احمد نامی در افریقا نیز ادعای مهدویت نمود و در مدت پنجسال یا کمتر چنان کارش بالا گرفت که از منتهی الیه مصر تا پشت خط استوارا تصرف کرد و بر تخت سلطنت نشست و سپاهیهائی بیشمار تهیه نمود تا بدانجا رسید که شهر خرطوم را محاصره و باهفتاد هزار نفر از جنگجویان خود آنرا تصرف کرد در حالیکه قدرت داشت چندین برابر این عده را بسهولت فراهم کند، ثانیاً تفاوت امر پیغمبر اسلام با مدعیان مهدویت بر هیچ خردمندی پوشیده نیست باین معنی که آنحضرت با کمال صراحت لهجه و یگرنگی دعوت میفرمود و هیچ امر پنهانی و اسراری نداشت و هیچگاه در تبلیغ رسالت راه حيله و مکر نه پیمود بلکه در آغاز دعوت یکی از سنگین ترین و دشوارترین وظایف را که کاملاً برخلاف امیال و روحیات مردم آن زمان بود از قبیل دعوت بتوحید و ترک بت پرستی و شرک و سایر اباطیل زمان جاهلیت بآنان تکلیف نمود چنانچه سر لوحه دعوت وی

۱- باید دانستکه یکی از نیرنگهای اینجماعت اینستکه پیوسته جمعیت پیروان خود را خیلی بیش از آنچه هست جلوه میدهند بلکه هر کس از هر ملت و مذهب که هوا پرست و شهوت پرست و در مذهب خویش لاابالی و بیقید باشد فوراً وی را از خود می شمارند و امین و نیکو در کتاب های خود این مطلب را بعد کافی تعقیب نموده و در آن بحث کرده اند (رجوع بکشف الحیل و فلسفه نیکو^{شود})

مذمت بتها و تنقید خدایان و دعوت بعبادت خداوند یکتا و بیزاری از خدایانیکه بدست خویش ساخته اند دعوت به تصدیق رسالت خویش بود که مفهوم این دعوت این بود که ایشانرا از مقام ریاست و سیادت و آقائی یکباره فرود آورده و فقط به تبعیت از گفته های خویش و تسلیم در مقابل اوامر و نفوذ خود می خوانند و پیداست که جمله اینها چیزی بود که کاملاً بر خلاف میل و روحیات جمیع طبقات از وضع و شریف عربهای متعصب بود و مسلم بود که سیل احساسات و تعصبهای ناروا با این دعوت مغالط خواهد بود و از آن نفرت خواهد داشت لیکن ببرکت حقانیت دین مقدس اسلام بتدریج عقائد حقه و احکام شرعیه این دین مبین بر بسیاری از مردم آسان گردید که بدان گرویدند و بمتابعت آن پرداختند و در وفور بلا و مصائب دشوار و سنگین که در راه ترویج آن بر آنان روی می آورد صبر و شکیبائی نمودند تا آنکه خداوند درین اسلامرا در میان همه طبقات ظاهر و آشکار فرمود حال چگونگی می توان ظهور پیغمبر اسلام و کیفیت احوالات آنحضرت را با حالات آنکس مقایسه کرد که با مردمی سروکار دارد که گوشه‌هایشان آکنده اخبار بشارت و دل‌هایشان پر از اشتیاق ظهور حضرت مهدی غائب (ع) است و شب و روز بانتظار ظهور وی و عمری را چشم براه فرج آنحضرت گذرانیده اند که اگر برای اینگونه مردم کسی ادعای مهدویت کند واضح است از وی استقبال خواهند نمود زیرا این خود یگانه آمل دیرینه و حاجت مطلوب آنان است بخصوص مردم ایران که میدانی در مذهب تشیع و محبت و دوستی اهل بیت و اشتیاق بدارک سلطنت حقه مهدوی زبانزد خاص و عام و تا چه پایه بامام زمان علاقمند میباشند

بعلاوه در این موقع مردم این کشور از لحاظ گرفتار هرج و مرج و نا ملایمات بودند زیرا با مراجعه بتاریخ بخوبی معلوم میشود که وضع سیاسی این مملکت مختل و نا منظم و سلطنت از صفویه بنادر و از نادر بزندیه و از زندیه بقاجار منتقل شده و يك سلسله جنگها و تاخت و تازها و قتل و غارتهاي دائم و بد بختيهاي متوالي آخرين رمق حیات این ملت را گرفته و راحتی را بکلی از آنان سلب کرده بود بنا بر این هر کس با این وضع مردم چنین ادعائی می نمود خواه و ناخواه با زمینه مستعدی روبرو می گردید چون امری را ادعای کرد که دلها به آن متوجه و گردنها بسوی آن کشیده شده بود و عموم مردم آرزومند و در انتظار چنین دعوتی بودند البته در چنین محیط مساعدی مدعی مهدویت در مقابل مردمان کم بصیرت جز اندکی ریا کاری و سالوس و زهد فروشی و مغالطه کاری های عوام فریبانه بچیز دیگری احتیاج ندارد و مقدمات این مغالطه کاری و سفسطه نیز قبل از میرزا محمد علی بوسیله آنکسی فراهم گردید که گفته بود حضرت مهدی فرزند حسن عسکری در دوره غیبت در جابلقا در عالم هورقلیائی و عالم مثال است در صورتیکه در هیچ حدیثی ذکر نگردیده است که آن حضرت در جابلقا است یا اینکه جابلقا در عالم هورقلیائی و عالم مثال است بلکه بالعکس بصریح روایات و اخبار چنانچه در ضمن حدیث پنجاه و دوم و پنجاه و سوم گذشت که حضرت مهدی در همین عالم است و در اجتماعات مردم حاضر می گردد و دوستان خویش را ملاقات می فرماید بنا بر این دیگر جابلقا کدام است و هورقلیائی کجاست البته اینها نیست مگر نامهایی که اختراع نموده و هوای نفس و اغراض پست آنانرا

بدین فتنه جوئی و ضلالتها و اداشته است (رب ساع لقاعد) چه بسا زحمت را کسی میکشد و نتیجه آنرا دیگری میبرد زیرا این آشرا کسی پنخت و دیگری خورد

شبهه چهارم - آنکه علی محمد کتابی آورد و ادعا نمود معجزه است و آنرا دلیل صدق دعوی خود قرار داد و گفت جن و انس مانند آنرا نتوانند آورد چنانچه در کتاب احسن القصص در تفسیر سوره یوسف در شرح معنای این آیه (اذ قالوا لیوسف و اخوه احب الی اینا منا) میگوید « اگر جن و انس جملگی همدست شوند تا کتابی نظیر این کتاب آورند نتوانند و لو اینکه اهل زمین و جمعیتی برابر آن با آنان دستیار شوند پس قسم بحق پروردگار نتوانند حرفی از حروف آنرا بیاورند ، هم چنین در نامه خود بمفتی آلوسی مینویسد « افلا (۱) تنظرون الی الدلائل فان کل ذلك یشبث بما نزل الله فی الکتاب و ما یشبث الکتاب الا وان فیہ لمتعجین ما علی الارض کلهن بما لا یقدرون ان یأتین بمثله ، آیا باین دلائل نظر نمیکنی پس همانا تمام اینها ثابت میکنند آنچه را خداوند در کتاب نازل نموده است و کتاب ثابت نمیکند مگر آنکه در آن جمله اهل زمین از اینکه نتوانند نظیر آنرا بیاورند در شکفتی باشند و در بیان می گوید « منم منم (۲) غیر از من و برهان من نیست و معجزه من کلام من و بیان من است !!! ، که اگر جن و انس هم دست شوند یک حرف نظیر آن را نتوانند آورد .

۱ - کلام او که مشحون از اغلاط است مانند سایر کلماتش برای نمونه ذکر گردید

۲ - باب اقرار بمعجزه میکند و بعد از او حسینعلی که بادعای خود من بظهور

است معجزه را انکار مینماید

میگوییم این کتاب و همچنین کلماتیکه بادعای میرزا علی محمد
 در شمار اعجاز و بمنزله شاهد صدق دعوت اوست در نظر هر با تمیز و
 ذی شعوری خود مانع صدق بلکه دلیل بارزی بر کذب و دروغ پردازی
 و مخصوصاً سست فکری مدعی است (البته در نظر هر کس غیر از
 مشتی مردمان پست و اوباش مانند خود وی) زیرا وی کتابی با صلوب
 عربی آورده و بتقلید قرآن آنرا بصورت آیات ترکیب نموده است
 مطالبی که در این آیات ذکر میکند عبارتست از یکمده از کلمات و
 آیات قرآن که بصورت نامطلوب و ناپسندی تلفیق مینماید و آنرا
 از ترکیب اصلی و اسلوب شیرین اصلی خارج میکند بطوریکه بین
 حسن اسلوب اصلی آیات و زشتی ترکیب وی فرسنگها فاصله است
 زیرا در این عبارات اضداد را جمع کرده و چنان ترتیب سوئی بکلمات
 داده و با ترکیب مبتدلی آنها را تلفیق نموده است که در نتیجه به
 صورت مجموعه ای از اغلاط چه در ریشه کلمات و چه در حرکات و
 اعراب درآمده است و اگر عباراتی از غیر قرآن ذکر کند مثل اینستکه
 بطور عمد میخواهد مغلوط و برخلاف اسلوب لغت عرب باشد بطوری
 که غالباً بصورت عبارات بی معنی است که ممکن نیست مراد و مفهومی
 از آنها بدست آید و هر چند اسلوبی اختراع می کند که منحصر بخود
 او است ولی مردمان خردمند و با ادراک از سخافت و زشتی آن در
 شگفتند و ما بخواست خداوند در صفحات آینده چند جمله آن را به
 عنوان نمونه ذکر میکنیم و بسیار شایسته است که تو آنها را بر
 دانشمندان خاور شناسان مغرب زمین که بلخت عربی آشنائی دارند
 عرضه داشته و نظر آنها را در باره ارزش این کلمات و مقام فضل و

معرفت گوینده آن بخواهی و مادر اینجا به پیروی از قرآن که با مثالهای ساده مطالب مشکل را ثابت نموده و حتی نور خود را بشکوتی تشبیه نموده است در مورد معارضه قرآن و قیاس آن با کتاب بیان شما مثالی ذکر می کنیم معروف است روزی دو نفر فارسی زبان در راهی بهم دیگر برخوردند یکی از آنان از دیگری پرسید چکاره شخص اخیر جواب داد من شاعرم ولی تو نیز بگو چکاره اولی گفت من هم ماعرم حال قدری از اشعار خود را برای من بخوان شاعر گفت من در باب سپری شدن سرمای زمستان و رسیدن دوره نشاط و سرور پرندگان از نسیم بهاری و عطر گلها این شعر را سروده ام :

« كبك در كوه می زند خنده ، حال تو معرفت را بخوان ماعر گفت منم گفته ام » « ميبك در موه می زند منده ، شاعر گفت این شعر من است و تو آنرا تحریف کرده ماعر گفت خیر این معر من است و خودم سروده ام لیکن تفاوت این مثل با کار این اشخاص اینست که ماعر در اسلوب شعر تصرف نکرد و مراعات وزن آنرا نمود

يك مثال دیگر بند بازان ماهریکه در روی بند و طناب حرکات و عملیات محیر العقول انجام میدهند غالباً بکنفر از همدستان خود را نیز در روی زمین میگذارند که هر کاری خود بالای بند انجام میدهند نظیر آنرا هم این شخص در روی زمین انجام میدهد بطوریکه تماشاچیان هر دو نفر را میبینند و با مقایسه حرکات این دو نفر و به مقابله شدن دو ضد با یکدیگر و تردستی استاد بازیگر و زشتی عمل همدست او پی ببرند با اینکه آنکس که در روی زمین است کاملاً از حرکات بازیگر اصلی متابعت میکند - اگر بگوئی این مثالهای کودکانه ما بر خلاف آئین

بحث است گوئیم بر طبق ضرب المثل معروف اگر دیوانه سنگی در چاه اندازد که آنرا مسدود کند و جماعتی تشنه کام در انتظار آب باشند باید ناچار جمعی از خرد مندان حاضر شوند و بچاره جوئی پردازند و هزاران تدبیر بکار برند تا آن سنگ را از درون چاه بیرون آورند زیرا حکمت چنین اقتضا میکند .

و اگر بگوئی کتب باب اینطوریکه شما بهمیل و غلط بودن وصف میکنید نیست بدلیل اینکه گروه بیشتری بدان ایمان آورده و آنرا وحی منزل و کلام خدا دانسته و بواسطه آن ترك قرآن گفته اند و این امر با آنچه شما وصف میکنید مغایرت تمام دارد . در جواب گوئیم پوشیده نیست هنگامی که میرزا علی محمد این کتب را آورد و برای اثبات حقانیت دعوی خود بدانها استدلال نمود و آنها را حجت خویش خواند مردمان بر چند حال بودند دسته که اول دعوت کرد غالباً فارسی زبانان درس ناخوانده بودند که از زبان عربی کوچکترین اطلاعی نداشتند ولی ضمناً گوش آنان بکلمات قرآن و دعاهای مأثوره اهل بیت آشنائی داشت و غالباً آنها را برسیاق عبارت میخواندند بدون اینکه از مفهوم آن اطلاعی داشته باشند و از مفهوم آن موقعی میتوانستند استفاده کنند که بفارسی ترجمه شده باشد چنانچه امروز غالب قرآنهاى چاپی و غیر چاپی و هم چنین کتابهای دعا و غیره دیده میشود که در زیرسطور ترجمه آن نوشته شده است - تردید نیست این دسته از مردم عوام هر کلامیکه باسلوب عربی باشد بشنوند هر چند مهمل و خالی از معنی باشد بدون تفاوت آنرا کلامی عالیمقدار می پندارند بویژه آنکه اگر بردوش قرآن و باسلوب دعاهای مأثوره باشد و خاصه آنکه

در آنها الفاظ (سمیع - علیم - حکیم - نور - سموات - نار - عذاب) یافت شود که گوش آنان نظایر آنها را بسیار شنیده است مثلاً اگر کسی اینطور مهمل بافی کند :

« انا (۱) ترفنا لکم و بیس الذ راف وحداً من عندنا و ما کنا عن الافلاج سامهین ، و کلماتی نظیر این مردمان عوام و بی اطلاع آنرا با آیات قرآن فرق نخواهند گذاشت و اگر برای آنان این عبارت بدون معنی خوانده شود ، مالی کما نسحت جوالی ذنوبی و تلجت فی اعصامی الامت بی هوا هیچ الارباق و هلمنتی سوا سل الافلاق فمالسی لا ابکسی و انا بین سما سیح الاعمال و الاطیح العذاب یوم المشی الی قبری فالولی الی عملی والاج الی معادی فی یوم النشیح المعلوم ، و عباراتی نظیر این بدون تردید بین آن فقرات دعا های صحیفه و مواعظ نهج البلاغه فرقی نخواهند گذاشت

این گروه از مردمان بطور اجمال شنیده اند که حضرت صاحب الزمان (عج) ظاهر خواهد شد و در زیر فشار همه گونه ظلم و تعدی مشتاقانه در انتظار ظهور آنحضرت روز شماری مینمودند و بموجب همین علل بمحض اینکه شایعه دعوت باب در اذهان افتاد و کلماتی از کتاب بیان بگوش آنان رسید در وحله اول بدون غور و تأمل آنرا تصدیق نمودند چنانکه یقین کردند آمال و آرزوی همیشگی آنان صورت عمل بخود گرفته و بشارتیکه بآنان داده شده جامه عمل پوشیده است و با کمال خلوص نیت دعوت او را پذیرفته و در تسرویج آن از

۱ - اگر خوانندگان گرام آشنا بعلم عربیت باشند از این مهملات بسیار

هیچگونه فداکاری خود داری نمودند دسته دیگری نیز در اثر مطالعه کتب حکمت یونان از عقاید حقه منحرف گردیده بودند ولیکن موقع بآنان اجازه نمیداد که یکباره از دین اسلام قطع علاقه کنند و بهمین علت در وحله اول اقدام بتأویل در عقائد اسلامی و دین محمدی نمودند و آنها را ضد و نقیض جلوه دادند (در مواردیکه عناوین علما مختلف و آراء آنان مردد و مضطرب بود) و بتدریج به پیروی از هوا و هوسهای نفسانی آنچه خواستند بزبان آوردند و از حق و حقیقت پایرون نهاده در باره بشر غلو نمودند باینمعنی که از طرفی قائل بنقص ذات اقدس احدیت شدند و اراده و اختیار را از وی سلب کردند و از طرف دیگر برای کمال بشر انتهائی قائل نشدند و وی را از مقام حقیقی وی بالاتر دانستند و بتدریج در مقام این برآمدند که مرد مرا نیز تابع عقاید خود نمایند نخست در مردم عوام طمع بستند زیرا معلوم بود ایندسته پیوسته بکسی راغب بوده که موضوع تازه طرح کند یا اینکه بمقالات و مسموعات پیشین جلوه تازه دهد و در محسوسات تندرو و بیباک باشد هرچند این موضوعات بر خلاف حقیقت و مخالف شیوه عقل باشد آنوقت با این عقاید عوام فریبی را شیوه خویش قرار دادند و دسته از مردم نیز بسرعت بطرف آنان متوجه شدند همچنانکه گروهی از مردم نادان با کمال شوق و رغبت به بعضی از پیروان و مرشدهای صوفی نما روی کرده و دست بیعت بمشایخ این جماعت که ادعای وصول بمقام یقین و حقیقت میکنند داده و از روی ارادت مطیع کلیه اوامر آنها شده اند تا آنجا که عبادات و احکام شرعی را تغییر داده و چیزهاییکه بهیچوجه با شریعت موافقت ندارد در آن داخل نموده اند و علت کلیه این امور

این است که احکام شرعی و دستورهای دین پیوسته بر خلاف میل و طبع بشر هواپرست بوده و بردوش وی گرانی می کرده است و دل‌های آلوده و ناپاک پیوسته بچیزهای تازه مایل میباشند و بدان متوجه می‌گردد همچنین مانند دسته دیگری که مدعیند هر چیزی برای حضرت حسین ابن علی علیه السلام گریه کرده است مثلاً کاسه که میشکند میگوید صدای شکستن صدای گریه اوست همانطوریکه مردم ندانسته بکسی ایمان و اعتقاد پیدا میکنند که ادعاً میکند پرده از مقابل چشم وی برداشته شده و بر کلیه اسرار آگاه گردیده است و هر چه میخواهد می‌گوید از آنجمله فرمایش پیغمبر اکرم (ص) را که میفرماید (انا مدینه العلم و علی بابها) تفسیر میکند بمعنائ خنده آور یا گریه آوری که سه شهر می‌شمارد و برای هر کدام محله‌هایی ذکر میکند و سی و سه محله آنرا می‌شمارد و برای محله بیست و دوم سیصد و شصت کوچه قائل میشود و برای هر کوچه صاحبی ذکر میکند باصورت مخصوص و اسم طولانی که از بس حروف آن زیاد است خواندنش مشکل است و از جمله صاحبان کوچه‌ها زنی را می‌شمارد که دایره بدست دارد و از آنجمله فاحشه بدکاری را شرح میدهد که مردمان را بخود دعوت میکند و ذکر میکند کوچه را که مردی با مرد دیگر مرتکب عمل قبیحی میگردد و بسیاری از اینگونه مطالب که نه در قرآن است و نه در سنت پیغمبر (ص) و نه در احادیث ائمه طاهرین (ع) و نه در کتب قدما و حتی در کتابهای هزار و یکشب و حسین کرد و زمانها هم اثری از آنها نیست بلکه در آخر همین مقام میگوید ما شرط کردیم آنچه در کتابها مسطور است ذکر نکنیم و آنچه غیر از ما گفته اند شرح

ندهیم بایشمه خزعبلات مردم آنانرا انکار نکردند و بمخالفت آنان قیام نمودند با اینکه بطور صریح نوشتند که بعد از هزار و دوست هجری دوره حضرت محمد زمینی پایان رسید و دوره احمد (۱) آسمانی شروع گردید چنانچه در جوامع الکلم و شرح قصیده است گویا کسی توجه نمود که این اشخاص با این کلمات و بدعتهای خود فتح چه بابی میکنند و برای اسلام و عقاید حقه آن چه خوابهایی دیده و در زیر این پرده چه نقشه هائی پنهان داشته اند تا آنجائیکه این ترهات بتدریج در میان بسیاری از مردمان رایج گردید و آنها را با آغوش باز کور کورانه پذیرفتند در این حال چون جماعت ضال و مضل راه تصرف در دیانت را باز و باب تبدیل و تغییر حقایق را مفتوح دیدند یگیااره در عوام الناس و بی سوادان طمع بستند و در صدد جذب قلوب آنان بر آمدند ولی از طرفی همین عوام الناس نیز کاملاً پای بند دیانت بودند و هنوز نفوذ و قدرت بدست متدینین و با ایمان بود لذا در انتظار فرصت برای تغییر دادن مجرای سیاست و دین نشستند و هر چند این دستجات مختلف غرضهای مختلفی داشتند ولی همه تمام مقصد یا قسمتی از مقصود خود را در این تغییر میدیدند و جملگی در انتهاز فرصت مناسبی می گشتند - ضمناً در ایران این موضوع بتجربه ثابت شده بود که تغییر سلطنت غالباً با آشوب و هرج و مرج توأم بود چنانکه در دولتهای صفویه و نادرشاه و زندیه اتفاق افتاد و از طرفی بسیاری از کارگذاران و اعضاء دولت قاجار نیز تاحدی از حقیقت دیانت انحراف پیدا کرده و غالباً در اثر ضعف نیروی ایمان بمذعیان دعاوی غریبه از قبیل کشف

و شهود و صوفیگری متمایل بلکه ارادتمند شده و در حق آنان چنان غلو مینمودند که خالق حقیقی را فراموش میکردند از طرف دیگر نظام سیاست وقت در این مملکت مختل و از هم پاشیده بود باین معنی که محمد شاه قاجار با امراض مزمنه سختی دست در گریبان بود و بامور مملکت بطور شایسته رسیدگی نمیکرد و این امور جمعاً سبب شد که این دسته باسانی دعوت آنکسی را که ایجاد يك هسته مرکزی می نمود و دیگران را گرد خود جمع و متحد میکرد پذیرند زیرا مسلم بود که در هنگام آشوب و هرج و مرج دسته ای که وحدت کلمه داشت بهتر بقصود میرسید مخصوصاً اگر این مدعی دعوتی داشت که بامشرب شیخیه و صوفیه و مذاق کشف و شهود نزدیک بود چون بطوریکه دیدیم بسیاری از مردم ایران در آن زمان باینگونه افکار متمایل بودند علیهذا چون علی محمد دعوت خود را آشکار نمود غالب این گونه افراطیون ملاحظه کردند که این بهترین فرصتی است که آنان مدتی در انتظار آن بوده اند و در نزد خود گمان کردند که جمیع فرق صوفیه و شیخیه و همچنین شیعیان ضعیف العقل بدین دعوت جواب موافق خواهند داد و بنا بر این زمام سیاست و دیانت را خویشتن بدست خواهند گرفت و هر يك میتوانند اغراض شخصی خود را بمرحله عمل بگذارند و بهمین نیت کتابهای علی محمد را وحی منزل شمرده و کتاب الله نامیدند و با کمال تجلیل و تکریم لوای آنها برافراشتند ولی در مقابل دسته از مردم اهل لسان و لغت شناس و عاقل و دین دار نیز چون این کتابها بدستشان رسید دریافتند که چه اندازه سست و تو خالی است و آنها را بامسخره و استهزاء تلقی نموده و فکر گوینده آنها را چون داعیه اش پست و ناچیز دیدند

و بهمین لحاظ چنین پنداشتند که مردمان نیز آن کتب را بسخریه و استهزاء خواهند گرفت و چنانچه شایسته آنهاست بدور خواهند انداخت لیکن از این موضوع غفلت داشتند که آتش فتنه های دینی در آن زمان در کمون عده مشتعل گردیده و همچنین توجه نداشتند که مردم در قوه فهم و معرفت و هوا و هوس و سایر شئون اختلاف کامل دارند و هر کس دارای فکر و عقل و غرض و مرض خاصی است و بهمین علت در مقابل این کتابها دو عکس العمل از خود نشان دادند نخست بی اعتنائی به آنها و دیگر اقدام بموعظه مبلغین آن و از آنچه سزاوار وظیفه حقیقی آنان بود غفلت نمودند زیرا قبل از هر اقدام لازم بود در مقابل آن کتابها و کلمات آنان نیز مطالبی مغلوط و بی معنی بهم بافته و باسلاحی نظیر سلاح آنان بمبارزه علیه ایشان قیام کنند و حجت را بمثل آن جواب دهند و بوسیله معمولاتی نظیر معمولات باب سستی و پوچی آنها را بمردم ضعیف بفهمانند چنانچه خداوند نیز اشاره بهمین معنی میفرماید: ادع الی سبیل ربك بالحکمة ، مردم را براه پروردگار بوسیله حکمت دعوت کن که غرض از حکمت در اینجا همین است که حجت را بمثل خود آن پاسخ دهند و هر چه باشد معارضه بمثل کنند و نگذارند شیطان بر اشخاص ضعیف العقل راه یابد و همچنین بمبلغین مجال ندهند که در نزد اینگونه اشخاص رفته و بدروغ و تزویر بآنان چنان وانمود کنند که علماء و دانشمندان از معارضه با کتب باب و از آوردن نظیر آن عاجز شده اند زیرا اینها کلام خداست اکنون هم بعقیده ما هنوز وقت نگذشته و وظیفه آنان را ما بردوش میگیریم چه اگر راهنمایی مردم آن زمان از دست ما بیرون رفته است بیاری خداوند می توانیم مردم اینعصر را

که از دوستان و عزیزان ما هستند ارشاد و راهنمایی کنیم برای همین
 منظور نخست مقداری از کتب علی محمد را در اینجا ذکر میکنیم و
 آنگاه بوسیله معارضه بمثل و ذکر کلماتی نظیر آنها برای همه ثابت
 میکنیم که این مرد در اینکه میگوید جن و انس نمیتوانند مثل آنرا
 بیاورند دروغگو بوده است اگر علی محمد می گوید « ان ناراً عجازی
 قد تحققت بالحق علی الحق فی الحق بلیغاً و جاءت من سدرۃ الالحن
 فی شجرة الغلط فی القبة الحمراء عجیباً ، ما هم می گوئیم اگر او غلط
 بافی کرده ما هم غلط می بافیم ، ان العن فانا اذ حنین وان اکثر الغلط
 کنا فی غلطوط الغلطیط المتغلطط الغلطاط من الغلطون و لن یک
 احجته من اول الامکان و قادم القدمان فی جملان البهیان و دور الابهاء
 محیطاً همچنین در بیان میگوید شئون الحمراء اثار النقطة جل و عز
 الیان فی شئون الخمسة من کتاب الله عزوجل کتاب الفاء بسم الله الابهی
 الابهی بالله الله الابهی الابهی الله لاله الا هو الابهی الابهی الله لاله الا
 هو الابهی الابهی الله لاله الا هو الابهی الابهی الله لاله الا هو الابهی
 الابهی الله لاله هو الواحد البهیان و لله بهی بهیان بهاء السموات و الارض
 و ما بینهما والله بهاء باهی بهی و لله بهی بهیان - بهیة السموات و الارض
 والله بهیان مبتهه مبتهه قل الله ابهی فوق کل ذی بهاء لن یقدر ان یمتنع عن
 ملک سلطان ابهائه من احد لافی السموات و لافی الارض و لا ما بینهما
 انه کان بهاء باهیا بهیا و همین طور این ماده را در بهیان و بهیه تکرار
 می کند تا می گوید « انا قد جعلناک جلالاً جلیلاً للجاللین و انا جعلناک
 جمالاً جمیلاً للجمالین ، و نظیر این جمله ها را با الفاظ ذیل تکرار
 می کند که فقط ما لفظ « انا جعلناک ، را برای اختصار از اول آنها

حذف می نمائیم و فقط جمله بعد از آنرا ذکر می کنیم میگوید «عظمانا
 عظیماً للعاضمین نورانا نوبراً للناورین رحماناً رحیماً للراحین تماماً
 تیبماً للتامین کمالاً کمیلاً للکاملین کبراناً کبیراً للکابرین عزاناً عزیزاً
 للعاززین نصراناً نصیراً للناصرین فتحاناً فتیحاً للفتاحین قدراناً قدیراً
 للقادرین ظهراناً ظهیراً للظاہرین حباناً حبیباً للحبابین شرفاناً شریفاً
 للشارفین سلطاناً سلیطاً للسلطین برهاناً بریباً للبارہین حکماناً حکیماً
 للحاکمین جوداناً جوبداً للجوادین وزراناً وزیراً للوازرین بطشاناً
 بطیشاً للباطشین نبلاناً نبیلاً للنبالین جهراناً جہیراً للجاہرین جرداناً
 جریداً للجاردین سرجاناً سریباً للسارجین طرزاناً طریزاً للطارزین
 تا میگوید تبارک الله من سلط مستلط رفیع وتبارک الله من وزر مؤتزر
 وزیر کہ این کلماترا نیز در دنبال تبارک الله تکرار می کند و می گوید
 «جمل مجتمل جمیل عظم معتظم عظیم نور متنور نوبیر رحم مرتحم
 رحیم شمش شمشخ شمیخ بذخ مبتدخ بدیخ بدء مبتدء بدیء فخر مفتخر
 فخریر ظہر مظہر ظہیر قہر مقتہر قہیر غلب مغتلب غلب کبر مکبر
 کبیر عز معتزز عزیز جود مجتود جوبد طرز متطرز طریز جذب مجتذب
 جذب این بود کلمات او اکنون ما میگوئیم اسئل الکردی المکتردی
 الکرید والزبغ المتزبغ الزبغ من له اقل الام بالعریبة ومعرفة اصولها
 و قل اية فقرة ساله من الغلط المغتلط الغلط فانه يقول ليس فيها
 صحیحاً الاقوله رحماناً رحیماً للراحین فاعتبروا انکنتم من المعتبرین
 (۱) یعنی از هر کردی و زنگی که اندک اطلاعی از زبان عرب داشته

باشد پیرس در تمام این عبارات علی‌محمد جمله صحیحی میتوان یافت البته خواهد گفت بجز عبارت «رحماناً رحیماً للراحمین» چیز دیگری صحیح ندارد پس خوبست قدری چشم و گوش خود را باز کنید و از همین نکته عبرت بگیرید اکنون گوش فرادار و معارضة بمثل را از جانب ما بین ولی بنای ما بر این است که اسامی و صفات خداوند را مانند وی بازیچه قرار ندهیم زیرا جلال کبریائی را در هر حال و بهر عنوان باید از هذر و بیهوده گوئی منزّه دانست لذا سخن را از کلمه بستان شروع کرده و بچرفد باقی نظیر گفتار وی می پردازیم و میگوئیم «بل نصرف الکلام الی بستان تجلت من زهیان الانشاء فی البقعة الخضراء فی شتون الصفراء تحت الزرقاء مهلاً مسلسلاً كما یقولون کتاب الصاد بزهو البستان الازهی الازهی بستان من لم یزدهی الا هو الزهی الزهی المزدهی المزهی المزهی الاوحد الزهیان له زهی زهیان زهاء الخالص و خریسان و مابینهما زهاء زاهی زهی زهی زهیه الخالص و خریسان و مابینهما زهیان مزدهی مزدها ازهی فوق کل ذی ازدها، ازهی فوق کل بستان ذی زهاء لایتوصل ان یعانده عن ملکوت سلطان زهیانه من بستان لانی الخالص ولا خریسان انه کان زهاء زاهیا زهیا انه کان زهیانا مزدهیا زهیاقل ایها البستان انک انت زهیان الزهانین انا ملکناک بستانا بسیناً للباستین انا ملکناک نخلانا نخیلاً للناخلین انا ملکناک جدعاتاً جدیداً للجداعین انا ملکناک جردانا جریداً للجاردین و بهمین ترتیب کلام را تکرار کن در سفعاناً سعیفاً للساعفین خوصاناً خویصاً للخاوصین کرباناً کریباً للکارین لیفاناً لیفاً لللیفین» عین این تصریف را در این جمله ها تکرار کنید طلغاناً، لقجاناً، بلجاناً، غدقاناً، بسراناً، رطبانا

تمرانا ، قصبانا ، قصنانا ، کرسانا ، کبسانا ، دبسانا ، شجرانا ، نبعانا ،
 ورقانا ، غصنانا ، وردانا ، ثمرانا ، عنبانا ، خوخانا ، تفحانا ، کوچانا ،
 نومانا ، سنداننا ، انا ملکنا فیک باسق النخل و یانسع الشجر و جنی
 الثمر مما یشتہون فحیاک الحیا من بست مہتست بسیت ، و جملہ حیاک
 الحیارا باکلمات ذیل نیز تکرار کنید خضر مختضر خضیر عمر معتبر
 عمر حیط محتیط حییط و بہمین نحو صرف کهن در کلمہ کبر ، طول
 عرض ، عمل ، سمد ، کرب ، ہلز و قس علیہذا ، همچنین در جای دیگر
 علی محمد میگوید « یا خلیل بسم اللہ الا قدم الا قدم بسم اللہ الواحد القدام
 بسم اللہ المقدم المقدم بسم اللہ القادم القدام بسم اللہ القادم القدم بسم اللہ
 القادم القدام بسم اللہ المقدم المقدم و این نوع تصریف را مکرر
 کردہ است در کلمات ، القادم المتقادم ، المستقدم ، القیدوم ، القدم ،
 القدم ، القادم ، القدامین ، القدمات ، القدمین ، القدامین ، المقادیم ،
 المتقدّمات ، التقدّمات ، المستقدّمات ، القدام ، القدام و براساس ہمین
 نحو تصرف غلط در کلمات حدود سه ورق را پر میکند چنانکہ نظیر
 این تصرف را در کلمات بہیان و ابتہاء بمقدار فراوان داشت کہ قسمتی
 از آنرا ذکر نمودیم در اینجا بی مناسبت نیست برای اینکہ معارضہ بہ
 مثل با این کلمات بر تو آسان شود و در معارضہ این ہدیانات محتاج بتطویل
 و سیاہ کردن کاغذ بیش از این نباشیم پس از آنکہ نمونہ از سخنانش را
 در دست رس قرار دادیم داستانی بعنوان مثال ذکر کنیم گویند ہنگامی
 کہ ساختمان صحن مطہر کاظمین علیہما السلام با تمام رسید بر حسب
 معمول جشن بزرگی بر پای نمودند و شعرای سخن سنج چنانکہ رسم
 است اشعاری سرودند در آن میان یکی از ظرفاء کہ ہیچگونہ طبع

شعری نداشت نیز پیش آمد و اظهار داشت که من قصیده بسیار شیوایی سروده ام و تمام جزئیات بنارا در آن ذکر کرده ام بطوریکه هیچ کدام از شعرا نظیر آنرا سروده اند و چون بانی این بنای مقدس و اهداء کننده مصارف آن شاهزاده فرهاد میرزا است قصیده خود را بفارسی سروده ام و قصیده زیر را شروع بخواندن کرد

عجب صحنی چه صحنی خوب صحنی عجب طینی چه طینی خوب طینی
عجب نوره چه نوره خوب نوره عجب آجر چه آجر خوب آجر
عجب کاشی چه کاشی خوب کاشی - و همینطور یکیک از اجزاء عمارت و آلات و ادوات و مصالح آنرا هر يك در شعری نام برد آنگاه نوبت به اسامی کارگر و بناء و معمار رسید که آنها را نیز ذکر نمود

عجب استا عجب خلفه عجب صانع عجب مهدی عجب احمد عجب ناصر و قس علیهذا و این قصیده با اینکه بسیار طولانی است معذک در تمام آن يك لفظ مهمل مثل بهیان و مقتدوم وجود ندارد

باری چندی بعد از این قضیه مرحوم میرزا ابوالفضل طهرانی که از علماء معروف بود از سفر حج مراجعت کرده بود و این شخص شوخ گوینده همین اشعار بملاقات وی رفته و همچنان اظهار داشت که قصیده جامعی در باب این مسافرت حج شما سروده ام آن مرحوم بشاعر فرمود پیش از آنکه تو بخوانی من میدانم آیا نمیخواهی بگوئی
عجب حجی چه حجی خوب حجی عجب ناقه چه ناقه خوب ناقه
عجب محمل چه محمل خوب محمل و همینطور تمام اجزاء سفر و نام مکانها را در رفتن و برگشتن بیان نمود و شاعر شوخ گفت احسنت تو شاعر هستی و از دلها هم خبر داری

حال در مقام معارضه با کلام سابق با رعایت قرار داد گذشته که اسمهای خدا را ذکر نکنیم بگو یا حبیب بحموضة النخل الاعتق الاعتق بحموضة النخل الممتاز المعتاق ، بحموضة النخل المعتق المعتق بحموضة النخل العاتق العتاق ، بحموضة النخل العاتق العتاق ، بحموضة النخل المعتق المعتوق و این تصریفا مکرر کن با این الفاظ العاتق المتعاق ، المستعق العیتوق ، العتق العتاق العاتق ، العتاقین ، العتقات العتوقین ، العتاقین المعاتیق المتعقات ، المستعقات ، العتاق العتاق و چون بهمت میرزا علی محمد در تصریف يك لفظ بهره‌یشتی ولو بی‌معنی و مهمل باشد بر عقلا و اهل لسان باکی نیست این لفظرا تصریف کن و بگو- العتقق ، العتیقیق ، العتیقوق ، و امثال این تصریفات که شباهت بالفاظ مقتدوم و مانند آن داشته باشد

و نیز در بیان میگوید بسم الله الاجمل الاجمل بسم الله الجمل الجمل ، بسم الله الجمالین ، بسم الله الجمل ذی الجملا ، و بهمین اسلوب رشته کلام را بالفاظ جاهلات و جمالات و جاملین و مجمل و مجتمل و جمول و مستجمل و جملان و اجمال میکشد چنانکه در کلمات ابهی و بهیان و اقدم و قدمان نظیر این تصریف را دیدیم اینک در مقام مقابله با آنها میگوئیم بحسن البستان الاحسن الاحسن ، البستان الحسن الحسن و بهمین منوال تکرار میکنیم در لفظ حسانین و حسناء و حاسنات و حسنات و حاسنین و محسن و محسنین و حسون و مستحسن و حسنان و احسان بلکه میتوانی با مقایسه با کلمات وی خیلی زیادتیر از آنچه در تصریف این کلمه ذکر شد بگوئی و هر روزی دفترهایی از این قبیل الفاظ سیاه کنی بهمین طریق در تصریف کلمه و از شکلی

بشکلی در آوردن جمله بگو بفضل العالم الافضل و همینطور بعلم
 الفاضل الاعلم الاعلم، بعبادة الناسك الاعبد الاعبد بجود الکریم الاجود
 الاجود، بکرم الجواد الاکرم الاکرم، باتقان المعمار الاتقن الاتقن و
 از این قبیل الفاظ بیاف و صدها کتاب از آنها پر کن و اسم آنها را
 بگذار الی ان الا بین ذالینان والبنیان والبیانین و چقدر جای شکفتی
 است از کسیکه نظائر این چرندها را در کتابهای بایه میخواند و از
 روی افتخار و مباحثات میگوید اینها حقایق است نه آنچه در علم صرف
 نصرین نصرأ خوانده میشود ما از آنها می پرسیم پس منظور از تعلیم
 صرف و نحو چیست آیا نه اینستکه ما اطفال خود را صرف و نحو
 میآموزیم که مردمانی فاضل و با کمال و اهل ادب و لغت شوند و لغات
 صحیح و کلمات صحیح را بشناسند و غلط گو و چرند باف و هذیان نویس
 و کفر گوینده را که مدعی باب علم و رسالت و بعثت از جانب خداست
 و کتابی دارد با لغت عرب که معجزه او است و نمونه هائی از آنرا شنیدی
 تشخیص دهند؟

در یک جای کتاب بیان میگوید قل کل ليقولون انه لا اله الا هو
 الذی آمنت به کل الفتاقیین ، قل کل ليقولون انه لا اله الا هو الذی آمنت
 به السباقیین و بهمین روش جمله (قل کل ليقولون انه لا اله الا هو الذی
 آمنت به کل) را با هر کلمه از کلمات السماعیین ، الرتاحیین ، السوائیین
 الاسافیین ، النقاییین ، النخیاطیین ، المقاتیین ، اللهاییین ، العرافیین ،
 الوصافیین ، النعماتیین ، الزراعیین ، الذرائیین ، الازالیین ، الکباریین
 البذاخیین ، الضمانیین ، الامارییین ، النعمامیین ، العقابیین ، و همین طور
 تا نزدیک صد لفظ مهمل و پوچ از این قبیل تکرار کرده است

ا کنون معارضه ما با کلماتی نظیر آن من نشأت النخط و رمز الهزل
 کتاب الطاء هذا هو اللوح المنظوم من السر المكتوم على الحكم الموهوم
 في الوقت المعلوم لعلكم تعرفون اناراينا النعمة المشكورة النازلة من
 سماء الافضال من سدرة المعيشة على هنتى المعيشة هي التي عن شكرها
 تعجزون فاعرفوا قدرها و قدرة خالقها انكنتم بالله و آياته تؤمنون فان
 سئلك العابرون في ايام الازمة والضيق و احتشاد الناس في المضيق شاخصة
 ابصارهم عالية اصواتهم و قالوا فماذا يطلبون و بماذا في لفظهم يلهجون
 قل كل ليقولون ماهى الا الحنطة التي رغب بها جل السزراعيين قل كل
 ليقولون ماهى الا الحنطة التي رغب بها جل الكرايين و بهم ينطور
 جملة (قل كل ليقولون ماهى الا الحنطة التي رغب بها جل) را باهر كلمه
 از اين كلمات تکرار کن ، النشاريين ، اللواحيين ، المراديين ، السواقيين
 النهاريين ، الكراديين ، المکانيين ، النواعيريين ، الدلائيين ، الكباسيين
 الحدادين ، النجاريين ، الفصاليين ، الحصاديين ، النقاليين ، الكداسيين
 الدواسيين ، الذراوين ، القساميين ، الملاكيين ، الفلاحيين ، الشحانيين
 الشحاذيين ، القواديين ، الحماليين ، المكاريين ، البياعيين ، الشرائيين
 العماليين ، التجاريين ، الخرازيين ، السيفيين ، الملاويين ، الدكانيين
 الرکاشيين ، الطحانيين ، النخاليين ، العجانيين ، النخبازيين ، الاكاليين
 العشائيين ، الغدائيين ، البقاليين ، العطاريين ، البزازيين ، الحياكيين
 و قس عليها

همچنين على محمد در جای دیگر در بیان میگوید : سبحانک
 اللهم ان لا اله الا اياک و انت الکشف ذوالکشافيين سبحانک اللهم
 ان لا اله الا اياک و انت العذب للعذابين سبحانک اللهم ان لا اله الا

ایاک و انک انت الهلک ذوالهلاکین سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک
وانک انت الجذب ذوالجذابین و مکرر کرده است جمله سبحانک اللهم
ان لا اله الا ایاک و انک انت - را با همریک از این عبارتها - القصص
ذوالقصاصین ، الصبب ذوالصبابین ، الרכب ذوالرکابین ، الخول ذوالخوالین
النفخ ذوالنفاخین ، الولج ذوالولاجین ، العزل ذوالعزالین ، الدرج
ذوالدراجین ، البیض ذوالبیاضین ، النسئی ذوالنساءین ، الزیغ ذوالزیغین
الخزی ذوالخزائین ، الرجع ذوالرجاعین ، العجل ذوالعجالین ، الکور
ذوالکوارین ، الزوج ذوالزواجین ، الفرش ذوالفرشین ، السرج
ذوالسراجین ، الجم ذوالجمامین و همین طور تا اینکه میگوید « سبحانک
اللهم لا اله الا ایاک لك الاسماء الحسنی کلهن والامثال العلیا بما فیهن
و علیهن یسبح لك من فی السموات و الارض و ما بینهما و یسجد لك
ما فی ملکوت الامر و الخلق و ما دونهما انک انت المهیمن القیوم ، میگویم
اگر جمعی از فارسی زبانان عوام فریب این عبارتها ساختگی را که
پراز هیمنه و دبدبه است خورده اند و از روی ساده لوحی و سبک مغزی
برای آن بخیال باطل خود معانی صحیح و معقولی تصور کرده اند زیاد
جای تعجب نیست بلکه شکفت آور این است که جمعی از اعراب با
آنکه این لغت زبان مادری آنان است و ادعای فهم آنرا داشته اند
چگونه فریب صاحب این چرندیات و لاطائلات و اینهمه اغلاط خنده
آور را خورده اند و از این عجیب تر اینکه این دعوی باب را که این
بافته هارا معجزه خویش دانسته است تصدیق کرده و بدان ایمان آورده اند
« و لاعجب من الهوی و خداعه سنة فی الدین خلوا افلا تتفکرون
افلا تسمعون معارضتنا لما لفق من الغلط و الالحان و الکلام الذی یمکی

على المعنى و يضحك ضحك المغبونين اناقلنا في معارضته ان كنتم سامعين
 ايها النقد ذوالوجهين البارز بالثوبين القشيبين الابيض الناصع والاصفر
 الفاقع انت الفتنة التي افتتن بها الناس و زعموا انهم لا يفتنون . انت
 الذي خدعت ابناء الدنيا و اخذت بسنمهم و ابصارهم و مجامع قلوبهم
 فشغقتهم حياً و ملكتهم رغبة و هم لا يشعرون . قد صرت لهم ديناً و شفيحاً
 و وجيحاً و حكماً عدلاً و اميراً مطاعاً فهم بغيرك لا يعباون و لغيرك لا يطلبون
 ما شأنك لا يطلب اهل الطمع الا اياك كانك انت الشافع للشافعين . ما شأنك
 لا يطلب اهل الطمع الا اياك كانك انت المالك للمالكين . ما شأنك لا
 يطلب اهل الطمع الا اياك كانك انت النافع للنافعين . بيمورد نيست
 در اينجا اين چند جمله مؤلف را كه هم براي معارضه با كلمات باب است
 و هم مطالبی را روشن ميکند ترجمه كنيم ميفرمايد : آيا فكر نمی
 كنيد كه از هوی و هوس و مكر و خديعت آن عجيب نيست اگر انسانرا
 بفریبد زیرا اين سنت در اشخاص و مردمان گذشته هم دائر بود هاست
 آيا سخنان ما را در مقام معارضه با اغلاط و بافته ها و سخنانيكه بر معنی
 ميگرید و بر ظاهر خنده چون خنده ماتم داران ميکند ما در مقام
 معارضه با اين سخنان ميگوئيم اي پول و اي سكه دوپهلوكه گاه با
 جامه سفید براق و گاهي بالباس زرین درخشان خود نمائی ميكنی تو
 آن دلدار فتنه انگیزی كه همگان را بخويشتن مفتون کرده در حاليكه
 جملگی می پندارند كه فریب تورا نخورده اند توئيكه دنيا پرستان را
 فریب داده و چشم و گوش آنها را بسته اي و قلوب آنها را از محبت خود
 انباشته اي - دوستی خود را در اعماق قلب آنان رسوخ داده اي و
 بمیل و رغبت خود ایشان بر آنان تسلط یافته اي در حاليكه خود آنان

متوجه نیستند تو خود را دین ایشان و شفیع و حاکم عادل و فرمان
فرمای مطاع آنان کرده و بهمین جهت آنان بچیزی غیر از تواعتنا ندارند
و کسی را جز تو نمیخواهند - ندانم تو را چه مقامی است که مردم اهل
طمع جز تو چیزی نمی طلبند مثل اینکه تو را شفیع شافعی تصور
کرده اند تو را چه مقامی است که اهل طمع ترا مالک مالکین می پندارند
و جز تو را نمی طلبند تو را چه مقامی است که اهل طمع جز تو را نمی
طلبند گویا ترا منفعت بخشنده منفعت کنندگان میدانند

(مؤلف این جمله اخیر را بطرز کلمات باب پیوسته با تغییر مختصر
تکرار میکند) ترا چه مقامی است که اهل طمع جز ترا نمی طلبند مثل
اینکه ترا تاجر از برای تاجران فروشنده فروشندگان . الشادی للشادین
العامل للعاملین . الناقد للناقدین . السائد للسائدین و بر همین منوال
العالم ، العارف ، الأمر ، الناهی ، الحاکم ، العادل ، الزاجر ، الرادع
الحال ، العاقد ، الفاضل ، الفائق ، الراتق ، الدافع ، المانع
البازل ، الباخل ، الماتح ، المانح ، الصارف ، الزارع ، الفارس ، العامر
الحارس و قس علیهذا

اکنون در اینجا بهمین اندازه مقابله و معارضه قناعت کرده و
متذکر میشویم که ما بجز در مقابل جنک لفظی و معارضه بمثل هیچگاه
مهل و چرند گوئی نداشته ایم ولیکن اگر بنا باشد برای ما ممکن
است کلمات بسیاری بسبک آنچه گذشت برشته تحریر آوریم که در تمام
آن کلمه غلط یا چرت و بی معنی نباشد (۱). ذلك لتعلم ان الذين قالوا اما قالوا

۱- این عبارات نیز بیک تیرود و نشان است که هم برای بیان مقصود و هم برای
مقابله با کتب بایه است و از اینجهت عبارات عربیه را ذکر کردیم

قد افتروا على الله كذبا و صدوا عن سبيله من اعجبته نفسه فاقحموه من
 مداحض الجهل و عراً زلقاً وان تعجب من جرئتهم على الحق فلاعجب
 فكم زين الشيطان للناس من قبلهم سوء اعمالهم فاتبعوا الهوى و كم
 قال الذين كفروا انهم الهة فانحاز لهم ثلة من الاوباش ذلك بانهم احبوا
 ان ينهضوا من خمولهم ولو بضلالة الكفر سفهاً . فكيف ترى هؤلاء
 اذ كانوا عواماً جهالاً فخذاعهم من يعطيهم مناصب الانبياء و اولى العلم
 اسماً و لقباً . واستزلهم اذ جعل اضطراب افكارهم فى غمرات الجهل
 على الحق حكماً و استحوذ عليهم بمغالطة التأويل الذين لا يرضون به
 فى امر معاشهم و معاملاتهم و خطاباتهم و يعدون من يؤول النص الصريح
 من كلامهم سفيهاً مجنوناً او ضالاً محرفاً ملعوناً مفتوناً فكيف رضوا
 بالتأويل الفاحش للنص الصريح فى كلام الله و كلام رسوله و حججه بما
 لا يرضون به فى كلام اطفالهم الاساء ما يحكمون و لقد ظلموا بذلك
 انفسهم و ماربك بغافل عما يعمل الظالمون و سيعلم الذين ظلموا اى
 منقلب ينقلبون يعنى اينهمه براى آن است كه بدانى آنانكه چنين سخنانى
 گفته اند دروغ بخداوند بسته و آنكس را كه بنفس خویش مغرور
 شده است از راه حق باز داشته اند و از پرتگاههاى جهالت بسنگلاخ
 بد بختى افكننده اند و اگر برجسارت و جرئت آنان نسبت پيروردگار
 عالم تعجب دارى همانا زياد جاى شكفتى نيست زيرا چه بسا مردمانيكه
 قبل از ايشان نيز شيطان اعمال ناشايسته آنان را در مقابل ديدگانشان
 جلوه نيكو داد يگباره پيرو هوى نفس خویش شدند (۱) و چه بسا
 كسانيكه از راه كفر و الحاد بد عوى خدائى برداختند و گروهى از

اراذل و او باش بدانان ایمان آوردند چون در حقیقت این چنین مردم دوست دار این بودند که نام آنان در نزد خلائق معروف و مشهور و زبانزد خاص و عام هر چند این شهرت از راه کفر و الحاد و گمراهی باشد حال چه جای شکفتی از این دسته مردم فریب خورده نادان و بی سواد است که با دادن مقامات و عناوینی که فقط شایسته مقام نبوت و امامت است بآنان ایشان را فریب داد و بطوری آنان را از راه حق منحرف نمود که فقط افکار پریشان و ذهن منحرف خود را حکم برای تشخیص حق و باطل قرار دادند و مخصوصاً بوسیله تأویل های غلط و بیوردی بر آنان استیلا یافت که درزندگانی عادی و معاملات و صحبت های خویش هرگز آن تأویلات قابل قبول آنان نیست و اگر کسی باینگونه تأویلات (۱) قائل شود و در کلمات عادی آنان چنین تصرفات نامعقول بنماید بدون تردیدی را دیوانه و گمراه کننده و تحریف کننده و ملعون خواهند خواند .

پس چگونه باین تأویلات باطل و ناروا در نصوص صریح قرآن و کلمات پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام تن دردادند تاویلاتیکه حتی خود این دسته حاضر نیستند حتی در حرفها و صحبت های فرزندان خرد سال آنان بعمل آید زنهارچه قضاوت سوء و غیر منصفانه لیکن تردیدی نیست که با این گونه اعمال فقط بخوبی ستم نموده اند و خداوند از اعمال این ستمکاران غافل نیست و بزودی اهل ستم خواهند دانست که باز گشت آنان بکجا است

۱ - همانطور که شنیدی حسینعلی نسبت بتحریف بیان از طرف ازل و ازلیها چه نوشته .

شبهه پنجم - اینست که عده از جماعت باینها ادعا میکنند میرزا علی محمد بسیاری از علماء زمان خود را دعوت نمود که با وی مباحثه نمایند و در دعاوی وی امعان نظر کنند ولی هیچکدام این دعوت را نپذیرفتند و بملاقات وی حاضر نشدند و این دلیل است بر اینکه حجت وی محکم و برهانش قوی بوده است

در جواب می گوئیم اولاً بطوریکه شرح خواهیم داد این ادعاء دروغ محض است و بر فرض هم راست باشد علماء چه حاجتی بملاقات وی داشتند مگر ادعاهای او را نمیدیدند که جمله‌گی چه از لحاظ واقع مطلب و چه از لحاظ اقرارهای خود وی ضد و نقیض و برخلاف یکدیگر است و محال است چنین ادعاهائی راست و درست و از روی حقیقت باشد مگر علماء کلیه دست آویزها و استدلالهای ویرا بعد از اینکه کتاب سر تا پا غلط و ویرا شنیده بودند نمی دیدند که همگی باطل و نادرست است چه علماء از طرفی میدیدند علی محمد اقرار بحقانیت دین اسلام و پیغمبر اکرم (ص) و قرآن و ائمه (ع) و آنچه از آنان رسیده است می نماید و بعضرت مهدی حجة ابن الحسن العسكري علیه السلام مطابق آنچه از پیغمبر (ص) و ائمه (ع) رسیده است اعتراف دارد و بر این گفته وی اطلاع داشتند که ادعا داشت کتاب احسن القصص از طرف محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابیطالب باو رسیده است و اینکه آیات بینات از طرف حضرت بقية الله المنتظر امام غائب ما بونی انتقال یافته است و از طرف دیگر ادعای مهدویت و دعوای نبوت و رسالتشرا میدیدند و زمزمه نزول کتاب و شریعت جدیدش را که در همه چیز (از عقاید

و فروع) باین اسلام مخالف است می شنیدند از این رو برای آنان کاملاً روشن و مبرهن بود که این شخص با دعاوی و اعترافات خود در حقیقت سند دروغگوئی و تناقض گوئی و کفر و ارتداد خویش را امضاء نموده است و دین اسلام و شریعت مطهر نیز بر همین طرز شهادت می دهد و ما این مطلب را بطور تفصیل در بحث موانع بیان نمودیم با اینحال چه حاجتی بملاقات و بحث با وی بود - علماء میدانستند که این شخص صریحاً ادعای الوهیت و خدائی دارد و از محکمت قرآن و بدیهیات عقلی و همچنین ادله منطقی این مسئله تا درجه یقین ثابت است که هر بشری ادعای خدائی کند بی شك دروغگو و کافر است علماء می دانستند که تنها دلیل ادعاهای وی همان کتابی است که آنرا معجزه خویش قرار داده و بایک نظر می دیدند که این کتاب يك مجموعه کاملی از اغلاط و اشتباهات لفظی و معنوی و کلمات و عبارات بدون نظم است و هیچگونه قاعده حتی قاعده سخن گفتن اطفال نیز در آن رعایت نشده است بنا بر این با اینهمه شواهد چه حاجتی بملاقات و مباحثه وی بود آری رو برو شدن با وی این نتیجه را داشت که با شنیدن این اقرار و اعترافات از زبان خود وی دعاوی او مسجل تر میگردد.

- ثانیاً احوالات علی محمد و تاریخچه زندگانی او بعد از دعوتش در تواریخ متعدده ثبت است و جای گفتگو برای این ادعا باقی نگذاشته است بنا بر این کی و کجا علماء از ملاقات و مباحثه با او سرپیچی کردند اکنون برای اینکه مطلب قدری روشن تر شود می گوئیم آنچه مورد اتفاق عموم مؤرخین است که بشرح حال وی آشنا میباشند این است که در مدت اقامت وی در کربلا در مجلس درس سید کاظم رشتی حاضر

میشده برای فرا گرفتن طریقه شیخ احمد احسائی و مطالب تازه او با جماعتی که از آنجمله میرزا حسن گوهر و میرزا محیط کرمانی و حاج کریمخان کرمانی و ملا محمد مامقانی بودند و چون این جماعت درباره از کلمات وی مطالبی برخلاف دین اسلام یافتند در ابتدا بموعظه وی پرداختند و چون بنتیجه‌ای نرسید ویرا از خود طرد نمودند .

در این موقع ناگهان بر ریاضت پرداخت و بعبادت دشوار وزهد و رهبانیت مشغول شد که همگی دامی برای عوام بود بطوریکه با همین دامها جمعی از ساده لوحان را بفریفت و چون یکی از آنان اطمینان حاصل میکرد میگفت « ادخلوا البيوت من ابوابها » خانه را از درب آن داخل شوید رفته رفته جماعتی از عوام را بنخود جلب نمود و در کمال اختفاء بدعوت آنان پرداخت تا در سال ۱۲۶۰ بیوشهر مراجعت کرد و مبلغینی بشیراز فرستاد این مبلغین نخست نزد عالم بزرگ آنشهر مرحوم شیخ ابوتراب که بزرگسایرین مقدم بود آمدند مرحوم شیخ چون در ضمن صحبت آنان زمزمه نزول وحی و تغییر دین و شریعت شنید نگران شد و سایر علمای وقت را حاضر و موضوع را با آنان مورد شور قرار داد جملگی بر این رأی دادند که نظام الدوله حسین خان تبریزی مراغه را که والی شهر بود از موضوع خبردار کنند اینشخص مبلغین باب را احضار و در محضر جمعی از علماء از مطالب و دعاوی آنان پرسش نمود آنان نیز مطالب خود را بیان نمودند والی از علماء حاضر تکلیف شرعی را استفسار کرد و جملگی بکفر آنان فتوی دادند والی پس از اینکه عصب پای آنان را قطع کرد آنها را بزندان انداخت این مجلس در دوم شعبان ۱۲۶۱ اتفاق افتاد پس از این واقعه در

شانزدهم همان ماه علی محمد را از بوشهر بشیراز احضار کرد که در نوزدهم ماه رمضان همانسال وارد شیراز شد والی شیراز از نظام الدوله که شخصی باتجربه و عاقلی بود تدبیری اندیشید که از اسرار باطنی این قضیه اطلاع حاصل کند و منظور اصلی میرزا علی محمد را کشف نماید لذا پس از ورود بشیراز شبی ویرا حاضر کرد و با او کمال مهربانی و فروتنی و تعظیم بعمل آورد و از معامله که نسبت بمبلغین وی نموده است عذر خواست و اظهار داشت حاضر است جان و مال خود را در نصرت وی صرف نماید و در هنگام توبه و عذرخواهی با مهارت تمام بدروغ اشک ریخت تا آنجا که میرزا علی محمد فریب ویرا خورده و او را تسلی خاطر داد و از وی سبب بد رفتاری بمبلغین را پرسش کرد والی گفت مولای من تا شب گذشته من از دشمن ترین مردم با تو بودم و با خویش در فکر بودم بچه نحو ترا آزار و شکنجه نموده و بچه شکلی بقتل رسانم ولی چون خوابیدم ترا در خواب دیدم که بر سر بستر من آمده و پس از اینکه سرپائی بمن زدی فرمودی حسین من در پیشانی تو نور ایمان می بینم من فوراً از خواب برجستم . . . از این سخنان صورت باب مانند گل شکفته شد و گفت خوشا بحال تو مزده می دهم که آنچه دیده ای در خواب نبوده و در بیداری بوده است من خود بر سر بستر تو آمدم و آن سخنانرا گفتم والی از این ادعا بیشتر یقین کرد که اینمرد دروغگو است و بطور عمد براه ضلالت و باطل و دروغ میرود و لیکن خواست مطلب را تا باخر مطلع شود لذا برخواست و دست وی را بوسیده و باتضرع و زاری گفت مولای من کلیه سر بازان و سگریان این ایالت مطیع فرمان منند و خزانه من نیز از اموال آکنده

است من آنها را تمامی تحت اختیار تو قرار میدهم علی محمد بوی گفت
 ترا بشارت میدهم که چون دنیا را مالک شدم سلطنت روم را بتو خواهم
 بخشید والی وی را قانع نمود که علماء را در مجلسی جمع کند تا بی پرده
 و بدون خوف آنها را بذهب خویش دعوت نماید و حجت خویش را بر
 آنان تمام کند لذا جمعی از علماء را دعوت کرد و علی محمد بادلی محکم
 و مطمئن بر آنان وارد گردید و گفت « ای علمای دین آیا هنوز هنگام
 آن نرسیده است که هوای نفس و ضلالت را بیگسوی انداخته و از
 راه راست و حقیقت متابعت کنید و بسخنان من ایمان آورید؟! »

پیغمبر شما جز قرآن کتابی بعد از خود نگذاشت این هم کتاب
 بیان من آنرا بخوانید و ببینید چگونه از قرآن فصیح تر است و این
 را بدانید که احکام این کتاب ناسخ قرآن است بیائید و قبل از این که
 شمشیر در میان شما نهاده شود خود و اطفال خود را نجات دهید ، در
 این هنگام والی شیراز برخواست و از وی درخواست نمود که دلائل
 حقانیت خویش را بیان کند و دعوت خویش را در مکتوبی رقم نموده
 و بعلماء ارائه دهد علی محمد چند سطر بی عربی نگاشت که چون علمای
 حاضر مجلس بدیدند نخست متوجه اغلاط فاحشی شدند که هم از
 لحاظ ریشه کلمات و هم از حرکات و اعراب و هم از ترکیب و جمله بندی
 در آن دیده میشد و علی محمد سعی می کرد آنها را قانع کند که هیچگاه
 درس عربی نیاموخته است ولی علماء مجلس جملگی اظهار داشتند که
 دعاوی وی برخلاف دین اسلام و شریعت احمدی است و از روی نوشته
 وی کفر و ارتداد او را ثابت نمودند در این هنگام والی شیراز که منظور
 خود را عملی دید روی بوی کرده و گفت « ای نادان گمراه این چه راه

ضلالیست که در دین اسلام پدید آورده ای چگونه دعوای رسالت و مهدویت میکنی و خویشتن را از حضرت خاتم النبیین (ص) برتر و بالاتر میدانی و دلیل خود را منحصر بیک کتاب میدانی و آنرا معجزه خویش و از قرآن بلیغ تر و فصیح تری پنداری در حالیکه اکنون ثابت گردید که از مکالمه عادی بزبان عربی عاجز و ناتوانی، آنگاه دستور داد که او را از آن مجلس بیرون کشیده و آن اندازه چوب زدند تا از جمله دعوی خویش استغفار نمود و از حاکم امان طلبید و الی نیز دستور داد تا او را بر الاغی نشانده در مسجد بزرگ شیراز (مسجد نو) حضور علماء ببرند تا آنجا در نزد ایشان توبه نماید مسجد در این هنگام از علماء و اشراف شیراز آکنده بود و علی محمد در حضور همگان دست شیخ ابوتراب را بوسیده و مکرر توبه و استغفار نمود سپس بدستور علماء منبر رفت و بیطلان دعوی خود بطور صریح اقرار و اعتراف کرد و اظهار توبه نمود آنگاه پس از ختم این جلسه مجدداً او را بزندان بازگردانیدند بدین طریق چنانچه دیدیم مباحثه وی با علماء شیراز منحصر باین بود که وی دعوی خویش را شرح داد و کتاب خود را دلیل حقانیت آنها قرار داد و عذر اغلاط این کتاب را عدم اطلاع و نیاموختن زبان عربی قلمداد کرد باری مدت شش ماه در زندان بود در خلال این احوال مرض وبا که در افغانستان و هندوستان شیوع داشت بتدریج بایران نیز سرایت نمود چنانکه اهل شیراز و والی و بزرگان از شهر خارج گردیدند و ناچار علی محمد را باصفهان انتقال داد والی اصفهان منوچهر خان گرجی مردی جدید الاسلام بود که فریفته وی گردید و بوی متعایل شده شاید نیز برای ایجاد نفاق و دوستگی بین مسلمانان

مخصوصاً ایرانیان و همچنین برای دشمنی با ایران بدین حربه متوسل گردید زیرا چنانکه ذکر شد این (۱) شخص از اسرای گرجستان بود که از روی کراهت قبول دین اسلام کرده بود و بالطبع نسبت بکشور ایران و دین اسلام بچشم عداوت و کینه نگاه میکرد هر چند در سایه این دین و در این مملکت بدرجات بلندی رسیده بود و بهترین نشانه این عداوت این بود که مبلغین علی محمد را در تبلیغ کاملاً آزاد گذاشت در حالیکه در حضور علماً از ظهور این بدعت اظهار تأسف می کرد و بآنان پیوسته وعده میداد که جلسه تشکیل خواهد داد تا با وی مباحثه کنند و گفته های او را بسنجند و چنانکه قتل وی را بر طبق موازین شرع واجب دیدند فتوای خویش بنویسند تا قانوناً مانعی برای قتل وی نباشد لیکن پیوسته در تشکیل این جلسه مسامحه و تاخیر میکرد ولی بالاخره در مقابل اصرار علماء وقت ناچار مجلس بزرگی تشکیل داد و علی محمد را حاضر کرد از جمله علمائیکه در این مجلس حضور داشتند مرحوم آ محمد مهدی کلباسی و مرحوم میرزا حسن نوری حکیم بودند آنگاه آ محمد مهدی بوی گفت مسلمانها بر دودسته اند گروهی که بی توانند احکام شرع را از قرآن و سنت استفاده کنند این دسته مجتهدین هستند و گروهی که بر این امر قادر نبوده ناچار احکام شرع را از گروه اول میگیرند و این طبقه مقلدند حال تو بگواز کدام يك از این دودسته علی محمد گفت من از کسی تقلید نکرده ام و عمل بظن را حرام میدانم آ محمد مهدی مجدداً پرسید پس تو بچه چیز عمل می کنی باشخص امام

۱ - از مراجعه به یادداشتهای کینیازدالکودکی که اخیراً بطبع رسیده کاملاً معلوم میشود که پیدایش علی محمد بدسیسه روسیه بوده و بستگی منوچهر گرجی بآنها معلوم است .

هم رو برو نمیشوی که از خود معصوم احکام شرعرا سؤال کنی علی محمد که بکمک باطنی والی شهر پشت گرمی داشت تمهید غضب نمود و باقا محمد مهدی خطاب کرد که تو در منقول هنوز شاگردی و مقام طفل ابجد خوانرا داری در صورتیکه مقام من مقام « ذکر و فؤاد » است در این موقع مرحوم میرزا محمد حسن نوری ابتدا بسخن فرمود و گفت تو از جواب این مرد بوسیله ذکر یکی از اصطلاحات حکمت فرار نمودی اکنون از عین اصطلاح خارج نمیشویم تو خود میدانی که حکما برای « ذکر و فؤاد » آن مقام اقا ئلند که فقط کسیکه هیچگونه موضوع مجهولی نداشته باشد میتواند بدان نائل گردد علی محمد گفت آری من اینطور هستم میرزای نوری فرمود اگر چنین است معنای این خبر را بیان کن که می فرماید « حرکت زمان در عهد سلطان ظالم بسیار سریع و در عهد سلطنت امام حق بسیار بطئی است » در صورتیکه می بینم ائمه هدی (ع) با سلاطین ظلم و جور مانند بنی امیه و بنی عباس معاصر بوده اند بنا بر این چگونه ممکن است برای زمان در یک موقع دو گونه حرکت سریع و بطئی قائل گردید و بچه نحو می توان این مطلب را عقلی دانست همچنین موضوع دیگر اینکه جملگی طی الارض را از کرامات اولیاء خداوند میدانیم اکنون از تومی پرسیم حقیقت طی الارض چیست آیا قسمتی از زمین داخل قسمت دیگر می شود که هزارها فرسخ مساحت چند متر می شود که در این حال مستلزم این است که شهرها خراب و حیوانات و نباتاتیکه در این فاصله قرار دارند جملگی نابود شوند و معلوم است که تا کنون چنین اتفاقی نیفتاده و کسی نشنیده و نقل نکرده است یا اینکه طی الارض باین صورت است که زمین بمشابه

فرش و لباس پیچیده میشود که این را نیز کتی تا کنون ندیده و ذکر نشده است یا اینکه معنای طی الارض این است که آنکس بوسیله پرواز مسافت را طی میکنند و این نیز برخلاف آن است که نقل کرده اند که طی الارض بوسیله قدم بوده است اکنون بگو طی الارض را بچه نحو میتوان با عقل منطبق نمود عایم محمد گفت میخواهی جواب تو را شفاهاً بگویم یا اینکه کتابت کنم میرزا محمد حسن گفت هر گونه که خود میخواهی عایم محمد کاغذی برداشت و مدتی بنویشتن مشغول گردید تا اینکه بالاخره طبق دسیسه قبلی غذا را حاضر نمودند و علی محمد کاغذ را بکناری انداخت و مشغول غذا گردید میرزا محمد حسن آنرا برداشت و دید فقط يك خطبه که مشتمل بر بسم الله و حمد و صلوات و مناجات است نوشته شده و يك کلمه راجع بسئالات مزبور در آن نیست بعد از صرف غذا نیز عایم محمد دیگر چیزی ننوشت لیکن علماء مجلس که از خارج از دعاوی وی اطلاع داشتند حکم بقتل وی دادند ولی والی شهر بعد از اینکه بدون کسب تکلیف از تهران نمی تواند حکم قتل را اجرا نماید از انجام این امر شانه خالی نمود و در ظاهر امر نمود ویرا زنجیر نموده و بزندان فرستادند ولی شبانه ویرا بخانه خویش آورد و در اطاقی منزل داد و او را مورد عزت و احترام قرار داد و شرح قضیه را بر طبق دلخواه خود و بطور مختصر بتهران گذارش کرد و اظهار نظر خود را مبنی بر اینکه کشتن وی موجب بروز اغتشاش می گردد و سیاست عمومی دولت لطمه خواهد زد بدان افزود و پیشنهاد کرد که طریق عاقلانه اینست که فعلاً برای خواباندن آشوب و ختم غائله او را مجبوس نمایند و در تعقیب این گذارش از تهران حکم زندان وی تایید گردید و والی ویرا در همان اطاق مجبوس داشت و

وسائل آسایش ویرا فراهم کرد علی محمد نیز از همان محل آزادانه نامه های نوشت و مبلغینی باطراف میفرستاد ضمناً کتاب نبوت خاصه خود را نیز در همین زمان تحریر نمود چند ماهیکه بدین منوال سپری شد والی غفلتاً در گذشت و ولایت به برادرش گرگین رسید این شخص که موافقت با علی محمد را صلاح نمیدید برای اینکه خود را از عاقبت این فتنه و مسئولیت عواقب آن بر حذر دارد شرح قصه وی را مجدداً بطهران گذارش نمود و حکومت وقت چنین مصلحت دید که وی را بقلمه چهریق در شهر ماکواز شهرهای آذربایجان اعزام نمایند خلاصه مطلب اینکه در شهر اصفهان بین علی محمد و علماء شهر مباحثه و مناظره در اطراف دعاوی وی از مهدویت و نبوت و رسالت و نزول وحی و غیره بعمل نیامد بلکه چون از سؤال آ محمد مهدی پی برد که رشته سخن باین گونه مطالب خواهد کشید در جواب آن بحرفهای صوفیه که تاویل آنها بکشف و وصول است متوسل گردید و خود را صاحب مقام ذکر و فواید دانست تا بدین وسیله خویشتن را از مقابله بابراهین عقلی و استدالات منطقی برهاند و بوادی کشف و شهود و گزافگوئیهای صوفی مآبانه که در این موقع تاحدی بازارش رواج بود راه فراری باز کند مخصوصاً بعد از جلساتی که در شیراز تشکیل گردید و در محاورات و مباحثات منطقی و استدلال پایش بگل ماند و سستی فکر و مغالطه کاری وی ثابت شد لیکن نمیدانست این حيله هم کارگر نیست و اینطور میرزا محمد حسن جلو اینگونه حرفهای ویرا خواهد گرفت باری در اینموقع محمد شاه بفرزند خود ناصر الدین شاه که والسی تبریز بود فرمانداد که مجلسی تشکیل داده و علماء و اعیان و سران لشکر را در

آنجا دعوت نماید و علی محمد را نیز در آن مجلس حاضر کرده بوی در سخن آزادی کامل دهد تا با علما مباحثه کند و علماء در باره وی فتوی دهند این مجلس تشکیل گردید و از جمله علمائیکه حضور داشتند ملامحمد مامقانی رئیس علماء شیخیه از همدرسان علی محمد در درس سید کاظم رشتی بود دیگر ملامحمود نظام العلماء بود که در این جلسه باعلی محمد طرف صحبت بود و کتابهای وی را باو نشان داده و باو گفت این کتابهاییکه بسبک آیات قرآن است و من اکنون در مقابل تو می بینم آیا حقیقتاً از گفته های تو است یا بتونسبت میدهند علی محمد جواب داد این کتابها از جانب خداوند است نظام گفت بهتر آنست این نوع گفتار مبهم را کنار بگذاری و بطور واضح صحبت کنی علی محمد گفت بلی این کتابها گفته من است نظام اظهار داشت از این کتابها چنین بر می آید که تو ادعا میکنی جمله آنها وحی خداوند و کلام تو کلام اوست گفت آری نظام پرسید آیا کلمه باب اسمی است که مردم بتو داده اند یا آنکه از جانب خود تست گفت این عنوان از جانب خداوند است و من باب علم هستم نظام مجدداً اظهار داشت حضرت رسول (ص) میفرماید «أنا مدينة العلم و علی بابها - من شهر علم و علی درب آن شهر است» و علی علیه السلام غالباً میفرمود «سلونی قبل ان تفقدونی - هر چه خواهید از من سؤال کنید قبل از آنکه مرا از دست دهید» اکنون مرا مسائل مشکلی است که حل آنها را از تو میخواهم بعضی از آن مسائل مربوط بطب است باب گفت من علم طب نخوانده ام نظام گفت از علم دین از تو سؤال می کنم و از شرائط این علم فهم آیات قرآن و احادیث است و فهم آیات و احادیث قبل از هر

چیز موقوف بعلم نحو و صرف و معانی و بیان و منطق و غیره است اکنون از این علوم از تومی برسم و از علم صرف شروع میکنم باب گفت من علم صرف را در دوره کودکی خوانده ام و اکنون آن را فراموش نموده ام نظام گفت این آیه را که میفرماید « هو الذی یریکم البرق خوفاً و طمعاً ، تفسیر کن و ترکیب نحوی آنرا برای ما بیان نما و همچنین شان نزول سوره کوثر و نحوه تسلیم حضرت پیغمبر را بدین سوره شرح ده علی محمد اندکی در اندیشه فرود رفت و در جواب آن مهلت خواست نظام مجدداً بسخن ادامه داد و از وی معنای این حدیث را سؤال کرد که روزی مأمون از حضرت رضا (ع) پرسید دلیل خلافت حضرت امیرالمؤمنین چیست حضرت فرمود « آیه انفسنا است ، و مأمون گفت لولا نساؤنا و حضرت رضا (ع) فرمود لولا ابناؤنا علی محمد پاسخ داد این حدیث نیست نظام گفت آیا کلام عرب هم نیست حدیث یا غیر حدیث معنایش چیست باب مجدداً در جواب مهلت خواست آنگاه نظام گفت معنای این گفته علامه حلی چیست « اذا دخل الرجل علی الخنثی و الخنثی علی الاثنی و جب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الاثنی ، باب سکوت نمود باز نظام گفت تو گمان میبری کتابت بر اساس فصاحت و بلاغت استوار است برای ما شرح بده نسبت بین فصاحت و بلاغت چیست و چرا شکل اول بدیهی الانتاج است باز هم جواب نداد نظام گفت یک سؤال می نمایم و غیر از آن دیگر سئوالی نمیکنم و آن این است که در نزد جمیع دانشمندان و خردمندان رسم و عادت چنین است که هر گاه کسی ادعای نبوت و رسالت کند برای ثبوت صدق این دعوی باید چیزی آورد که دیگران از مثل آن عاجز باشند و تو در کتاب خویش دعوی نبوت

و رسالت داری اکنون از تو می پرسم آیا برای تو معجزه هست که
 دلیل صدق دعوی تو و حجة بر مردم باشد باب پاسخ داد هر چه میخواهی
 بخواه نظام گفت شاه مبتلا بمرض نقرس است و اطباء از معالجه آن
 عاجز شده اند اکنون ما شفای ویرا از تو میخواهیم باب گفت این امر
 غیر ممکن است نظام رو بر مردم کرده و اشاره بعلی محمد نمود و فریاد
 زد چنته این مرد از هر علمی چه منقول و چه معقول خالی است علی محمد
 در غضب شد و گفت این چه حرفی است ای نظام من مردی هستم که
 هزار سال است منتظر من بوده اید نظام پرسید تو مهدی نوعی هستی
 یا شخصی یعنی پسر حسن عسکری گفت من خود مهدی شخصی هستم
 نظام گفت اسم تو و اسم پدرت چیست و محل ولادتت کجا است گفت
 اسم من علی محمد و اسم پدرم میرزا رضا و اسم مادرم خدیجه و مسقط
 الرأس شیراز است نظام فرمود مهدی مطابق معرفی اهل بیت عصمت (ع)
 اسمش محمد و فرزند حسن عسکری و نام مادرش نرجس و مکان ولادتش
 سر من رأی است چگونه با تو منطبق میشود گفت من معجزه بشما نشان
 می دهم که راستی و صدق مرا تصدیق کنید گفتند هر چه داری بیاور گفت
 من در يك روز هزار بیت (هر بیتی در اصطلاح نویسنده گان پنجاه حرف
 است) می نویسم گفتند بفرض اینکه اینموضوع صدق باشد در اینکار
 برای تو رقیب زیاد وجود دارد و چه بسا اشخاصی که قدرت بر این مقدار
 نوشتن یا بیش از آن دارند در این هنگام ملامحمد مامقانی باو گفت
 بطوریکه ما در کتابهای تو که آنها را هم ردیف قرآن می دانی خوانده
 ایم گفته (اول کسیکه بمن سجده نمود محمد است و علی) آیا مقصود تو
 از این کلام اینست که مقام تو از مقام آنان بالاتر است علی محمد از این

سؤال مضطرب شد و سر بزیر انداخت سپس ملا عبد الکریم ملباشی گفت خداوند در قرآن می فرماید « واعلموا انما غنمتم من شیئی فان لله خمسة » و تو در کتاب خویش می گوئی « ثلثه » باب گفت ثلث نصف خمس است مردم از این حرف همگی خندیدند - ملا محمد مامقانی گفت بفرض اینکه ثلث نصف خمس باشد برای چه باقرآن مخالفت میکنی باب سکوت کرد پس از آن سید محمد جعفر امیر رو بدو کرده گفت بگو بدانیم کیفیت بالا رفتن مسیح با آسمان چگونه بوده است آیا هم چنانکه قرآن و مسلمانان می گویند بدون مردن یا کشته شدن بوده است یا طبق عقیده مسیحیان بعد از کشته شدن و دفن بوده است و آیا این امر با همین بدن عنصری ناسوتی بوده یا بنحودیگری انجام گرفته است باب جواب داد این سؤال وقت بیشتری لازم دارد آنگاه مردم را مخاطب قرار داده و گفت آیا نمیدانید من خطبه مفصلی با کمال فصاحت می گویم آنگاه بدون فکر و تأمل شروع کرد بخواندن خطبه عربی و گفت « الحمد لله الذی رفع السموات و الارض ، و تاء سموات را فتحه و ضاد ارض را کسره داد که هر دو غلط بود ناصر الدین میرزا ولیعهد که خود حاضر بود فریاد کرد ساکت باش و این شعر الفیه ابن مالک را خواند و مابتا و ألف قد جمعا یکسر فی الجبر و فی النصب معاً (یعنی کلماتیکه مانند سموات بتا و الف جمع بسته شود در حالت نصب و جرباید مجرور خواند) آنگاه بوی خطاب کرد که اینم زخرفات و ترهات چیست که بهم می بانی مگر از روایات اهل بیت عصمت نشنیده که حضرت مهدی با کرامات و معجزات ظهور خواهد نمود و دین و هر چه است جد خویش را نصرت فرموده و زمین را از عدل و داد پر

خواهد کرد و واضح است که حضرت مهدی کسی نیست که معرفت به کلام صحیح نداشته و در آن مرتکب خطا و لغزش گردد و آن کس نیست که والی شیراز وی را مضروب نمود در قعر زندان بیندازد آنگاه رو بجانب علماء نموده و فتوای آنانرا در بارهٔ باب خواستار گردید علماء حاضر جملگی کفر وی را تصدیق نموده و حکم بقتل وی دادند بزرگان و اشراف مجلس نیز متفق القول وی را دیوانه و ابله خواندند و اظهار نظر نمودند که باید ویرا در زندان انداخت و لیعهد این نظر اخیر را پسندید و بملازمان دستور داد تا او را بزمین انداختند و بزدن وی مشغول شدند در حالیکه او استغاثه و التماس می نمود و همچنان بزدن ادامه دادند تا توبه نمود و باعهد و پیمانهای مؤکد تعهد نمود که دیگر ادعاهای خویش را تکرار ننماید سپس ویرا از نو بقلعه چهریق انتقال دادند تا آنکه محمد شاه وفات یافت و ناصرالدین شاه بر تخت سلطنت نشست و فتنه و آشوب باینها از کشتن و غارت کردن بالا گرفت میرزا تقی خان صدر اعظم بالاخره نزد شاه رفته و گفت برای نجات مملکت و رعیت از شر این فتنه ها چارهٔ جز کشتن علی محمد نیست شاه نیز این نظر را تأیید نمود و گفت محمد شاه پدر من در حقیقت خطا کرد از اینکه علی محمد را در قلعه چهریق حبس نمود و نگذاشت مردم او را ببینند (۱) تا اینکه در نظر مردم اینطور رسوخ نمود که این شخص مرد بزرگ و نابغه ایست در صورتیکه بهتر این بود که وی را بطهران حاضر کند و بهمۀ مردم اجازه دهد با او صحبت و مباحثه کنند

۱ - یکی از مهمترین وسائل پیشرفت ارباب ضلال اینستکه خود را از مردم مستور میدارند که مردم بخیالات واهی آنها را بزرگ و جلیل تصور نمایند .

و مسائلی از وی بخواهند تا خود بخود بر همه معلوم شود چه اندازه سست رأی و دروغ باف و چرندگو است و سخافت رأی و حماقت و دیوانگی او بر مردم آشکار گردیده و در این صورت مانند یکی از متکدیان کلاش زندگی می کرد وزیر اظهار داشت این گفتار صحیح است لیکن اکنون کار از کار گذشته و آنچه نباید بشود شده است و برای ختم این غائله و خاموش کردن این آتش چاره جز کشتن علی محمد نیست بالاخره ناصرالدین شاه دستخط قتل باب را صادر کرد و عموی خود حشمة الدوله را که والی تبریز بود مأمور این کار نمود مشارالیه نیز بار دیگر علمای تبریز را برای مشورت حاضر کرد علماء این بار نیز گفتند ما بر حال وی واقفیم و دعوت او را کفر محض می دانیم.

اکنون باید دید اگر همچنان بر مسلك سابق خود باقی است سزای وی جز قتل نیست و در صورتیکه از آن دعاوی و گفته های خویش تائب و نادم است آنوقت باید ملاحظه کرد حکم خداوند را در باره وی چیست والی ناچار مجلسی از جمعی اعیان و رجال ترتیب داد و علی محمد را نیز احضار نمود در این مجلس حاج میرزا مسعود نماینده وزارت خارجه درباره بعضی احادیث نبوی با او مناظره نمود و علی محمد نتوانست جواب بدهد آنگاه والی بوی گفت شنیده ایم تو ادعای نزول وحی می کنی و کتابی مانند قرآن آورده اگر چنین است از تو میخواهیم دعا کنی در باب این چراغ بلور که در مقابل ما است آیاتی برتواز آسمان وحی گردد باب آیاتی از سوره نورو سوره ملك پس از تألیف و ترکیب قرائت نمود والی پرسید آیا این آیات هم اکنون بر تو نازل گردید جواب داد بلی والی سؤال کرد آیا نه اینستکه وحی هیچگاه

از خاطر کسیکه بر وی نازل شده است محو نخواهد گردید باب پاسخ داد چنین است والی آنچه را که هم اکنون خوانده بود در روی پاره کاغذی بنوشت و مدتی علی محمد را بصحبت سرگرم نموده و ناگاه از وی خواست آن آیات را مجدداً تلاوت کند باب در خواندن آیات مضطرب شد و آنها را مقدم و مؤخر و کم و زیاد باتغییر و تبدیل قرائت کرده همین برای پی بردن بیطلان امر او کافی بود دیگر بعد از آن کسی صحبت نکرد و جمله حضار تصمیم بر قتل وی گرفتند و آنرا بموقع اجرا نهادند .

شبهه ششم - اینستکه این جماعت ادعا میکنند حسینعلی برای بسیاری از سلاطین نامه ها ارسال داشت و آنها را بایمان بنمود و تصدیق ادعای خویش دعوت نمود و کسی در مقام دفع و منع یا صدمه و آسیب وی بر نیامد و این امر دلالت می کند که رابطه وی با خداوند سبب انصراف کلیه شرور و آفات از وی گردیده است .

در جواب گوئیم اولاً ارسال نامه برای سلاطین معاصر و دعوت آنان بایمان و تصدیق جز از خود حسینعلی که در کتابهایش باینموضوع اشاره می کند از کسی دیگر شنیده نشده است مثلاً در کتاب اقدس ادعا می کند که برای پادشاه عثمانی و فرانسه و آلمان و نرسه و همچنین رؤساء جمهور آمریکا و زمامداران دیگر ممالک نامه ها ارسال داشته است ولی باید دانست که این کتاب اقدس همان کتابی است که بهائیان مثل سایر کتابهای خود در پنهان نگاهداشتن آن می کوشند و کسی از ماسلمانان جز بندرت و باز حمت زیاد بدانها دست رسی نداشته آنهم بوسیله اشخاصی که اظهار میل بدین مذهب کرده اند و بهائیان بطمع فریب دادن آنان

بدیشان مطمئن گردیده و آنان را بدین رازهای نهانی مطلع ساخته اند و بهترین شاهد این ادعا اینکه نگارنده این سطور حاضر کتاب های شمارا با گزافترین قیمت خریداری کنم و با این وصف فراهم نمی شود بنا بر این ادعا، نامه نوشتن بسلاطین مثل اینستکه کسی در خانه خود بنشیند و هرچه دل خواه اوست دور از همه و در نهانی بگوید و ثانیاً فرض می کنیم این نامه ها در زمان حیاتش پیداشاهان معاصر رسیده باشد چه علت و سببی ممکن است سلاطین را بر آزار و زحمت او وادار کند چون در هر حال مسلم است در این نامه ها چیزیکه بر خلاف سیاست مملکت و سلطنت آنان باشد وجود نداشته است چنانکه در کتاب اقدس بر این امر تصریح دارد می گوید: «بحق خداوند سوگند ما در نظر نداریم در امور کشور شما دخالت و تصرف کنیم، وانگهی سلاطین در این زمان چون بیش از هر چیز به پیشرفت تمدن و اصلاح امور اجتماعی مردم کشور خویش اهمیت می دهند بدین منظور آنانرا در تأمل و تعمق و اظهار نظر نسبت باینگونه امور آزاد گذاشته اند تا هر کس آزادانه نظریات خویش را چه بصورت افکار فلسفی و چه در لباس عقائد دینی و دعوای نبوت در معرض انظار عموم قرار دهد علی الخصوص بعد از اینکه امروز نبوت را عبارت از بیان یگرشته حقایق مفیدی پندارند و رؤسای هر کشور هیچگاه از بیان مطالبیکه برای اصلاح و پیشرفت نظام اجتماع و تمدن عمومی باشد جلوگیری و ممانعت نمیکنند و اگر با فرض کسی در بیان اینگونه مطالب بر علیه زمامداران مملکت تبلیغ کند دول متمدنه امروز او را مجرم سیاسی شناخته و قوانین بین المللی حمایت و صیانت او را بر کلیه سلاطین و رؤسای کشورهای الزامی

نموده است برای مثال محمد طاهر حكاك خراسانی را ذکر میکنیم که ادعای نبوت نمود و آشکارا مردم را بدین خویش دعوت کرد و برای پادشاهان نامه ها ارسال داشت و آنانرا بدین خود خواند و بزعم خود قوانین و دستوراتی برای اصلاح امور اجتماعی آورد و با اینهمه هیچکس مزاحم و متعرض وی نگردید حتی بوسیله حاکم کربلا نامه برای سلطان عبد الحمید امپراطور عثمانی فرستاد و چه بسا اشخاصیکه در این زمان کتابهای ضلال نوشته و مردمرا بدان دعوت کرده اند و چه بسیار داعیان الوهیت و بت پرستانیکه ظهور کرده و سلاطین تا نادامی که دعوت و عملیات آنان مخالف با سیاست و منحل آسایش اجتماع نبوده است نه متعرض شخص آنان شده و نه از تبلیغ مذهب ایشان ممانعت کرده اند با اینکه هر کس هر نوع مذهبی دارد البته بزبان حال یا (۱) مقال همه را بکیش خود دعوت می کند مگر آقاخان و خانواده وی نیست که در هندوستان ادعای حلول میکنند و احکامی مخصوص بخود دارد و هر سال مبالغ گزافی از پیروان خویش میگیرد و سالهای متمادی است که ملیونها نفوس پیرو و هوا خواه این مذهبند و مالهای زیاد و ثروتی بسیاری بدو می بخشند و کور کوران مطیع او امر و دستورات وی می باشند با اینهمه هیچگاه دولت انگلیس متعرض خود وی و هیچ يك از مریدان وی نشده است و همچنین احمد قادیانی در هندوستان برای خود دعاوی و مریدانی دارد و کتابهای خود را بطبع رسانیده است و دولتها با وی مزاحمتی نداشته اند .

شبهه هفتم - اینستکه ادعای کنند علیه محمد توانائی داشته است

در یکروز هزار بیت هریت . ۵ حرف مجموعاً پنجاه هزار حرف که در حدود سیزده هزار کلمه میشود انشاء نماید و این امریست که دیگران از آن عاجزند و بهمین جهت این موضوع را معجزه برای صدق مدعای وی می دانند چنانچه خودش نیز در کتاب بیان و در مجلس تبریز بدان استدلال نمود .

در جواب گوئیم اولاً اگر منظور وی از این ادعا این باشد که میتواند این مقدار از کلام را بگوید مسلم است بسیاری از مردم حتی اطفال در ظرف روز میتوانند این مقدار یا خیلی بیشتر از آنرا بگویند و بخوانند خاصه آنکه کلماتی از این قبیل باشد انا جعلناك جرداناً جریداً للجاردين برهاناً بريهاً للبارهين و مانند گفتار او قل كل ليقولن انه لا اله الا هو الذي آمنت به كل العتاقين . الرتاحين . المقاتين . اللهم امين يا مانند کلمات دیگر او سبحانك اللهم لا اله الا اياك و انت العذب ذي العذابين . الخول ذي الخوالين . الخزي ذي الخزائين . العجل ذي العجالين الفرش ذي الفراشين همانطوریکه در صفحه (۱۷۳) ذکر شد و چنانچه بخواهی برای آزمایش این موضوع محلی را تعیین کن تا از هر شهر که باشد پیش از صد مرد و زن و کودک را در نزد تو جمع کنم که مانند این کلمات و شاید بهتر و بیشتر از آنچه شما معجزه علی محمد خود و پیشوا خود قرار دادند نماید تکلم نمایند و اگر منظور اینست که معجزه این است که میتواند هزار بیت در هر روز بنویسد میگوئیم بسیاری از نویسندگان و تند نویسان نیز میتوانند این مقدار و بیشتر از آن را بنویسند و این موضوع خیلی واضح است گویا نمی بینند دفترهای تجارتخانه های بزرگ روزانه که با غالب شهرها و تجارتخانه ها مکاتبه و مراسلات دارند چه مقدار در هر روز می نویسند با اینکه آنان باید

در این مکاتبات و نوشتجات منتهای مراقبت و دقت و تأمل را معمول دارند فرض کنیم علی محمد بتواند یا نتواند بمقدار آنها بنویسد این موضوع چه ارتباطی با حقانیت وی دارد بلی معلوم است کسیکه این همه مواع که بدان اشاره شد علیه صدق دعوای وی موجود باشد جای آن دارد بدین دلائل پوچ متوسل گردیده بدان استدلال نماید - قربان يك جو فهم و شعور!

شبهه هشتم - اینستکه بعضی از مردم گمان می برند عباس افندی در زمان خود در علم و دانش از همه مردم بالاتر بود و در شهر عکا کلیه علوم را تدریس می نمود و همین را برای وی اعجازی شمرده و با این اعجاز مطلب را تمام و دلیل را کافی دانسته اند، می گوئیم کاش می دانستیم از اینهمه صنایع کدامیک را عباس افندی نسبت میدهند و از این همه اختراعات و اکتشافات قرن اخیر این شخص بچه اختراعی نائل گردیده است؟! .

یا در چه فنی استاد بوده و چه آثار علمی از وی باقی مانده است یا اینکه چه اندازه از اروپائیان در این مکتب عکا رفته و در محضر تدریس عباس حاضر شده اند و اینهمه روزنامه ها و جرائد مغرب زمین در اطراف علوم عباس و آثار قلمی و فنی و علمی او چه مطالبی نوشته اند این ما و این شما و این دنیای حاضر و صنایع و علوم و اخباریکه پیوسته در سرتاسر جهان منتشر می شود و اینهمه علماء و دانشمندان که نام آنان بر سر زبانها است بیائید و بیش از این مارا در نزد اروپائیان و خاور شناسانیکه از علوم و فنون و تمدن مشرق زمین استفاده های شایان برده اند خجل نکنید و این ادعارا ننگ و عار مردم این سرزمین قرار ندهید

اگر از یکنفر از هواخواهان این شخص سخنی در باب علوم و فضائل و
تعلیم و تدریس وی شنیدی پیرس چه علم و چه فضیلتی چه تعلیمی و چه
تدریسی تو خود فکر کن اگر کسی فقط کتابهایی امثال جام جم و دائرة
المعارف و رساله های علمی را مطالعه نموده و عباراتی از آنها را محفوظ
داشته و آن محفوظات را برای تو نقل کند برای تو موجب حیرت خواهد
بود و این علوم و صنایع محیر العقول و این همه اکتشافات و اختراعات
عجیب و این کارخانهای عظیم و اسرار برق و مغناطیس (و از این بالا
تر کشف و شکستن اتم و استفاده از نیروی شکفت آن) که فقط مختصری
از آنها برای تو ذکر میکنند سبب می شود که چنین شخصی را تو یگانه
فاضل دهر بشماری در صورتیکه نمیدانی که اینگونه محفوظات بمنزله
ظواهری است که حقیقت و مغز آن در نزد دیگران است و در حقیقت
آشنائی عباس افندی بیکزبان خارجی است که اینگونه موجب اغواء
مردمان عوام شده است و این امر در اینزمان برای هر دانش آموزی
میسر است که غالباً در ضمن سایر دروس با زبانهای خارجی نیز آشنا
می شوند خدا ترا براه راست هدایت کند شما که بفضیلت عالم تصدیق
می کنید و علم را کمال می شمارید چگونه است که خود علی محمد باب که
بانی مذهب شما است باندازه اطفال مکتبی سواد نداشت و صرف و نحو
و عربیت نمیدانست در صورتیکه مدعی بود در تکلم بزبان عرب اعجاز
میکند آیا شرافت و حیا ایجاب نمیکرد که حداقل آنمقدار از صرف
و نحو و لغت را بداند که چنین خطاهای آشکار و اغلاط افتضاح آور
را مرتکب نشود ما این شبهات را با جوابهای آن برای ازدیاد بصیرت
تو و همچنین برای روشن داشتن حق و حقیقت و دور کردن وسوسه

هائیکه موجب تزلزل خاطر تو است ذکر نمودیم و الا فقط همان مواعیرا که برای بطلان این مذهب در ابتدای کتاب بیان کردیم برای هر شخص بی طرفیکه طالب حقیقت بوده و از باطل گریزان باشد کفایت مینمود خداوند تورا در پناه حفظ خویش قرار دهد .

اکنون هم علاقه مندیم در پاره از امور دیگر ذهن تورا روشن و وجدان باطن تورا بیدار کنیم .

نخست آنکه بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که از هیچ آدم با وجدان و فهمی شنیده نشده است که در صدد باشد مردمان را براه نادانی و جهالت و تقلید های کور کورانة سوق دهد و آنانرا باموری با بست نماید که در نتیجه از استفاده عقل و نقل محروم کرده و از خلعت علم و شرافت بی بهره و از مقام ترقی و کمال بطریق تنزل و انحطاط اندازد و بطور خلاصه سد راه آنان در کسب علوم مفیده و تمدن گردیده و بجاده راهنمایی کند که منتهی به بربریت و جهالت محض و زذالت شود تا آنجا که بجز از یکعده کتابهای محدودیکه نمونه از اغلاط فاحش و جهالت و کفر و ضلالت محض و مخالفت با عقل و نقل است اطلاع حاصل نکند ولی هر چه بیشتر انسان در این عالم دقت میکند عجائب بیشتری را درک میکند و هر روز بایک امر غریب و شگفت آور جدیدی روبرو می گردد مگر همین علی محمد بانی مذهب باب نیست که بشهادت جمیع مورخین مطالعه و خواندن هر گونه کتاب یا نوشته را بجز کتابهای خودش ممنوع ننوده و آموختن هر گونه علمی را بر پیروان خویش حرام کرده است تا آنجا که دستور میدهد کلیه کتابهارا بجز کتابهای خودش محو و نابود کنند و بهمین جهت پیروان وی بنا بود کردن و سوزاندن

هر گونه کتابی که بدستشان رسید حتی قرآن مجید پرداختند و ما هر چند نص کلام خود وی را در این مورد در دسترس نداریم ولی اگر گفته مؤرخین را هم تکذیب کنند خود حسینعلی در کتاب اقدس که باینها جملگی تصدیق دارند و آنرا بر خود حجت می دانند می گوید « خداوند شمارا از آنچه در کتاب بیان در باب معجوات نازل فرموده است عفو نمود و اینک ما بر شما جائز می شماریم که علومیکه بحال شما سودمند است قرائت (۱) کنید و فرا گیرید » و نیز بفرض اینکه علی محمد را در این مورد بنخواهیم زیاد مورد ملامت قرار ندهیم زیرا با چنین ادعای سخیف و این کتاب مغلوطنه طبیعی است که علم و اطلاع بعلم عربی و صرف و نحو مشت او را باز میکرد و همچنین قرائت کتب ادب و اخلاق سخافت فکروی را آشکار میکرد و کتب احادیث اگر مطالعه میشد و آنها اخباریکه در باب حضرت مهدی (ع) فرزند حسن عسکری که ما بشمه از آن اشاره کردیم مورد مذاقه قرار می گرفت بطلان ادعای مهدویت و ارتداد وی را ثابت می کرد و نیز کتب حکمت و کلام مدلل می داشت که ادعای الوهیت از بشر ضعیف چیزی جز کفر و ضلالت و نادانی نیست و ثابت میکرد که دعوی رسالت باید از موانع خالی و با معجزه مقرون باشد و فرستاده خداوند نمی تواند يك فرد ناقص العقل

۱ - باید دانست که این جوار را از سه نظر داده است نخست آنکه در مقابل ملل حیه عالم این تحریم و انکار علوم و امر بمعوی کتب موضوعی بسیار افتضاح آور و موجب رسوائی بود دوم آنکه میخواسته کتابهای خود را که مشمول این تحریم میشد مورد مطالعه قرار دهد سوم آنکه حب تحصیل و طلب علوم فطری بشر است و بداهت این موضوع شاید از بداهت نور خورشید کمتر نیست .

و خالی از کمالات باشد تا اینجا تحریم نمودن چنین علوم میرا که موجب رسوائی خود و کتاب و دعوت او است اگر بوی حق دهیم ولی گناه سایر علوم از قبیل ریاضی و حکمت طبیعی و غیره و همچنین قرآن کریم چیست که اینگونه بیرحمانه مشمول چنین حکمی قرار بگیرند .

و حسینعلی نیز که این موضوع یعنی تحریم علوم و امر بمحو کتب را وحی آسمانی و منزل از طرف خداوند میدانند هر چند آنرا نسخ میکنند و اجازه تعلّم علوم را میدهند لیکن مسلم است این نسخ و اجازه هرگز نمیتواند لکه این تک را از این مذهب و بانی آن محو کند حال اگر بگوئی شما مسلمانان نیز مطالعه بعضی از کتب را حرام دانسته و بمحو آن فتوی میدهید میگوئیم مسلمانان مطالعه کتب ضلال و آن نوشته هائیکه بفتوای عقل سلیم و منطق مضر بحال بشر و موجب گمراهی و فساد اخلاق و غیره است از قبیل کتب سحر و جادو و کتبیکه بلندگوی باطل است و اطلاع از آن مستلزم تصرف در احوال دیگران و تسلط بر آنان بدون رضای ایشان است و بدیهی است تسلط بر دیگران و تصرف در احوال مردم بدون رضای آنها مخالف با عقل و منطق و کلیه مذاهب حقه الهیه و هر قانونی است که متکی بعقل و منطق باشد، اسلام مطالعه اینگونه کتابها را بر اشخاص ضعیف العقل و کم معرفت حرام کرده است با اینهمه اسلام هم بطور صریح و قاطع آنها را حرام نکرده و امر بمحو آنها ننموده است چنانچه نگاهداشتن و مطالعه آنها برای اشخاص ثابت عقیده و کامل معرفتیکه بخواهند مطالب (۱) آنها را رد نموده و ضلالت

۱ - حتی حکم بوجود نظر هم برای بعضی از اشخاص کامل در پاره موارد مورد اتفاق است .

و سخافت آنها را ثابت کند اسلام جایز می‌شمارد حال این دستور اسلام کجا و حکم باب کجا که امر میکند بدون استثناء هر گونه کتابی را را محو نمایند و حتی حسینعلی نیز در اواخر باب اول کتاب ایقان از این حکم باب متابعت نموده و در مورد مذمت علم از کلام وی استشهاد می‌کند مردم را پند می‌دهد که از راهنمای دانش نتوانند هدایت شوند و باید از نور خود وی استضاء کنند و در حقیقت با این دستور می‌خواهد مردم همچنان در تاریکی اوهام و کوری جهل حیران بمانند و از پرتو دانش و حجت و برهان محروم بمانند تا بدانجا که بی پروا هر گونه تصرفی در حقائق الهیه بعمل آورده و نادانسته بدون تعقل بلکه بر خلاف میزان قانون و عقل و دستور شریعت با معارف و علوم بازی کنند و در این مقام این چند سطر عین کلام حسینعلی است و عبارات فارسی از خود اوست .

العلم (۱) حجاب الاکبر هیچ رانحه آن علوم ظلمانی که ظلمت اینهمه بلاد را فرا گرفته استشمام نمیشود از این شجر جز بگی و فحشاء ثمری نیارد و جز غل و بغضاء حاصل نبخشد ثمرش سم قاتل است و ظلش نارمهلك فنعن ما قال (۲) تمسک باذیال الهوی و اخلع الحیا - و خل سبیل الناسکین و ان جلوا پس باید صدور را از جمیع آنچه شنیده شده پاک نمود و قلب را از همه تعلقات مقدس فرمود تا محل ادراک الهامات غیبی شود و خزینه اسرار علوم ربانی گردد اینست که میفرماید

۱ - علم پرده بزرگ است .

۲ - دست بهوی و هوس زن و حیا و شرم را از خویشتن دور کن و از شیوه عبادت کنندگان هر چند بزرگ باشند دوری کن .

(یعنی علی محمد) السالك (۱) فی النهج البيضاء والركن الحمراء لن يوصل الى مقام وطنه الا بكف الصفر عما في ايدي الناس انتهى .

و بشرافت و فضيلت سو گند که این شیوه مذمت علم رابطه مستقیم بادعاوی آنان دارد زیرا مسلم است که فهم و تعقل و معرفت علوم معقول و منقول و ادبیات حربیه ایست که زود ترازهر چیز ریشه این اباطیل را قطع و رسوائی آنان را آشکار می نماید آیا با وجود آنهمه احادیث متواتر مسلمین و شیعیان در باب نسب حضرت مهدی (ع) و سلطنت مطلقه آنجناب و اینکه زمین را از عدل و داد پر خواهد نمود که شمه از آنرا در این کتاب ذکر نمودیم چگونه ممکن است ادعای مهدویت رواج گیرد و جماعتی پیرو آن شوند و آیا با بودن آنهمه احادیث و نصوص خود قرآن کریم در باب خاتمیت حضرت محمد ابن عبد الله و اینکه بعد از آنحضرت پیغمبری نیست چطور ممکن است ادعای رسالت مورد قبول واقع شود و جمعی بدان ایمان آرند و با آنچه در اخبار و قرآن کریم اشاره و تاکید شده است که بعد از احکام اسلام حکمی از جانب خداوند نخواهد آمد و ما بچند حدیث آن در باب ارتداد و خروج از دین در همین کتاب اشاره نمودیم و بیان کردیم که این احکام تا قیامت برپا است و حضرت مهدی هم پس از ظهور بقرآن و سنت و همین احکام عمل خواهد فرمود چگونه امکان دارد تغییر و تبدیل احکام رواج گیرد و گروهی بدون کمترین اعتراضی آنرا به پذیرند چطور

۱ - آنکس که در راه بیضاء و رکن حمرا قدم گذارد هرگز بمقصود خویش نرسد مگر اینکه دل و دست خود را از آنچه در نزد مردم است از مال و منال خالی داشته باشد .

ممکن است کسی اینطور وقیحانه و برخلاف عقل و منطق کتابی مغلوط مانند کتاب بیان یا مثل آن بنویسد و آنرا معجزه خویش بداند و این ادعا مورد قبول واقع شود و چگونه امکان دارد انکار ضروریاتی مانند معاد جسمانی از آنان پذیرفته شود در حالیکه نصوص بسیاری از قرآن و اخبار بر آن صراحت دارد و قرآن منکرین آنرا سرزنش مینماید و آنان را سفیه و نادان میخواند و نیز اتفاق جمیع مسلمانان و نصاری و یهود بر آنست (مگردسته از یهود) که جملگی آنرا از ضروریات دین خود می شمارند و آیا چگونه ممکن است ادعای خدائی از فردی از بشر پذیرفته شود با آن علم و یقینی که از بداهت عقل و صراحت دین اسلام بر بطلان این دعوی و سستی آن موجود است و بعلاوه لازمه آن رجوع بشرك و بت پرستی است که دین اسلام با این زحمت علیه آن مبارزه نمود و ریشه این ضلالت را از بیخ و بن بر کند آری هیچ يك از این دعاوی امکان ندارد پذیرفته شود و رواج گیرد مگر هنگامی که جمیع علوم و معارف و همچنین نیروی عقل و شعور و فهم از میان بشر رخت بر بندد و مردمان بجمله از روش منطق خارج گردند و بمتابعت هوای خویش روند و هر گونه حجب و حیائی از میان برداشته شود و این همان شیوه ایست که خود آنان گفته و خواسته اند در اینجا بيمورد نیست یکی از احکام این مذهب اشاره کنیم، این مسئله بر هر شخص خردمند و بصیری آشکار است که در صورتیکه قانون گذار بخواهد مجازاتی برای کارهای زشت و اعمالیکه برخلاف ناموس اجتماع است تعیین کند لامحاله این مجازات باید بنحوی باشد که موجب تشبیه دیگران و بالتیجه جلوگیر و مانع ارتکاب آن گردد مثلاً اگر بنا شود برای

قاضی که بخلاف حق و حقیقت حکم میکند مجازاتی تعیین کند باید این مجازات طوری باشد که مانع و رادع همه قضاة بناحق گردد و بدین وسیله از قضاوت بناحق جلوگیری کند یا اگر برای جلوگیری از کلاه برداری و جیب بری مجازاتی تعیین شود باید مجازاتی مقرر شود که کلیه طبقات را شامل گردد تا مانع ارتکاب این عمل شود همچنین است اگر بخواهند برای جرمیکه مرتکب آن اعم از مردم پست یا اشخاص شرافتمند باشند مجازاتی تعیین کنند مسلم است این مجازات باید بطریقی باشد که مانع هر دو دسته از مبادرت بدان گردد و بطور خلاصه باید مجازات برای هر جرم بنحوی باشد که ترس از آن مانع از اقدام بدان جرم شود و بدین وسیله اجتماع و تمدن از خطر شیوع جنایات و فواحش محفوظ بماند و مسلم است که در این موضوع تفاوتی نیست بین اینکه قانون گذار پیغمبر مرسل یا دانشمند حقوق دان باشد که هر دو باید رعایت این حکمت را در وضع قانون بنمایند و کلیه جوانب موضوع را در نظر بگیرند زیرا در غیر اینصورت آن يك پیغمبر مرسل و دیگری قانون گذار شناخته نخواهد شد، اکنون ای کسیکه طرفدار حقیقت و انصاف و فضیلت هستی اندکی قانونگذاری باب و بهارا تماشا کن و بین چه بسا احکام و قوانینی که برخلاف این حکمت جعل شده و هر کدام برای رسوائی این بنیاد گذاران کافی است از آن جمله حد زنا است شك نیست که اساس تمدن بشری و بنیان فضیلت و شرافت انسان و مخصوصاً حفظ نظام خوانوادگی و زندگی اجتماعی متکی بعفت عمومی و زناشویی و حفظ توالد و تناسل است و زنا و فحشاء این بنیانرا واژگون مینماید و جامعه تمدن را بفنا و زوال تدریجی محکوم میکند .

و از طرف دیگر باین نکته شاید توجه داشته باشی که متأسفانه این عمل زشت چگونه در بین عموم طبقات از غنی و فقیر شایع است و چون دیو شهوت بحرکت آید و آتش شوق و هوا پرستی شعله ور شود و غمزه جمال و سوسه کند چه ثروت‌های گزافی در راه آن صرف میشود و چه گذشتها و ولخرجیها که در آن هنگام بعمل میآید .

آنوقت بین قانونگذار این مذهب مجازات و حدّ این عمل خانمان سوز را تا چه حد تعیین کرده است که مرتکب آن کافی است ^{است} ته مقال طلا بیت العدل که بیت المال آنان است پردازد (وازهرا گونه عواقب دنیوی و اخروی آن محفوظ بماند) و حسینعلی در کتاب اقدس که در حقیقت بمنزله احکام این مذهب است همین حکم را تایید می کند حال این حکم را بین و ملاحظه کن که بسیاری از مردم این مقدار بول و بیشتر آنرا بدلالهای این عمل زشت میدهند هر چند آنرا با کدّ بین و عرق جین و یا حتی بفروش اثنایه خانه و لوازم زندگی فراهم کرده باشند آری در حقیقت راه در آمد خوبی برای بیت العدل پیدا کرده اند این بود حکم زنا حال بحکم لواط نیز توجهی کن . عملیکه مخالف طبیعت و برباد دهنده شرافت خانواده ها و نماینده پستی اخلاق و رذالت طبع و بالنتیجه بی علاقه گی به طبقه نسوان و قطع نسل است تو خود حکم کن آیا صحیح و شایسته است یکنفر قانونگذار مبعوث از جانب خداوند یا حقوق دانی ممکن است چنین حکمی درباره این عمل بدهد بطوریکه حسینعلی در کتاب اقدس حکم داده است که پس از اطالّه کلام در باب زنا بحکم لواط اشاره می کند و درباره آن میگوید : انانستجیی ان ند کر حکم الغلمان ، یعنی ما از بیان حکم پسران شرم داریم من

نمیدانم و بسیار مایلیم بدانم که از چه چیز شرم میکند در حالیکه خداوند از ذکر حق هرگز حیا نمی فرماید همچنانکه در قرآن (۱) کریم اشاره میکند اگر اظهار حیا از لحاظ ذکر ذات عمل است که درست نیست زیرا آنرا صریحاً یاد کرده و قلم خود را بر آن آلوده نموده است بلکه بطور کنایه بآن و لذت آن اشاره کرده است زیرا لفظ غلمان را که کنایه از لذت و کیفیت این عمل ننگ آور است در عبارت خود ذکر کرده و در نزد ارباب کمال کنایه از تصریح بلیغ تر است پس با اینحال چگونه از ذکر حرمت آن شرم نموده در صورتیکه حکمت اینطور اقتضا داشت که پس از ذکر اصل موضوع حرمت آنرا بطور صریح بیان کند و چنانچه نیز حلال بداند ذکر حرمت آن نیز برای وی جای خجالت و حیا نبوده همانطوریکه در باره غنا و موسیقی نیز صریحاً (برخلاف مشهور) حکم بحلیت داده و آنرا نردبانی برای عروج و صعود روح بافق اعلاهی الهی میداند و بنا بر این برای وی هیچ باکی نبود که بحلیت لواط نیز تصریح کند و حتی مقداری از محاسن آنرا نیز شرح دهد و مثلاً بگوید ان الطور الذی یطوف حول مطلع الظهور قد اطلقکم فی حکم الغلمان ولا یتعبی من ذلك ، طوریکه اطراف مطلع ظهور طواف میکند شما را در باره بچه پسرها آزاد گذاشته و از بیان آن شرم نمیدارد و اذاعتف به النداء من جنب الاملاء و مکتوم الاسرار من سطر النار و کان بقلم البهاء من قبل سرقوما ، هنگامیکه از جانب املاء و اسرار مکتوم از سطر آتش آمد و این حکم بقلم بهاء از پیش رقم شده بود .

دیگر از اینگونه احکام حکمیست که حسینعلی در کتاب اقدس در باره زنیهای محرمیکه نکاح آنان حرام است اشاره میکند و فقط زن پدر را ذکر میکند میگوید «حرمت علیکم ازواج آبائکم» زنیهای پدران بر شما حرامند مبادا در اینجا اینطور تصور کنی که در بقیه این قبیل زنها چون در قرآن اشاره شده است اکتفا نموده و تکرار نکرده است این تصور بدو جهت درست نیست نخست آنکه حکم زن پدر نیز در قرآن هست در آیه که میفرماید «ولاتنکحوا ما نکح آباؤکم» چطور ممکن است فکر کرد که باید زن پدر بخصوصا ذکر کند و بقیه را بقرآن حواله دهد دوم اینکه باب قبل از بهاء احکام قرآنرا بطور کلی باطل دانسته و بنا براین مطابق دستور آنها قرآن فراموش شده و متروک است و از برای همین جهت بین دو برادریکه پدرشان آنها را غصن الله الاعظم و غصن الله الاکبر نام نهاده یعنی عباس افندی و میرزا محمد علی نزع و کشمکش بمیان آمد چون عباس افندی میخواست خواهر و مادر و سایر محرمات قرآنرا حرام کند و میرزا محمد علی نمیخواست که البته این عقیده دوم با دین سازی بیشتر سازگار بود باین معنی که پدر آنان غیر از زن پدر را حرام نکرده و بعلاوه تصریح کرده بود که دین و شریعت اوتا هزار سال تغییر و تبدیل نخواهد کرد و این مطلب را با تاکید تمام بیان کرده بود عباس افندی را نیرسید حکم تازه برخلاف گفته پدر بیاورد.

در خاتمه این کتاب بار دیگر بندهای اول بدانگس که هواخواه بایگیری است خطاب کرده می گویم خدا ترا هدایت کند و راه حقرا بقویا موزد و از راه لطف و کرم خویش عقل و خرد ترا استوار و فکر

تورا متقن نماید اگر آنچه در اینجا نگاشتیم موجب بصیرت و هدایت تو نگردد و راه راست را بر تو ظاهر ننمود و حقرا آشکار نکرد امید وار چنانم که هر گونه شبهه و اشکالی برای تو هست برای ما بنگاری تا در آن تامل نموده و با کمک فکری همدیگر در راه دفع شبهات و لغزشهاییکه مولود هوی و هوس و شهوت نفس است از راه حق و صراط مستقیم هدایت کوشش کنیم زیرا مسلم است ما هیچیک با حق و حقیقت دشمنی نداریم و حق و حقیقت از هر چیزی سزاوار تر است که مورد متابعت قرار گیرد .

فسبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين وصلى الله على خير خلقه محمد خاتم النبيين وتامام عدة المرسلين وآله الطيبين الطاهرين الحجج الميامين تمام شد در روز پنجشنبه ماه شعبان المعظم سال يكهزار و سيصد و سي و نه هجری سپاس خداوند را که این بنده ناچیز را بشرف ترجمه این مبارك كتاب نائل فرمود در

شهر رمضان المبارك ۱۳۶۹
 على الحسيني الاصفهاني
 السلافة الثاني

